

سینا و وین

شماره پانزدهم، سال ۱۳۶۷، مطابق روز پنجشنبه ۱۴ شهریور ۱۳۸۱، شماره مسلسل هفتاد و هفتم



Ketabton.com

داکتر عالی مشتری
به امید وصال ماد هویا لا

میدان مهر، بازار زند همدان

لکی فایف رستوران
LUCKY FIVE RESTAURANT

PROPERTY OF
ACKU
S 803

لکی فایف

5 5 5

دعوت‌های رسمی و شخصی ، محافل عروسی و شیرینی خوری شهریان را
 به حسن صورت برگزاردانی نمایند . سالون لکی فایف
 همیشه برای شما پر خاطره خواهد بود .
 به استثنای روزهای تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ در خدمت شما قرار دارد .
 آدرس : شهرنوبل مقابل مسجد جامع شیراز - تلفون ۳۰۳۱۰

فروشگاه فرید

وارد کننده بهترین
 اجناس از کمپنی های
 معروف جهان .
 آدرس : زغونه میدان
 شهرنو



لباس‌های مناسب برای
 هر فصل سال
 از وسایلی که جدیداً
 وارد گردیده دیدن
 نمایند .

گروه هنری شام

طرب افزای محافل خوشی و سرور شما

آدرس : قزاسیه فرشی شیراز، له صد نوبلی سعید

قرطاسیه فروشی شمیریز

نشریات کودک و نوجوان ، سپادوش ، جواز نام امروز ، اخبار مهنه ، قرطاسیه و کارهای تیرگی همه را به قیمت مناسب از این قرطاسیه فروشی
 خریدارانی نمید

آدرس : متصل بازار امید

تابش ویدیوکست

فروشگاه

هارون

وسایل واجناس مورد
ضرورت خانواده ها
را تازه وارد نموده
است.

آدرس: چهارراه
انصاری متمم
نماینده می بشتی
تجارتی بانک

فروشگاه

حبیب زاده

تمثل مسجد جامع شیرپور



کتابهای موسیقی وکت های ویدیویی درخواه تا از
از تابش ویدیو کت بدست آرید
آدرس: قوطی فروشی تابش
مجره نخان دات

شریفی

ویدیوکست

محافل خوشی و
سرور شمساراد ر
کست های با کیفیت
ویدیویی فلبرداري
مینمایند
آدرس: شهرنو
تمثل رستوران کت
لکس نایف

خوراکی فروشی

عبدالخالق

تمثل رستوران لکس نایف

بفازید

به نهاد شما و خانواده های
شماست

سعید سر لوحه نویسی

دفترت در خط لوطی در شمال پندیده
آدرس: جاده اندرابی

رهنمای معاملات روح الله فقیری

خرید و فروش خانه وموتور
آدرس: شهرنو چهارراهی شیرپور
تلفونهای دفتر و منزل: ۲۰۲۸۲-۲۲۰۲۹

قرطاسیه فروشی اخباری

کتابه قرطاسیه، مجلات و کارتهای
تبریکی ارزان و خوب
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ افغانان

حسن‌زبان

قرطاسیه ومجلات مورد
نظر تا نرا عرضه
میکند
آدرس: مقابل دروازه
حنوی روضه مبارک شهر
مزار شریف ومقابل
هوتل بلازادر
کابل

رهنمای معاملات سیم الله یادگار

خرید و فروش خانه واپارتمان
آدرس: بین چهارراهی
شیرپور وچهاراهی
انصاری
تلفون: ۲۲۴۶۸

فروشگاه

فقیرزی

وسایل آرایش راجدیند
وارد نموده است. همچنان
فلبرداري محافل خوشی درکست های ویدیویی
پذیرفته میشود.
آدرس: شهرنو مقابل سینما پارک

فردین

موزیک

انواع مختلف کست های
موسیقی افغانی، هندي و فرسی را
به علاقمندان موسیقی پیشکش مینمایند
آدرس: مارکیست جمهوریت

علی کریمز

قرطاسیه ومجلات
مورد نیاز شما
را به قیمت مناسب
عرضه
مینماید
آدرس: متمم
کلینیک
مرکزی

تذکر

راستنده گان عزیز!

بیرا نشاءت مجده مسباودن نسبت نبودن کاغذ مورد نظر به سکه سوا به آوردید
دل مبارک علقه قلمند نوزد زنده به بهت کارگران مطبوعه دونه نصیم گرفتیم شماره آباء هم در روزم مجور
در کاغذ نبار چاپ و به ستر با بگایم دیده مورد پذیرش خوانند، کاغذ افروز بر دور آمده بگرنه

ملک زینب بی بی
سال ۱۳۸۸ مسک

صفحه ۲۶۱

XXXXX

پارچه آینه
در یک
آرشیف
شخصی

صفحه ۲۶۱



گل هایی که نباید فراموش شوند

صفحه ۲۴۰



شریه اتحادیه روزنامه نگاران
جمهوری افغانستان

زیر نظر هیات تحریر

- بارق شفیعی
- محمود حبیبی
- عبدالله شادان
- لطیف ناظمی
- رهنورد زریاب
- شعین وجدان

ارت و کرانیک : روح الله نقیعی
 صحیح سعید رحید
 سعید
 خطاطی : کبیر امیر جمی نانی
 چاپ : محمد احق جلیلی
 واحد شاه نصیری
 مخدکسل
 عتاسی : شیرناه اوی تریس
 نانی و مایون

تبت یک شماره ۳۰ افغانستان
 ادیس : مکزور یون سم بلاک ۱۰۶
 مقابل تعمیر مطبعه دولتی
 حساب بانک (۸۰۰۰۲۲۳) افغانستان
 بانک

تیراز ۳۰۰۰
 چاپ به وب انست مطبوعه دولتی

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست ازاد دارد • مضمینی که به اداره مجله موصلت
 مییابد در صورتی نشر یا عدم نشر و ابعده نویسنده مسترد نمیگردد • نظریات ارایه شده
 صرف نظر نویسنده میباشد •

گفت و شنودی باسری دیوی

صفحه ۱۶۱



ناست
ری بوزیل

زندان میستود

صفحه ۱۰۰

مستری
ماد هو با

صفحه ۲۶۱

صفحه ۲۰۶

پایان مسک اولی پول
داکتر علی
به امید وصال
هدای



پلی سلطان
قبال جمهو
احمد ظاهر

کاندید

ناست
ری بوزیل

صفحه ۱۰۰

صفحه ۱۰۰

صفحه ۱۰۰

صفحه ۱۰۰

صفحه ۱۰۰

صفحه ۱۰۰

صفحه ۱۰۰

صفحه ۱۰۰

صفحه ۱۰۰

سپا وون

شماره یازدهم دلو ۳۶۲ مطابق رجب المرجب ۱۴۰۴
نبروی ۱۳۸۱ - شماره مسلسل هفدهم



یک مادر یک گوینده
یک معلم

گفتگوی با مینه بکاش
بلاق رادیو - نانو بیرون

صفحه ۱۴۰

تلفون شماره ۱۵

صفحه ۱۲۰

بنح نارینا او شلم پیری (۸) بخ

من درد مشترکم مرا فریاد کن!
صفحه ۴۰۰

رنگها اسرار شخصیت شمار افاش میسازد
صفحه ۵۰۸

گفتگوی با
گفتگوی با
گفتگوی با

سید اعظم کورکب پنج ساله رفقای که در فاکولته
در سربازانند با رسته و شروع و در کاشفا
شویز

استعداد
ها

صفحه ۲۰۰



دایره روزگار



زمنستان میگردند مردمی که از خود ایستاده گی نشان داد

مردم کابل روزهای دشواری را از سرگشتانیده و میگردانند ولی ایامیتوان آنچه را که واقع شده بروی کاغذ ریخت. در کدام

داستان در کدام ایستاده گی نشان داد مردم کابل روزهای دشواری را از سرگشتانیده و میگردانند ولی ایامیتوان آنچه را که واقع شده بروی کاغذ ریخت. در کدام

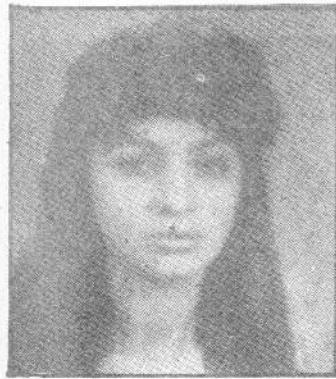
زمنستان میگردند مردمی که از خود ایستاده گی نشان داد



می بینند هزارها سوال از ذهنش میگردند ولی خیلی زود انتظار او به پایان میرسد ناگاه در روز به روی لیدک میجرسد نخست بد و عروس و بعد چند تن دیگر که همه چهره های ماتمزه دارند به داخل می آیند و عروس از عقب شیشه کلکین تابوت غرقه به خونی رامی بیند که آنها به درون می آورند و این جنازه غرقه به خون داماد است که در آنجا رما میسند شهید گردیده است.

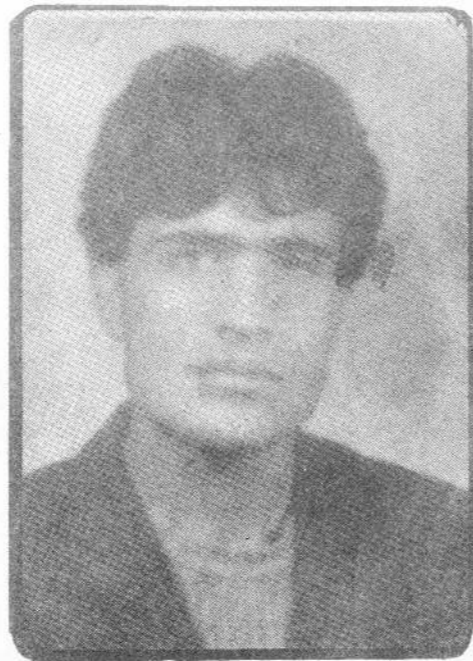
در صف طویل نانوايي ها در فضاي خاکستري رنگ سحرگمش غیرتحملی همه روزه جریان می یابد زن و مرد اطفال قد و نیم قد بسا شکم های به بیشت چسبیده بسا چشمان بی فروغ بخاطر گرفتگی قرص نانی ساعت ها به صف می ایستادند کودکان و زنانی که به مشکل از منزل خارج میشدند همراه با مردان بخاطر گرفتگی قرص نانی در تاریکی های شب به سوی نانوايي ها راه میبردند و در یکی از نانوايي های شهر پدري سه ساعت منتظر نوبت می ایستد سه ساعت که چون سه قرص بر او میگذشت سرماچون آب سرد در رگها پیش میبرد و وقتی چشمان منتظر و بر تنهای فرزندان خورد سال را به یاد می آورد مقاومت و بردباری خود را به امتحان میگذرد ولی در فرجام آنوقت که نوبت او میرسد خباز زن یاد میزند دور بر روی نان خلاص شد و کلمه (خلاص) رشته زنده گی او را زهم میگذرد و جابه جاسکته میکند و در گوشه دیگر شهردر راه به از آلمان چسبیده به تنه ریختی پسر بچه بی چنان همیشه گی فتود و سرماچنان باز زمین میخورد بیشتر ساخته که به مشکل میشود از زمین جدا میش کرد در نوزد یکی او گیلنه خالی تیل قرار دارد و ایجاد رخانه بی از هزارها خانه در زمین هزاران گریسته بی از گریستان شهر کابل کودکانی از گری سنگی جان میداد سرما نیز در بیرون و اندرون خانه بیداد میکرد طفلک نیمروز می انسرودنم روز جان تازه می یافت فقط رشتیه نگاه های انسروده او بود که آرام نیگرفت و در رحمتجوی چیزی بود و این چیزان بود مادری که دست و پدردر رانده درون

خود اشک میریخت و از کودکی سخت میسر مید و آنگاه که چشمان کودکی بسته میشد لبان سرد و خون بسته اش را بر پیشانی تب کرده بود که کودک آرام نشد و طرفهای صبح بود هایش از هم گسست و در حسرت بر قلب مادری جاودانه نقش شد و اما آن سیه دلان و اسد ازان سیاهی هاد را نسوی با چشمان مکارشان میخندیدند به ندرماد رفته شانرا احساس میکرد که به آسمان میرفت مادر از اعناق قلبیش میزدید و کودکی مرده را در آغوش میفشرد ولی مردم ماییدانند که بخاطر رسیدن به آرامش باید از میان راه های دشوار و پرگرا عبور کرد لذا هرگز شهادت خوش را از دست ندادند و ضرر خود را با مال نکردند مردم میدانند که بیروزی زیبا و بیگانه شرافتمندانه بخاطر رسیدن به بیروزی زیبا تر است بیمارخانه ها سوختند بیمار هستی ها بریاد رفتند بیمار انسانها از زنده گی بریدند بیمار قلبها خاموش شدند و اما شعلیه بی راکه قلوب مردم ما را به خاطر رسیدن به زنده گی واقعی گرم نگه میدارد هرگز نتوانستند خاموش کنند چه اشکهایی که در صف طویل نانوايي ها و تانک تیل در لایبای گریبان هان ریخت چه بیکرهای نحیف و زنجیره که از میان نلرزید ولی ایام مردم ما فراموش خواهند کرد نه هرگز این داستان به هم میرسد محکم و محکمتر گره میخورند ولی ایها بی که مرگ بسته اریغان می آورند با یاد کدام خان طره بی باری راکه بدوش وجود آنها سنگینی میکند سبک خواهند کرد نگاه ناباورانه چگونه بروی مردم خواهد نشست ای بابا این سر بریدن ها شکم دریدن ها و ریختن خون چون آب و بالاخره با تحمیل گریستگی و سرماییتوان مردم را به زانو در آورند نه هرگز! ما تاریخ را به خاطر داریم جنگ با یان خواهد یافت صلح حتما بخانه ما خواهد آمد زمستان خواهد گذشت اما کاش جنگ طلبان زود به صلح باور میکردند تا بیشتر از این خسون ریخته نمی شد



عشق های قبل از ازدواج مانند آتش داغی است که...

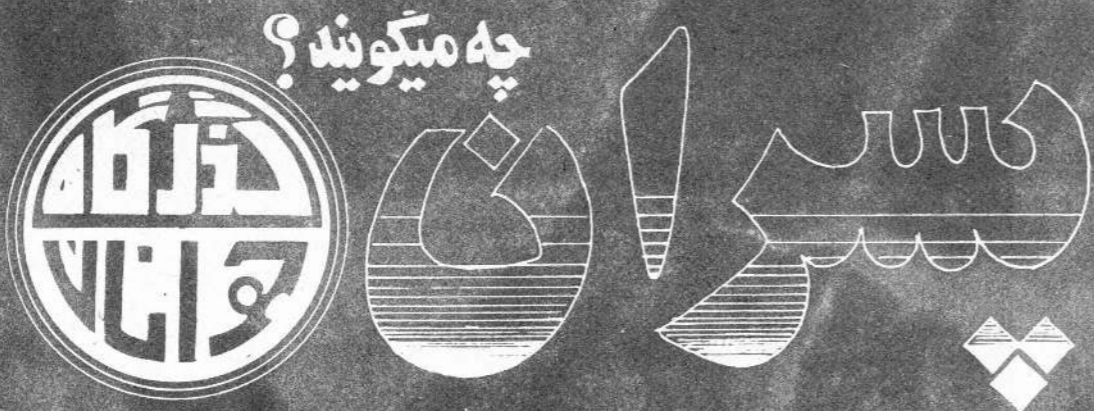
- نظران درباره عشق از ازدواج چگونه است؟
 - گرچه عده بی به این نظراند که ازدواج نقطه پایان عشق است. اما باوصف آنکه هنوز ازدواج نکرده ام، از تجارب دیگران دریافته ام که ازدواج آغاز است برای یک زنده گی پر شکوه و رسیدن به عشق واقعی. به نظرم عشق های قبل از ازدواج هرگز جدی نبوده بلکه مانند آشنایی است که قاشق های اول آن انسان را می سوزاند ولی آرام آرام به سردی میگزاید. و سرانجام انسان احساس سردی میکند ولی عشق کسنتج به ازدواج گردد محکمتر، باید ارسو جاودانه تریاتی می ماند. به نظرم عشق های بدون ازدواج احساسات بیش نیستند. در انتخاب همسر قدم اول فامیل دختر و برخورد آنان برایم حایز اهمیت است و تحصیل و مقبولیت در گام دوم قرار دارد.



حشمت کارمند روزنامه پیام:

اگر عشق باشد خوشبختی است

ما را عادل محصل صنف چارده درالمعلمی:
 زنده گی مشترک اگر به اساس عشق و دلپسندی آغاز یابد، سعادت و خوشبختی را در قبال دارد. ولی استند فامیل های که خوشی اولاد شانرا (چه دختر باشد چه پسر) فدای خواهاشات خود می سازند و از عشق و محبت ایشان چشم پوشی میکنند. من میخواهم بایسری ازدواج نمایم که دارای تحصیل و اخلاقی پسندیده بوده و همتراز همسره و قتیکه زنده گی مشترک تشکیل داد تحت اثر واد این نباشد. و در ضمن دوست دارم با فامیل شوهرم یکجا زنده گی نمایم. به نظرم نمود عروس خسران او است.



را در برابر مادر وطن و مطالعه فراموشی کم گرچه سن من هم ایجاب نمیکند که عاشق دختری باشم اما عاشق شدن به یک دختر هم از جمله حوادث کامله طبیعی است که من هم شامل این حادثه طبیعی میباشم.
 با ازدواج میکند؟
 پاسخ این سوال زیاد مربوط به او میشود، اگر او خواسته باشد من آخرین تلاشهای خود را در این مورد به خرج خواهم داد تا موفق شوم.
 یعنی چه؟
 او تاکنون مراد رک نکرده در اوایل من هم نتوانستم که عشق واقعی خود را برایش ابراز نمایم. پس عشق شما یکطرفه است؟
 بلی تاکنون همینطور است بعد از بینیم که چه میشود.
 زنده گی را چگونه یافته اید؟
 زنده گی بیوفاست بعضی اوقات انسان را نقد میکند و بعضی اوقات هم به انسان ضربه حواله میکند.

عاشق که نباشی دنیا گورستان است

عبدالله (صادق مل) گورستان است
 عشق را چگونه شناخته اید؟
 عشق به معنی شگفتی و دلپسندی است.
 عشق کلمه ایست یا ک که باید پاک نگه داشته شود که برای نزدیکترین دوست، مقدسترین هدف استعمال میشود.
 شما تاکنون عاشق شده اید؟
 بلی.
 عاشق چه بوده اید مادر و وطن؟ مطالعه؟ دختر؟
 مشخص بگویم؟
 بلی مشخص بگویید؟
 میگویم، کسیکه عشق ندارد دنیا برایش مثل گورستان است اگر عمیقاً در این مورد قضاوت تمام طبیعی است که هیچگاه من نمیتوانم که عشق

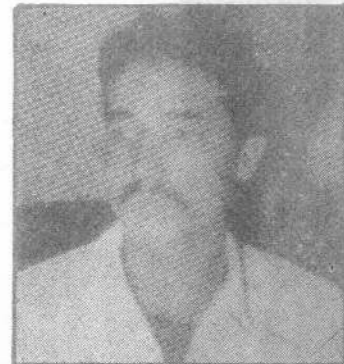


عشق يك كلمه مسخره است!

ناهدید نظری توحی کارمند ریاست مالی وزارت امور عودت کننده بیان

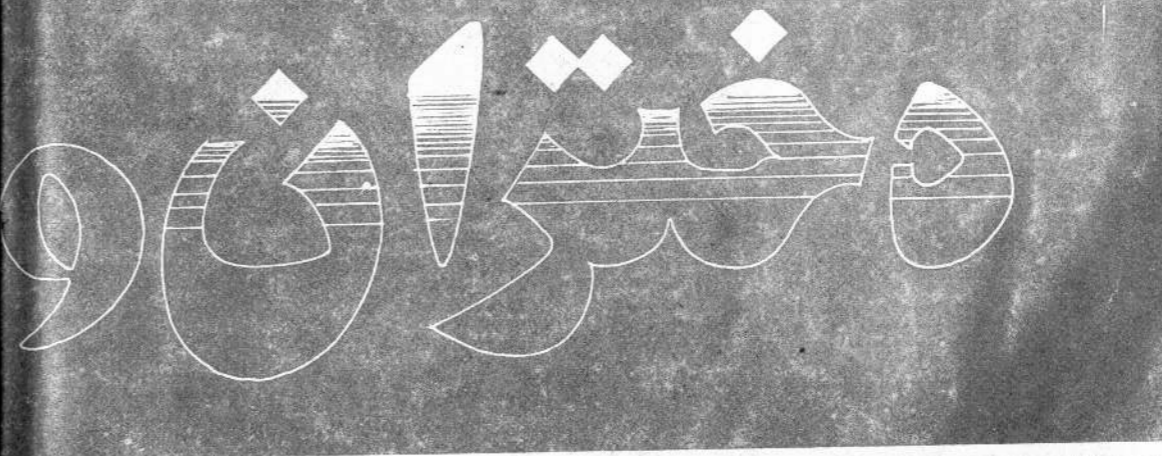


- عشق از نظر شما چیست؟
 - عشق قبل از ازدواج به نظرم يك كلمه مسخره است، چون در عصر حاضر عشق واقعی وجود ندارد. اما عشق بعد از ازدواج واقعی است.
 - زنده گی را چگونه شناخته اید؟
 - زنده گی مثل بازی قنبال است که انسان باید عقب امیدها و هدفهایش همیشه بدود و گاهی درین بازی انسان مثل توپ قنبال لگه میخورد. و با انهم زنده گی را با همه زنجها، نغمه ها و خوشی هایش دوست میدارم.
 - بزرگترین آرزوی تان چیست؟
 - آرزو ام همسر آینده ام يك مرد با کرامت مردانه بوده است عنصر نباشد، مردی باشد دارای قد و اندام متناسب و اخلاقی اجتماعی، بدنگان و مشروب خور نباشد، اینکه چه وقت ازدواج خواهم کرد به تصمیم فامیل ام ارتباط دارد.



عشق را نمی شناسد

شفیع الله معاون داکتر سرریس جراحی عصبی اکادمی علم طبی:
 - شما زنده گی را چگونه شناخته اید؟
 - زنده گی مجموعه ایست از خوشی و غم ها که باید خوشی آنرا دو دستی محکم گرفت و مقابل غم های مبارزه کرد. من شکل واقعی زنده گی را در طول این دو سال که در شناختن کار میکنم، دیده ام. وقتی مجروحین و معلولین را می بینم غم های زندگی خود را فراموش میکنم. لذت میکوشم برای دیگران مفید تمام شوم زیرا اینجا بهترین عرصه امتحان است.



بایسری پولدار عروسی میکنم

نوریه شیرزی کارمند تصدیق فروشی مکرریان:



ازدواج به اساس عشق و دوستی دو جانبه اخلاق، مقبول و همترازینکه پولدار باشد، تابع از عروسی ضرورت به کار کردن بیرون از خانه نداشته باشم.
 - از حرف های تان معلوم است که بایسر دارای همین خصوصیات آشنا هستید؟
 - والله در زمینه چیزی گفته نمیتوانم. اگر بگویم فامیل خبر میشود. و من جانم را دوست دارم...
 - فکرش را نکنید من صرف در جمله می نویسم.

- و عشق از نظر شما چیست؟
 - عشق یکی را از تعدد دوست داشتن و خواستن که من تا امروز هر آنچرا که دوست داشتم ام وطن و مردم بوده است.
 - و دختر را چگونه؟
 - تاکنون هیچ دختری تارهای قلبم را به اهتزاز نیاورده است.
 - ازدواج را چگونه رتبه می دانی؟
 - ازدواج رتبه ایست که زندگی دو انسان را پیوند میدهد. من هر گاهی که خود را آماده ازدواج می بینم، خواهم کوشید که این رشته را خیلی محکم بزمزم و زمین از هم گستن آنرا هرگز فراهم سازم.



همسود

ده سال است که محبوب ترین هنرمند زمان ما، آنکه یکبارچه استعداد و نشاط بسود خاموش است، خواب جاودانه احمد ظاهر از او سروده های تازه را بازگرفت و دیگر تاکنون هیچ دلپسته و شیفته این عزیز از احمد ظاهر چیزی نشنیده و ندیده، مگر او همان گلی نبود که به هیچ بهاری با زنی آید؟ یک نسل احمد ظاهر دوست، یک نسل که هنوز آرمان ها و رویاهای شان را حتی ده سال بعد از خاموش جاودانه او، سروده های این عزیز خود می یابند و هنوز در خانه هر کسی که رادیو کستی است صدای او است و هر جا که رادیو بی است صدای او است و چه بسیاری ها که غم خود را با او فراموش می کنند و خوشی خود را در اوستی یابند، حتی آنانی که او را ندیده اند.

باشادی و خوشوقتی این روزها از بس احمد ظاهر خبری دریافتیم که راه پدر را در پیش گرفته و اکنون آواز خوان محبوبی است که دوستداران زیاد دارد.

احمد رشاد ظاهر پسر احمد ظاهر است که ۱۹ ساله میباشد و با مادرش ناجیه که خانم اول احمد ظاهر بود در المان غرب زنده گسی می کند، اما درین تازه گی ها راه نپو پساوک رادیو پیش گرفته تا با ششم آخرین یادگزار پدرش زندگی نماید و خواهرش زین را محبت برادرانه

خود رشاد نیز صراحت بخشیده و آرزو داریم او بزودی در کابل در تلو بیرون وطن خود تماشا کنیم و در کسرت هایش هم شده خوشی را باز با هم واحد ظاهر را باز زنده ببینیم.

مجله سپا و زن از احمد رشاد ظاهر دعوت می نماید تا برای اجرای کسرت یک هفته پس به کشور تشریف آورده و همان مجله سپا و زن باشند، میتوانند بعد از یک هفته دوباره به کشور دلخواه خود برگردند. البته زمینه سفر در صورت موافقت آنها بزودی سر بر راه ساخته خواهد شد.

و صدای پدرش را همراه دارد. احمد رشاد راه دشواری را در پیش دارد تا بتواند هنرمندی در مقیاس پدرش شود. ریاضت پشتکار و حتماً این مسئله مهم خواهد بود که او شنوندگان افغانی داشته باشد تا در جمع افغانان او احمد ظاهر تانی شود.

احمد رشاد ظاهر کسبه چهره بسیار شبیه پدرش را دارد امید است که شاید بتواند در دل های دوستداران او از احمد ظاهر جای گیرد. احمد ظاهر آواز خوان محبوب مردم دوست و عاشق وطن بود که حتماً این احساس عالی را به پسر

نشر بسیار. بسیار روزها پیش وقتی رشاد کودکی بیش نبود و وقتی ششم هنوز همان در راه بود احمد ظاهر سراینده بی همتای ماسروده بود.

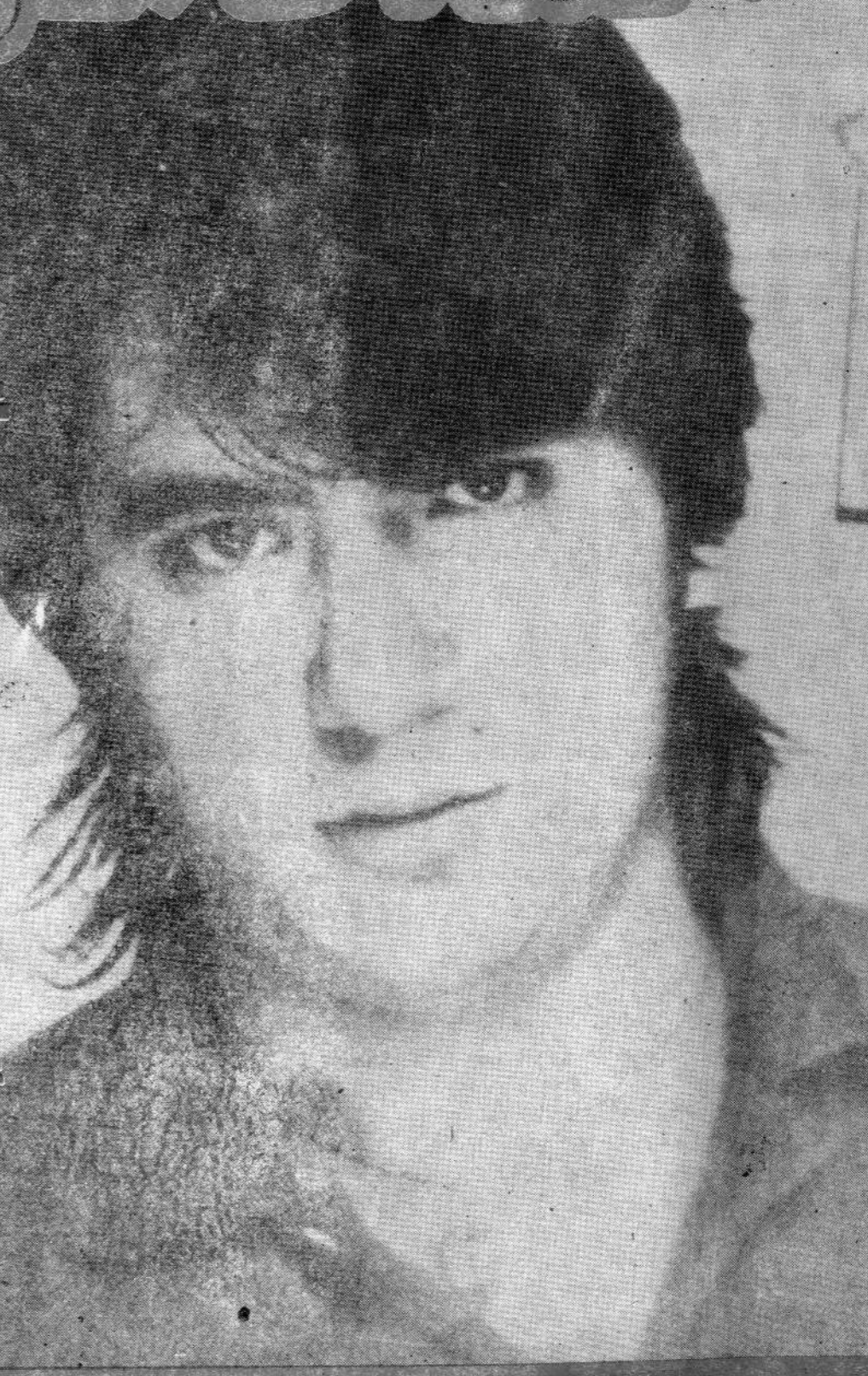
اگر ای آسمان خواهم که کروز ازین زندان خاموشی بر بگیرم به چشم کودک گریان چه گویم زمین بگذر که من مرغ اسپرم اما احمد ظاهر همچنان در داغ نامرادی دیدار دو کودک در دهنش رشاد و شبنم به خواب رفته اینک رشاد از ظاهر پسر او جوان است و استعداد

بخشد هلم دختر احمد ظاهر است که یک روز بعد از شهادت او دیده بدنیا گشود و بعد ها مادرش او را به امریکا برد. اکنون ۹ ساله است.

احمد رشاد ظاهر کسرت های تازه بی ثبت نموده که به تازه گی از طریق یک دستگاه ثبت موزیک این کسرت او در شهر کابل بخش خواهد گردید. چه خوب خواهد بود اگر تلویزیون با امکانات و شناخت شخصی افراد کسرت های تلویزیونی او را تهیه نموده و به دست

احمد ظاهر باز زند

احمد ظاهر باز زند
طاهر احمد ظاهر
راه پدر را در پیش گرفته است



یک مادریک گوینده

یک معلم



گفتگویی با هیمنه بکتاش

نطاق رادیو - تلویزیون

— من نخست از همه برای پامپیک مادرم، با تمام تقدش، بعد یک خانم خانه، بدنهال آن یسک استاد معلم و در فرجام یک گوینده و نطق. این بدان معنی نیست که یکی بر دیگری کاملاً مرجح است. هر یک در لحظه معین آن ارزشش بخصوص خود را دارند.

— آیا در آغاز کار نطاتی مسدودی برای پیروی داشته اید؟

— مدتی داشته ام، برای پیروی نه. فیده انوری رایگان... میدانستم ویدانم صدای او در من تاثیر عجیبی دارد.

— هیچوقت خواسته اید بجای او باشید.

— گفتم، ایگانه بود، نمیشود یگانه را دوتا یا بیشتر ساخت.

ولی من همواره میخواهم خودم باشم از پیروی زیاد خوش نمیآید. آرزو دارم روزی چنان باشم که همه کاملاً مرا بپذیرند و برکام هیچ ایرادی نباشد.

— غیر از فیده، دیگران را چگونه یافته اید؟

— صدای زهره رهگذر برایم پذیرنده است. دیگرانی هم وجود دارند.

— اجرای اخبار پیغم در تلویزیون گاهی برای بکتاش ویا هر خسته کن نیست؟

— برای شان امتیازاتی دارد.

مثلاً حریف باشکرد های آشپزی آشنایی کاملی یافته ویا هر هم به تلویزیون علاقه مندی زیاد ی پیدانموده است.

— برنامه های هنری- ادبی رادیو تلویزیون چی تاثیر داشته؟

— همینکه، خود گاهی جرائت میکنم، چیزهای مینهم بعضاً از زبان های خارجی ترجمه میکنم و بیشتر از همه اینکه زود در من پیام که چه را غلط کرده ام. باری من برای صله جوانان امروز مطلب می نوشتم. عضو هیات تحریر آن نیز بودم.

— چه آرزوی دارید؟

— آرزو دارم، روزی در رشته حقوقی دکترا اخذ نمایم

خواتین کتابهای مسلکی و حقوقی خض اصلی مطالعات را میسازد.

قفه کتابهای مانعایش نیست، کاری است.

— فکر کردم کتابها ممکست من وسط به بکتاش باشد.

— شوهرم، بکتاش خود آدم فرهنگی است. فرهنگی بودن او بزرگترین نعمت برای من است. مادریک فضای باهمی کامل نیست داریم.

— یعنی میگوید، هیچ منازعه و مشاجره بین من شمانیست؟

— زنده گی آسوده ای از خواستنی ها و ناخواستنی هاست. بعضاً ممکست هر کومگهی زمین می باشد برای ایجاد صمیمیت بیشتر.

— راستی شما با این همه مشغله به همه میرسید؟

خلاقیت خود این واژه ها و کلمات را جان میدهد و زنده میکند. این حرفهایم در مورد خوانش شعرو داستان صدق بیشتری دارد.

(انیتونسین) یا فراز و فرود صدا، بیشترین نقش را درین مورد دارد، فکر میکنم وقتی گوینده در برابر آنچه میخواند، ادای دین کرد و آنرا چنانکه باید خواند، کارش نوعی هنر است.

— برای رشد استعدادتان گاهی مطالعه میکنید؟

— گاهی نه، بلکه هر وقت فرصت کم، مطالعه میکنم. از شعر نهاد خوش می آید، با مولانا و حافظ زیاد دسامم. منید برین من یک استاد هستم و هر روز در برابر عده بی محصل می ایستم. تصور اینک من آفریننده، گوینده هم باشم، حتی برایم وجود ندارد.

گوینده در همانند که در جمله معین این کلمه با کدام معنی بکار رفته است. گاهی فرهنگ ها و لغتنامه ها نیز ما را کمک نمیکند. من تا همین لحظه میدانم واژه (تعی) را با کسر، ضم یافته بخوانم. فرهنگ هائیز در این مورد همگین نیستند.

— حرف به سر نطاتی است. به نظر شما این نطاتی هنر است؟

— سوال تا آنجا سوال میخواهم جواب دهم. شما بگویند، معماری فن است یا هنر؟ حتماً میدانید هرگاه معماری از مرز فن بگذرد، هنر میشود. سبک کوتیک رادرت معماری حتماً بخاطر داید. به نظر من نطاتی نیز چنین است. همان گونه که هنرمند از مواد خام چیزی می آفریند، گوینده هم با

دقیق جواب دهم. برنامه های هنری - ادبی برایم چنان قطره آب است. به یک عطش از هر یکش بهره هایی برای خود گرفته ام. ولی ارائه اخبار توانمندی میخواهد. بی غلط خواندن خود حرف نیست. یعنی میگوید، شما اخبار را بی غلط میخوانید؟

— بی غلط که نه، ولی شاید کم غلط! میدانید هر نطاتی گوینده در مواجهه با واژه ها و نامها همواره با مشکلاتی رو بروست. من خود کوشیده ام پاره بی از کلمات را از سیاق جمله دریابم. از سویی رسم الخط ما چنان است که اگر دقت نکنیم در مظنه اشتباه قرار خواهیم گرفت. مثلاً کلمه سه حرفی (سیر) پنج نوع ادا دارد، گاهی

اضطرابی نداشتید؟

— ظاهر شدن در برابر مردم همواره توأم با اضطراب است. مگر من آگاهانه به این راه قدم میگذارم. همانگونه که از او ان آموزش میخواستم روزی استاد شوم و سرانجام شدم.

— راستی اصلاً چه صرفیستی دارید؟

— من در انستیتوت تربیه کادر های جمهوری افغانستان در دبیرت محنت ساختمان دولت و حقوق، سمت استادی دارم.

— شما علاوه بر اخبار، برنامه های هنری - ادبی رادیو تلویزیون را نیز میخوانید، کدام یک برای شما ارجمت دارد؟

— نمیتوانم به این پرسش طور

هائی است از فرهنگی بودن آنها. میخواهد بر سهیل عنعنه به همان توانی بپردازد، هر چند قبلاً میز با آنچه برای چای عصر لازم است، تهیه دیده شده است، مانع میشوم و میخواهم تا زود تر حرفها گفته هایش را روی کاغذ برینم.

— چگونه بود که به رادیو تلویزیون روی آوردید؟

— تسمی میکند و میگوید: علاقه داشتم، میخواستم و این خواستن، توانستن را در من ایجاد کرد، فقط همین مراجعه کردم، امتحان دادم و پذیرفته شدم. در رادیو بار اول کورنی ژوند را خواندم که زیاد برایم خاطره انگیز نبود و در تلویزیون یک اناناس را.

هیمنه را با قرار قبلی در منزل ملاقات میکنم، شوهرش حنیف بکتاش (شاعر و ژورنالیست) ویا هر (پسرش) نیز در گفت و شنو دما حضور دارند.

وقتی حرف میزند سلیس منظم و دقیق است. کلمات از دهانش قالب شده بیرون میزند، گاهی که ذهن بجای دیگری میسر دارد، تصویر میکنم به رادیو گوش داده ام.

فضای خانه انباشته است از صمیمیت صا دقانه بین افرادش توأم با ظرافتی که از وجود کدبانوی خبر میدهد. موجودیت قفسه کتابها ملو از جنگ های شهری و آثار دیگری نشانه

فوتبال کاندید ریاست جمهوری برازیل



ومن علامندی ووفاداری خویش را با بول در تبادل نگزتم.
سوال: ((اولیور روبرو ها که از پرتگال)) برای تمام دوست داران فوتبال جام جهانی مکسیکو (۱۹۷۰م) جشن فراموش ناشدنی و خاطره انگیز محسوب میگردد آیا شما نیز چنین فکر می کنید، یا خیر؟

جواب: در مکسیکو ما با تمام نیروی خاطر دست پا زدیم. به نتایج جدید، مبارزه کردیم. زیرا جام جهانی ۱۹۷۰ مکسیکو برای یک نسل از فوتبال سران بزرگی برازیلی چون ((جرسون، پریتو، کارلوس البر تو، توستائو)) آخرین چانس بازی در زمین آن بزرگ فوتبال و قهرمانی جهانی بود که ما افتخار فراموش ناشدنی قهرمانی راه خانه، خویش آوردیم.

سوال: ((با تویک برانسون از فرانسه)) بجزاز کلوب ((کاسمو-س نوبارک)) آیا شما پیشنهادی دارید که دیگر کلوب های پراوازه مواجه گردیده اید؟ آیا شما اعلام تقصیر بازی در یکی از کلوب های فرانسوی بودید؟

جواب: من چندین بار با پیشنهادات جالب میلان، یوونتوس، پاریس سنت ژرمن مواجه گردیده بودم. تیم پاریس سنت ژرمن فرانسه، برای من یک تیم قابل توجه بوده است ولی سایر

قهرمان سه مرتبه بی جهان میندارید، یا دو مرتبه بیسی؟ زیرا شما در دو مسابقه فاینل جام جهانی در میدان فوتبال سه مرتبه داشتید؟

جواب: من سه بار با تیم ملی فوتبال برازیل به قهرمانی جهان رسیده ام. علی الرغم آنکه در جام جهانی ۱۹۶۲ در مسابقه نهایی اشتراک نداشتم ولی دور اول مسابقه را با تیم خویش همراه بودم (پلی در سالهای ۱۹۵۸-۱۹۶۲-۱۹۷۰ با تیم برازیل قهرمان جهان گردیدم).

سوال: ((اندریان هرسیون از جزایر مدغاسکر)) در این اواخر مهشل هیده الگومری قبلی تیم ملی فوتبال فرانسه، اعلام داشته که آینده فوتبال مربوط به بالک

تیم های فرانسه خواهان مسن بودند، هرگاه من تصمیم رفتن به اروپا را می داشتم.

سوال: ((فرانک بودن-فرانسه)) لطفا احساس خود را در لحظه بنالقی معروف و تاریخی هزارمین گول آن برای ما حکایت کنید.
جواب: واقعا لحظه پر مشهوری است توام با مصیبت بود، زیرا اگر از یکسو لحظات فراموش ناشدنی و تاریخی زندگی ام محسوب می گردید، از سوی هم مسئولیت عظیمی را باید تحقق می بخشیدم که جهانیان نیز در انتظار آن بودند.
سوال: ((ژان باپتیست-ماسو-فرانسه)) آیا شما خود را

والگی سلطان



سوال: ((الساندر روسیوی تبعه ایتالیا)) نظر شما در رابطه به انتقال و تجمع فوتبالیست های سرشناس برازیلی در ایتالیا چیست؟ آیا شما در آن هنگام که در میدان سیز فوتبال حکمروایی داشتید، نیز به چنین عملی مبادرت ورزیده اید؟

جواب: در این جا بول به فکتور اساسی مبدل گردیده است. یعنی استخدام فوتبالرزان برازیلی رابطه مستقیم با پرداخت پول سنگت دارد که از طرف کلوب (آی ایتالوی صورت می گیرد). آنزمان من نیز با پیشنهادات کلوب های یوونتوس و میلان ایتالیا مواجه گردیدم ولی برای من کلوب سانتو ژوزیل برای همیشه دوست داشتنی باقی ماند.

پلی فوتبالیست امانسوی برازیلی و سلطان بی همتای توپ گرد، باز هم ریکارد جدیدی را ثبت زنده کی پو بارش نمسود. اینبار سلطان پلی با استیسه انبوه، حدود ده هزار سوال مطروحه دوست داران ورزش فوتبال خویش پاسخ دهد که نظریسه دعوت شعبه سرورتنی مجلسه ((ماندیال)) صورت گرفته بود. مادرزیر گردید می از سر-شعهای جالب پلی را برای علا-قندانش به نشر می سپارم:

قهرمان حریف

نابند پیر فوتبال جهان طی مصاحبه پی به اسوال پاسخ میدهد و اینک برگزیده آن به نشر میرسد ...



سینه نارینه لوشانه پیری



څنگه نارینه خپلی نارینه اوبخې خپلی بنځینه ځانگړتیاوی له لاسه ورکوی ؟

همیشه آوروچی د ننی زمانسې
بنځی اونارینه د پخوا زمانو د بنځو
اوناریناو سره پیر توپیر لري . ایا
دارنښتیا د همدغسې وي ، نو
د اینه د ه اوکې بد ه ؟
په نارینه کی د بنځینې اوبه بنځو
کی د نارینه خواصو په هکله
همیشه آورو . ایا د اوبازې تصور
کېږي اوکې حقیقت لري ؟
د دې مسألې په هکله بحث : که
چیرې بنځه وکولی شی د نارینه
کارونه اجراء همیشه دانرزي -
د لرلودونکی ، آزاد او دکارکوونکو
په منع کی د ښه استعداد او -
دوامداري د لرلودونکی وي ، نو
د اخیله شهادت ورکوي چی

نوموړې بنځه د نارینه خواصو
د لرلودونکی د همدغسې بلنه
پوښتنه کم ، چی ایا د اوبه صحیح
وي چی سړي د یگړه پرمختاس ؟
هو ، د اوبه تحمل او دیو هو ورڅیره
د ه . اما زموږ په افغانی ټولنه کی
دومره رواج نلري ، مگر پسه
ژوند کی اوس دا نوي تمپ نارینه
په غیوادی توگه مخ پوزیا تید و
دي .
پوښتنه : په څه ډول سره نارینه
خپل نارینه او همدغسې بنځس ،
بنځینې خواص له لاسه ورکوي ؟
جواب : تراوسه پورې پیري
بنځی اونارینه چی هغوي ته
اصلاح شوي انسانان هم وایسې

شته دي ، چی اعظمی خپل -
بنځینې او نارینه خواص ننی تراخړه
پورې ساتلی وي . دا اجراء شویو
تحقیقاتو په اساس ټینگار کوي
شوچی پدغه تمپ خلک همیشه
خوشحالی نه احساسوي . مثلاً
بنځه د اعظمی بنځینې خواصو په
د لرلودوسره نارینه او پیر خپل
نفس باندې ټینگ اعتماد نه لري
همدغسې نارینه د اعظمی نارینه
خواصو په د لرلودلو سره د ځوانی
په موده کی پرخپل نفس باندې د
ښه اعتماد احساسوونکی دي ، اما
بعد له د پیرش کلنی هڅه نوموړي
نارینه د لږ استعداد او طاقت
د لرلودونکی دي . د دې په مقابل

کی هغه نارینه چی اعظمی د -
بنځینې او هغه بنځس چی اعظمی
د نارینه رول بی لوبو نی اولوبوي
بی ، د پیرلور شعور او استعداد
لرونکی وي ، او همدارنگه تمپیر
منوونکی او د وخت اوزمان سره
اعیارونکی دي .
د رول سیستم په کورنی ژوند کی
بنیادي تمپیرات د خپل ځان
سره راوړي دي . بنځس ، نارینه
ملاطوبی ، نارینه ، بنځس مسورا و
پلار خپل اولادونه ، دا څپره
هرچاته جوته ده .
پوښتنه : دغه جنجالونه د څه
شی څخه سرچینه اخلي ؟
جواب : که چیرې د ارباطا تو

عنعنوي سیستم قطع شو ، اولد -
سی واقع شوچی دکورنی فروته
دا جوته نه وه چی کم پوږي دکو -
رنش څخه حقوق او مسوولیتون لري .
لکه چی ترننی ورځس پورې بنځه
اوسپره د ژړا اوبلاخړه د طلاق
تر سرحده پورې دا څپري روینانی
ته باسی چی څوک د فامیل مشر
دي .
د مثال په توگه ، نارینه پخپله
کارگاه (دولتی وظیفه کی) پیر
با استعداد ه سړي دي ، یعنی
دا چی یارنښ او یا امردی ، مگر
د کور د وظیفو په مورد ټول تصمیم
بنځه نیسی ، نو دلته د لږه ظا -
هرې نظره د اسی معلومینې چی
سړي اصلا دکور دکارو سره
دومره علاقه نه لري . یونیمه بنځه
بیا شکایت کوي ، وایس چی زما
سړي (میره) دوم اولاد دي ،
یعنی هغه خوا هشات چی زما
څخه بی اولاد لري ، همدغسې
زما میره ه هو ترپوي اندازي پورې
غواړي پخپل میره کی د اولاد په
شان نازونزاکت روینس ، غواړي
هغه وساتس ، د ه په حالت

ضرورت ه چه همیشه فکرش ، چی
څوک دکور مشر دي او څوک تر پښو
لاندي ، څوک باید اشپزخانه کی
وي او څوک نه باید ه دي چی پو
د نوموړي جوړي څخه دکورواک په
لاس واخلس . دلته مهمه داده -
چی بنځه اوسپره په یوه واحد نظر
سره ټول کارونه مخته پوزي او د
ټا سف وکړي او نځیه بی کړي .
دا د روانشناسی د پرمشهور اوریواج
شوي ضرورت دي .
معلومه ده چی نارینه د بنځو
په ذهن کی په درو شپهانو سره
ظا هرینې : لکه زوی ، میره او پلار
په نوموړي حالت کی میره د زوی
په شان دي که چیرې بنځه د -
د اسی یوزوي څخه جلاسی ، نو
حتماً نوموړي زوی به بله پسه
همغه تثبیت شو پوخوا صولتسوي ،
لکه چی د دواړو د رولونو په منع
کی همیشگی توپیر موجود نه وه . او
کیدای شی چه په دواړو کورنیو کی
نوموړي موضوع د ارباطا تو په
روشانولو منجرش . دا جوړه اوسا
بود هغوي څخه نتیجی ترسپږي
بقیه د صفحه (۱۹)



تروشکی ما

استعدادها



کودک پنجساله افغانی

که در فاکولته درس میخواند

مصاحبه با ظاهر ایوبی

سید محمد اعظم ۵ ساله

مکتب است و همزمان در

بود که شامل مکتب شد چالا صنف دوم

پوهنتون درس میخواند



خواهش میکنم ، هوا نقد سرد نیست ، از جانی عوای کشور ما همیشه گوارایی و لطافت خود را داشته و هرگز آن بیت کننده نبوده است .

به علامت سرگشته ام را تایید میکند . بخاری را روشن کرده از اتاق می براید تا چای جوشان بیابورد و سر بخاری بگذارد .

لختی بعد در ، باز شد ، کودکی داخل اتاق می شود ، موه .

بانه سلام میدعد . دستش را فشرده ، رویش را می بوسم ، حدس می زنی که باید خود نمی باشد .

خود را معرفی میکند :

نام سید محمد اعظم است .

در چوکی مقابل می نشیند ، منتظر است تا چیزی ببرم . به چشمانش خیره میشود . فکر میکنم با آدم بزرگسالی مقابل استم ، در نگاه های سرگه های از صمیمیت ، جدیت ، متانت و صراحت می بینم . ارزش ببرم :

صنف چند استی ؟

خود را جمع و جور میکند ، راست می نشیند ، مشت گره کسوده .

دست راستش را در کف دست چپ می فشارد و موه بانه ، مثل کلان - سالان - کاملاً مثل کلانها - نگاه خاص انداخته می پرسد :

هدف تان ؟

هیچ ، میخواستم بدانم صنف چند استی .

صنف چند کجا ؟

کجا چطور ؟

طبق رده که از طریق تلفون با هم گذارده ایم ، راهی میشوم سوی منزل سید محمد اقبال محمود زوی پدر کونک پنجساله ، سید محمد اعظم .

ساعت (۲۲) پس از چاشت است .

باغنده های سپید برف ، با عجله بی که نمایانگر شادمانی آنها - ست سوی زمین می آیند و با آمدن گان قبلی شان که جاده ها ، با - بها و کوچه ها را نقره گون ساخته اند ، پیوندند ، تا روز دیگر آب شوند و زمین را از تشنه گی برهاند .

بانسانی که در دست دارم ، نزدیک در می میرسم ، نشانی دقیق است ، منزل خود شان .

دروازه رایه عدا در می آیم .

لحظه بی بعد جوانی که در حدود ۳۰ سال دارد ، با چهره پر از صمیمیت ، دروازه رایه رویم می کشاید .

خود را معرفی میکنم :

خبرنگار بخش علمی مجله سبازون وی ببرم .

سید اقبال خانه است ؟

لیخند صمیمانه ، به لبانش نقش می بندد ، دستم را فشرده ، میگوید : من خودم ، سید اقبال استم .

هر دو با هم می خندیم و این خنده بنا بر اشتباهیست که من مرتکب شده ام .

داخل خانه می رویم ، در حالی که بخاری را روشن میکند ، میگوید : حتماً خنک خورده آمد ، آید ، بسیار ببخشید به زحمت شدید .

من هم در مکتب درس میخوانم ، هم در فاکولته وهم در مدرسه اسلامی کابل به نام دار الحفاظ .

خیرا اول بخوند مکتب صنف چند استی ؟

۴ ساله بودم که شامل مکتب شدم و حالا در صنف (۲) استم .

در کجا مکتب ؟

مکتب قاری عبد الله .

در این میان سید محمد اقبال داخل اتاق می شود ، به طرف کودک اشاره کرد ، میگوید :

سید اعظم جان ، همین هاست .

بلی ، معرفی شده ایسم !

سید اقبال به علوم می نشیند ، مکتی کرده ، میگوید :

خوب ، بفرمایید سوالهای تان را شروع کنید !

نمیخواهم سوالها را کلیشه بی و نوری و لیتی طرح کنم ، زیرا صمیمیت صحبت ما را لطمه خواهد زد ، پس خوب است خود شروع نمایید و آنچه را که از روز اول تولد سید اعظم جان تا حال قابل توجه دیده اید ، بقیه کنید . اثر رجریان ، باز پرسش ایجاد شد طرح خواهد کرد .

درست است .

در حالی که سوی بصرش چشم دوخته ، میگوید :

سید اعظم جان در سال ۱۳۶۲ تولد شده است ، اما آنچه برای ما جالب واقع شد این بود که او از روز اول دندان داشت .

چند دندان ؟

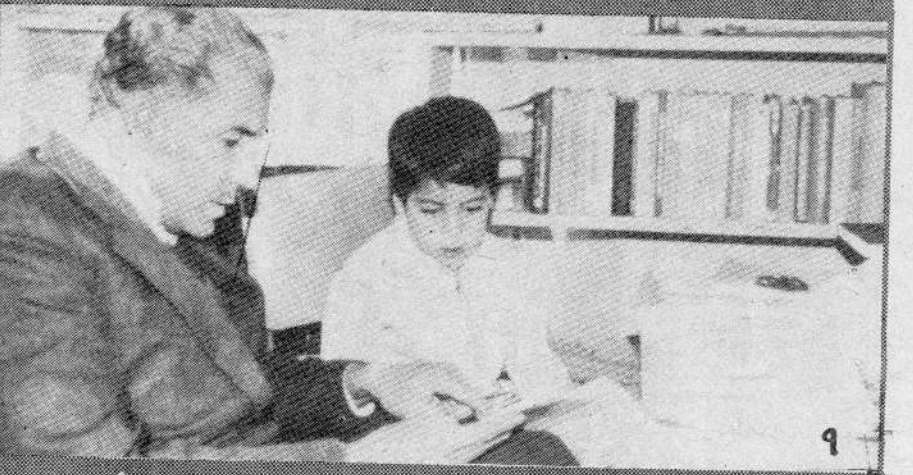
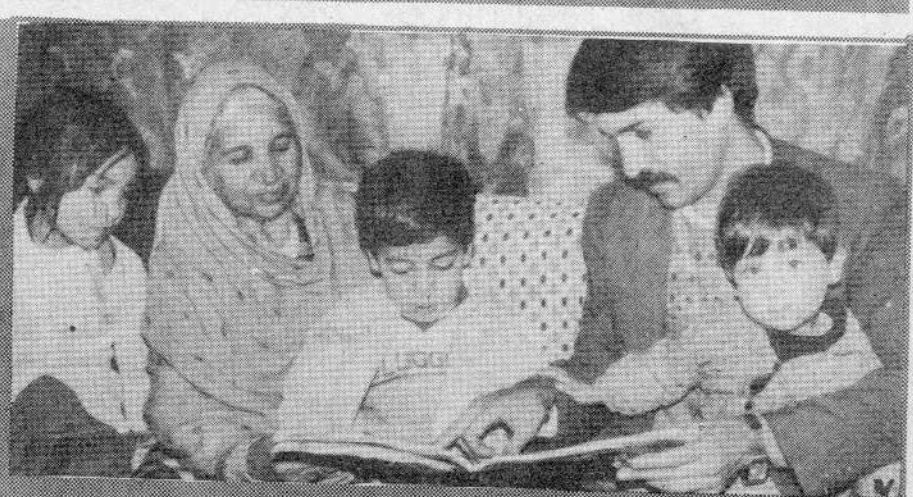
دو دندان در لاشه ، پایین .

دیگر این که خلاف سایر نوزادان ، استخوان های سرش از قسمت پیشانی شروع الی استخوان های عقبی نامرئه اول گردن به شکل یک خط طولانی عرضی به عرض ۶-۵ سانتی متر بسیار نرم بود ، در حالی که از دیگر کودکان تنها استخوان بالایی سر ، به شکل دایره ای نرم می باشد .

همچنان تشبیر پیر این بود که در روز اول تولد ، به اندازه یک چوش به طول نیم پلست در وسط سرش وی وجود داشت ، حال آنکه موهای سایر قسمت های سرش طول نورمال را دارا بود .

به همین گونه ، گریه کودک ما قطعاً مشابه گریه کودکان و نوزادان نبود و تفاوت کلی را نشان میداد .

لطفاً صفحه برگردانید



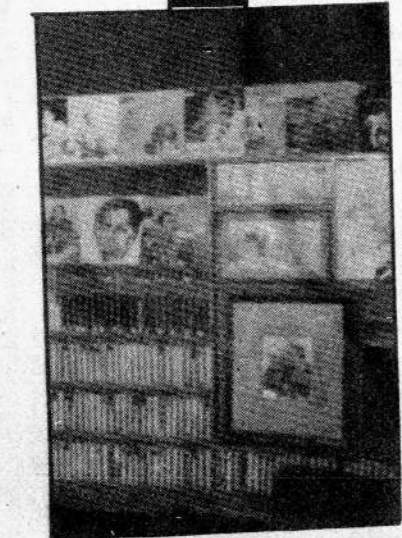
فوتوهایی از کار و زندگی نابغه پنجساله افغانی

۱- سید اعظم مصروف عمل نمودن سوالات و پاهای ۲- در روند رسمه دار الحفظ به حفظ قرانکرم می برد از ۳- قاری فاخر اورا تدریس مینماید ۴- در جمع استاد انبش در پوهنسی روشن ۵- طاهر شمس روانشناختن با سید اعظم ۶- محمد کاظم وطنیار رئیس پوهنسی روشن به او کتب درسی میدهد

۷- سید اعظم باید در «مادر کلان» خواهر و برادرش ۸- محمد شریف استاد فزیک او را بیشتر دوست دارد ۹- محترم کره نهار به او بیولوژی می آموزاند ۱۰- تا بیستی را نیز تورا میگیرد ۱۱- اسعاد کلان خود را زیاد دوست دارد ۱۲- مطالعات خود را منظمآ پیش میبرد • عکاسی از شریف (لطیفی) متن در صفحه (۶۲)

در یک آرشیف شخصی

پارچه آهنگ



نزد م موجود است. وهم پارچه های از استاد فقیر حسین، استاد محمد عمر باب نواز، استاد برشناه، نینواز و کبوتر را در آرشیف خود دارم.

خلاصه در این آرشیف از مجلسی تاغزل های ناب وجود دارد که پارچه های استاد سراهنگ در بین همه هنرهایک سرورگردن فراتر است.

خود شما به موسیقی دسترسی دارید؟

من به موسیقی دسترسی ندارم. مدت زیادی نزد استاد سراهنگه غرض دانستن اساسات موسیقی را نوزدم. من موسیقی را لمس میکنم، موسیقی با زنده گی من گره خورده است. اگر یک روز نشنم احساس عطش زده گسی میکنم. و صرف به هارمونی و تپله دسترسی دارم.

گنجینه پریهای این آرشیف را بیشتر آهنگهای کدام آوازخوان تشکیل میدهد؟

بیشترین آهنگها از بابای موسیقی میباشد. من وقتی مرحوم استاد سراهنگ را شناختم موسیقی را شناختم. استاد بزرگ موسیقی شعله دار مکتب پتیاله در رهلسوی کارهای من بخش هنری امتیازات دیگری نیز داشت. در گرم و جوان مردی در شجاعت. در صراحت لهجه مانند مردان بزرگ بود. وی در مکتب پتیاله هند نزد استاد عاشق علی خان زانوی شاگردی زد و بعد از شانزده سال دوباره به لطفاً صفحه برگردانید.

در این آرشیف آثار اساتید گذشته و هنرمندان وزیده امروز افغانی وهم آثار هنرمندان خار-جی موجود است که از قبیل کلا-سیک و فنل میباشد. اما بخش مهم و عظیم این آرشیف را پارچه های استاد توانا استاد سراهنگ تشکیل میدهد که به هزاران پارچه میرسد.

پارچه های طبله از استادان وزیده هند چون الارکا، شاننا پرشات و دیگران همچنان در بخش سرود و ستان پارچه های از استاد ولایت خان، عبدالحکیم، جمعرخان، رئیس خان، استاد علی اکبرخان و استاد بسم الله خان شهنایی نواز معروف هند در این آرشیف موجود است. پارچه های هم از خواننده گان فلسی محمد رفیع، مکیش ولتا سنگشکر و از غزلخوانان مشهور پاکستان مهدی حسن و غیره را دارم.

بخش دیگر آرشیف را پارچه های از غزلخوانان معروف کشور تشکیل میدهد که به ده هزار پارچه میرسد.

پارچه های از احمد ولی، احمد ظاهر و علانند نیز زینت بخش آرشیف من میباشد. بخش دیگر تنظیم ونویم را به پارچه های فلکور و مجلسی یک تعداد خوا-نده گان معروف کشور تخصیص داده ام.

ناگفته نباید گذاشت که پارچه های کلاسیک و فنل مرحوم استاد قاسم که به (۴۰۰) پارچه از مرحوم مرزا نظر که به ۴۰ پارچه میرسد.

و علاقه او به هنر موسیقی ماست و میتوان گفت آرشیف موسیقی محترم ابوی، یگانه آرشیف در افغانستان است.

از محترم ابوی راجع به ذوق و علاقه او نسبت به موسیقی میفرسم جواب میدهد:

اگر از من بپرسید که موسیقی چیست بگویم که چیزیست که برای من اصلاً زنده گی نیست زیرا برای من موسیقی حکم زنده گی را دارد. - مرزهای موسیقی پیچیده و ترو آثار آن گونه گونه تر از آنست که در قالب یک تعریف واحد گنجانیده شود.

پس شما چگونه در یک دهه سال به فکر زنده گی کردن افتادید؟

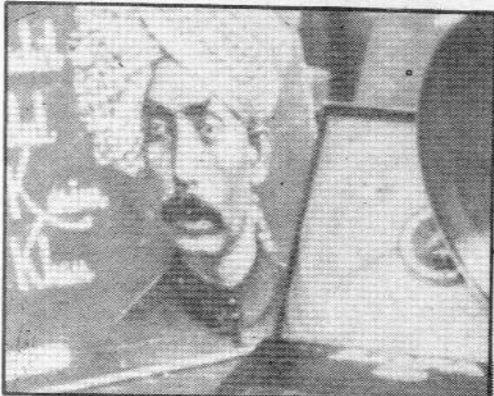
من بیشتر از ۱۰ سال نداشتم که به موسیقی سخت علاقه مند گردیدم هر روز از روز دیگر تشنه تر میشدم، هر قدر بولی که بدستم می آمد، کست میخردم و یکساعت متوجه گردیدم که میشود آرشیف موسیقی تهیه دید.

اکنون در آرشیف خود چه تعداد کست ها و ریلها را جمع آوری کرده اید؟

این آرشیف کوچک دارای - ریلهای فراوان به اندازه چهار هزار حلقه کد دارای سه صد هزار پارچه است و از ۳۰ سال به اینطرف در گرد آوری آن کوشیدم و به صورت عشق نرفته در سنگ است که میخواهم جاودانگی حفظش نمایم.

آثار کدام هنرمندان را در آرشیف خود دارید؟

۳



گزارشگر: کامله حبیب

هنر آوازی پارچه آهنگ استاد سراهنگ را این گنجینه موسیقی موجود است.

میدهم سرخی شفق در افق بخش میشود، رنگهای زرد و نارنجی به شیشه های پنجره میریزد.

اینجا منزل محترم دبیح الله ابوی است. همینکه کسی وارد خانه او میشود از همان لحظه نخست متوجه میشود که با یکی از وقندان همیشه موسیقی سروکار دارد زیرا تزئین جالب اتاق گذاشتن ریلها و کست ها، تابلوها و کتابها که در هر قسمت و هر گوشه و کنار اتاق جلب توجه میکند، همه حاکی از ذوق

مثل آنست که زمان را در لایه های موسیقی به زنجیر کشید مانند گذشت لحظه ها را فراموش میکنم. با بخش هر آهنگ که در فضای اتاق خاموش طنین می اندازد یاد نامه های آزان بزرگمردان دنیای موسیقی چون ابوی سبک از افق خاطر میگذرد و تصویر هر کدام در آینه چشمان می نشیند.

هوا هنوز هم بوی نم باران دارد تا بروقت ها به نوای موسیقی گوش



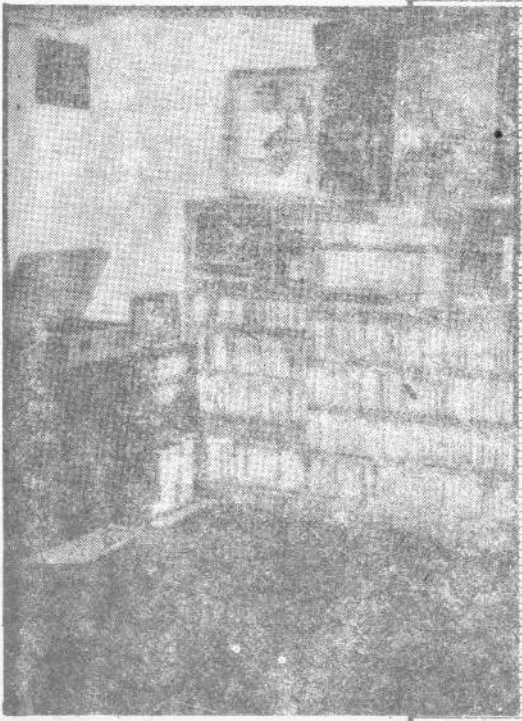
اگر رادیو برنامه‌ی را برای ابوی اختصاص دهد او آهنگهای آرشیف خود را شهر میکند.

وطن برگشت، من امروز این
گنجینه بزرگ موسیقی را از سرتاج
موسیقی بد پیونم.
ارزش مادی آرشیف شما تا چه
حدود است؟
اگر رادیو یکسبک‌ها و تابلوهای با
ارزش این آرشیف را به یکسبک
بگذارد، تنها کست‌ها در حدود
(۱۰) لک افغانی قیمت دارد.
باید گفت که در حدود (۵۰۰) -
کست از آوازخوانان داخلی و
خارجی که ناب‌ترین آهنگ‌ها
بوده از این آرشیف دزدیده شد.
آیا آنچه را که شما در آرشیف خود
دارید، در آرشیف رادیو افغانستان
نیز موجود است؟
نه به صورت قطع، طور مثال
در رادیو یواز استاد قاسم ۱۲ پارچه

دارند، در حالی که نزد من (۱۰۰)
پارچه موجود است.
چگونه توانستید آهنگهای
کلاسیک و غزلهای استاد قاسم
و دیگران را جمع‌آوری کنید؟
سالها قبل من همراه یک
گروه هنری که در ولایات هنر
تشکیل را نمایش میدادند، سفر
داشتم. در رتبه‌های درام، به
دو کانه می‌رفتم، ریکارد هاراجم
آوری میکردم.
شما در شمار آهنگ‌ها با هنر
مندان ایرانی نام نبردید یعنی که
از آنجا توشه بی‌ندارید؟
چرا دام آهنگهای از گروش،
مرضیه، دلکش، معارف دام و هم
دکله شعر نطقان رادیو ایران
در اینجا موجود است.
اگر از شما خواسته شود که از میان
همه کست‌ها، کست مورد نظر را
پیدا کنید، چقدر طول خواهد
کشید؟
اگر صرف مطلع غزل را بگویند
در یک لحظه، آن پارچه مورد نظر
شخص را پیدا میکنم.
آیا از آرشیف شما باهل هنر
گاهی دیدن میکنند؟
بلی در روزه خانه من به روی
هر روز شنیدلی باز است آنها یکی
که ذوق و علاقه سرشار به موسیقی
دارند همیشه از آرشیف من دیدن
میکند. این آرشیف را من به
کلمه دوستان هنرمند و هنردوست
بنیاد گذاشته‌ام. از هنرمندان -

خارجی مهدی حسن و هیمنت -
کمار یا من از نزدیک دیده‌اند
و در تنظیم آرشیف مرا کمک کرده
انند.
آیا گاهی اتفاق افتاده است که
آهنگی را خواسته‌اید بپوشانند
اید به دست بیارید؟
من هر آهنگی را که خواسته‌ام
حتماً به دست آورده‌ام.
بسیار به این حساب همیشه نا
فامیل را گرفته‌اید؟
نان فامیل را نگرفته‌ام ولی آنرا
کم کرده‌ام.
چون بیشتر پارچه‌های این
آرشیف از خواننده گان و نوازنده
گان هندی و پاکستانی است آیا
با آنان مکاتبه هم داشته‌اید؟
شما حتماً حافظ راننده‌ایده‌اید
ولی اشعار او را خیلی دوست -
دارید. چون زمینه رفتن تا کسون
به هند می‌رشد، لذا امکاتیبسه
ندارم.
شما همیشه موسیقی میشنوید؟
بلی!
آیا اعضای فامیل اعتراض نمی
کنند؟
این مرضی است که به همه
سرایت کرده است.
بسیار راجع به آینده موسیقی و
وشنوندن‌های آن چه می‌گویند؟
موسیقی افغانی هرگز راه رفته
و سازگاری را نخواهد پیونم. مگر
اینکه جز نصاب درسی مکاتب
گردد. در حالیکه دیگر از جنوب

۳ و یا ۴ بصران و دختران توسط
استادان وزید و دست‌اندر -
کاران موسیقی تدیس میشوند.
همچنان تقاضا دارم تا کتساب
معروف استاد سرهنگ که در -
ایام زنده‌گی خود نوشته‌اند
به زود طبع آراسته شود تا از آن -
همه کسانی که به هنر موسیقی
اشتغال دارند مستفید گردند و هم
از موسیقی تانکعداد آوازهای
غزل و کلاسیک استاد که در آرشیف
رادیو موجود است به صورت کست
به بازار عرضه گردد و هم پروگرام -
درسی استاد که آنوقت در لابلای
امواج رادیو افغانکام می‌بافت -
صورت کست به دسترس علاقمندان
قرار گیرند.
آیا حاضر استید آرشیف خود را
در بدل اخذ قیمت به دسترس
رادیو بگذارید؟
هرگز نه، ولی اگر پروگرام شخصی
برایم بدهند از پارچه‌های آرشیف
خود در آن استفاده خواهم کرد.
شما ارتباط شما را با موسیقی
چگونه میدانید؟
چنانکه اراده بر اعصاب حکومت
میکند، همان قسم شعر و موسیقی
پروازان حاکم است.
شعرین موسیقی مثل نغجه ایست که
هنوز دست‌شکفته نشده و معطرش
به خوبی احساس نمیشود. شعر
موسیقی را روح میدهد و موسیقی
شعر را شاعر هر دو را و موسیقی آن
هر سه را.



ملکه زیبایی مسکو سال ۱۹۸۸



ملکه زیبایی مسکو کیست؟ زیبا روی، کم موی و باوقار یا قد بلند باریک و دینامیک

مترجم: ستانک

ملکه زیبایی مسکو کیست؟ زیبا روی، کم موی و باوقار یا قد بلند باریک و دینامیک

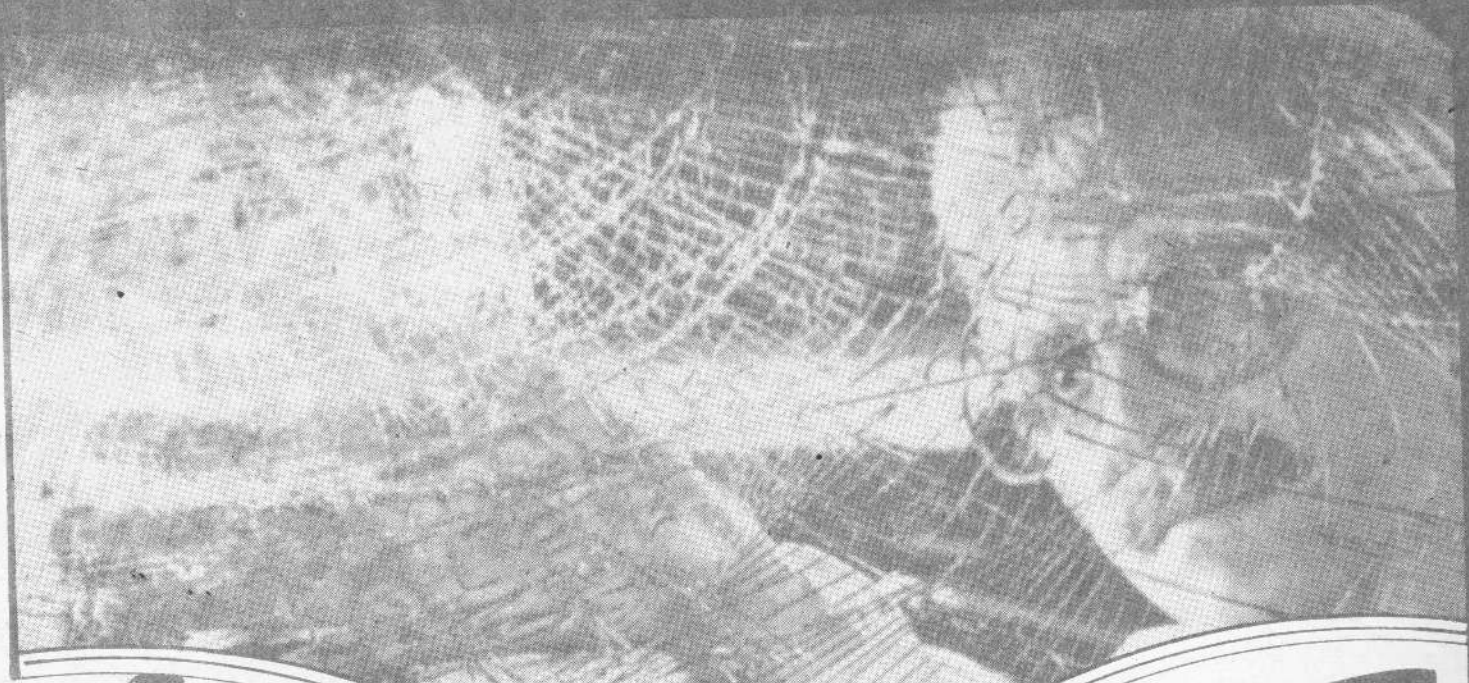
کاری که تصویر کاملاً -
 ضرر دادی بود .
 ((سابقه زیبایی ...
 آنهم اینجا در مسکو؟ غیرممکن
 است))
 سالهای دراز است که
 برداشت و تصور مردم شوروی از هنر
 و برتری زنانه، زن لائق و با کفایت
 در شغلش بوده است، ولی زمان
 ایده آل های تازه را بدست
 انسان میده و یکبار دگر قلب ها
 بخاطر زیبایی و بخاطر زن زیبا،
 خوش اندام، فهیمه و رمانتیک
 می تپد و تپتاق همه اینجا در -
 سابقات زیبایی او دیده می -
 شنوس، ریگا و مسکو، جایگه
 نخستین روند مسابقه انجام
 پذیرفت، چشم مخورده برای
 اکثر این روزها واقعا جشن
 تلقی میگردد .

شابه عالی تهن هنر زن مورد
 پذیرش قرار گرفته است. انسان
 ادعا نمودند که اگر طبیعت به
 برخی، چهره زیبا بخشیده -
 دیگران باید فرصت تعیین و حظ
 بردن آنها داشته باشند مخالفین
 همچو ((امتیاز عا)) برانروخته شدند
 و به خشم آمدند و میگفتند ((چهره
 و اندام زیبا همه چیز زن نیست.
 اضافه بر آن، انسان زنانی را که
 چهره زیبا و قلب مهربان و -
 زکات عالی دارند، نباید مبرود و به
 حال آنها افسوس بخورد . چون
 تا هنوز برای اینگونه مصرات -
 پشندیده مسابقه ای وجود ندارد))
 در نخستین روند مسابقه -
 ۲۵۶۷ نفر بین سنین ۱۷-۲۷
 ساله که در میان آنان شاگردان
 مکاتب و مادران جوان نیز شامل
 بودند، شرکت ورزیدند . از میان این
 عده صرف شش نفر آنان توانستند
 خود را تافایتل مسابقه برسانند .
 این مسابقه یک فصل مسورانه
 و مشترکی بود که چندین کهنی -
 اتحاد شوروی و کمیته های معرفی
 خارجی مانند: یوردامودن و سانس
 سوسی و کارتهرو ۰۰۰ به آن مجادبت

ورزیده بودند . مطهومات از کفرانس
 تضمین کنندگان مسابقه برانروخته
 شد . آنان ملاحظه نمودند همه
 چیز را با کوچکترین جزئیات آن -
 بدانند . طور مثال، از لباس ها
 و ارایش موهای فینال هیست ها، کسی
 مواظبت خواهد کرد؟ مسوولیت
 ارایش به معده کی خواهد بود؟
 آیا کدام روانشناسی این مسوولیت
 را بعهده میگردد تا هر نوع فشار
 روسی را که ممکنست برای ((زیبایی
 رهن)) اغاق بیفتد، رفع کند؟ و -
 بالآخره مسکور دستوری چگونه
 ((ملکه زیبایی)) است؟ زیبایی
 روی دارای موهای کم و باوقار
 (مانند هر روشنی های قصه های
 فولکلوری روس) یا عصبی از ((زن
 امروز)) - قد بلند، باهیک و -
 دینامیک؟
 فاصله بر آن شد که چهره
 خوب به تنهایی کافی نیست . -
 ((ملکه زیبایی مسکو)) همچنان

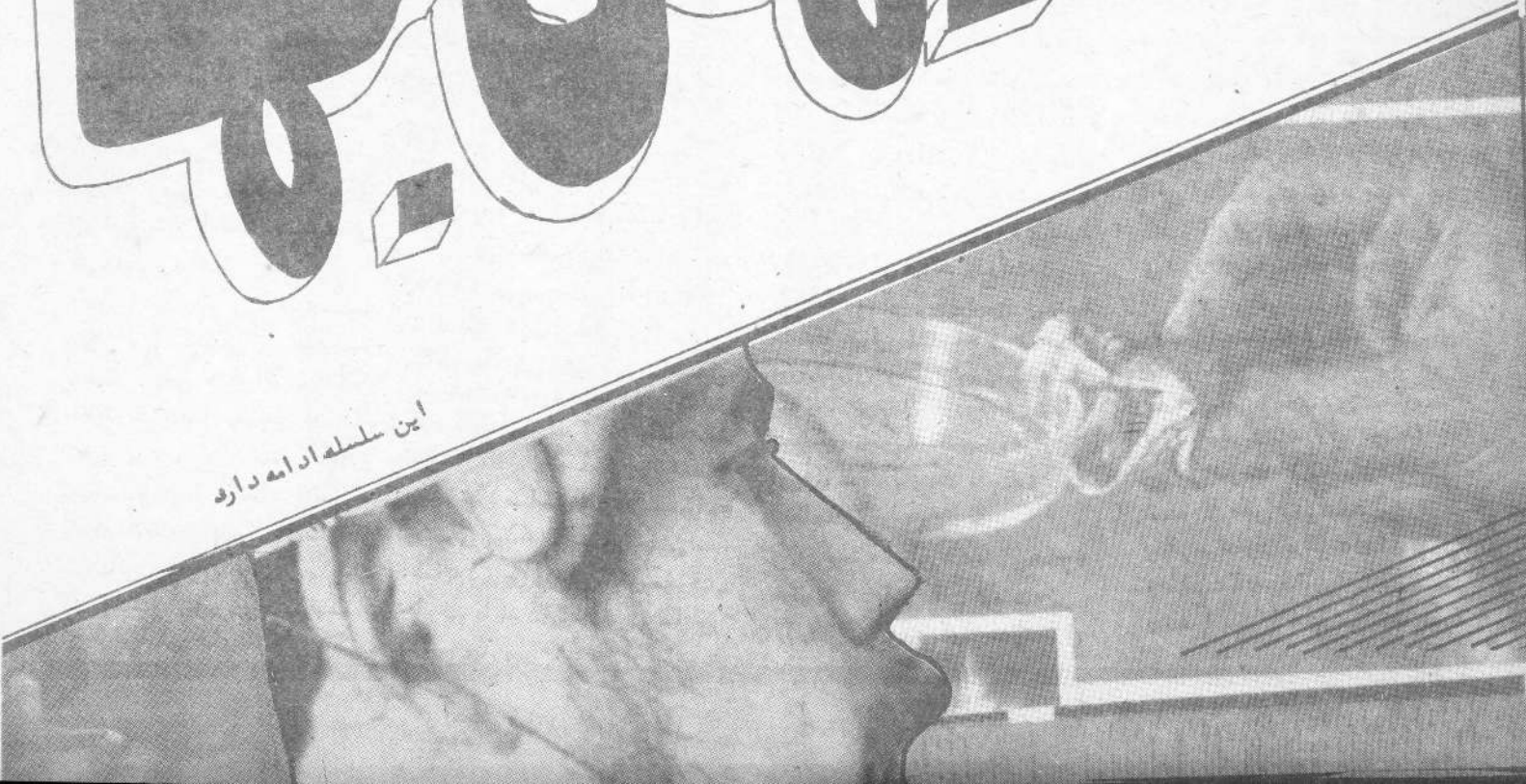
د از زکات و تحصیلات انتم هر
 خوردار باشد . از اینکه این -
 نخستین مسابقه نوع خودش بود،
 هیست ژوری در مسا موارد مسا
 دشواری های مواجه میشد و خود
 را عاجز احساس میکرد، زیرا برای
 آنان انتخاب یک برنده با تمام -
 معنی از میان اینهمه زنان جوان،
 زیبا و دلکش کار ساده نبود .
 درجهان مسابقه هرگز نمیتواند
 بایست استعدانش را به نطیسی
 میگذاشت . خواندن اهنگ و
 اجرای رقص و خواندن شعرو -
 نمایش لباس شبانه (که توسط -
 خودش دوخته شده باشد) از -
 جمله کارهای این نمایش بود .
 رفتار و سلوک و مراعات آداب -
 معاشرت کاندیدان یادداشت
 میشد . بخش ذهنی مسابقه راهبه
 یقه در صفحه (۲۷)

۳۰



سکفتی لای مولا

این سلسله ادامه دارد



پروا و ادتري مادرها

شايد مادري كه نهران مادري در دنياست، خانم فتودورو- اسيليت متوفى ۱۸۷۲ باشد كه ۲۷ بار حامله شد و ۶۱ كودك بدنيا آورد. (۱۶ دوگانگى، ۷ سه گانگى، ۴ چهارگانگى)

بسال ۱۱۶۵ در ينسيلوانيا از خانم ((فلورانس باچمن)) عكسى تهيه شده كه او را در ميان نواسه ها، كواسه ها، نبيره ها و نديده هايش نشان مي داد.

خانم يتي هالي كه ۹۴ سال از عمرش ميگذرد و فعلا زنده است دو نديده دارد، تعداد فرزندانش نواسه ها و كواسه ها و مجموعاً ۲۵۶ تن است.

چندگانگى ها

تاكون ديوار از نوزادان هفت گانگى سخن بيان آمده است كه هيچگونه گواهي هم آنها را ثابت نكرده است.

آورده اند كه در سال ۱۶۶۰ در المان، خانم اناروگومر در يك شكم ۵ دختر و دو پسر جهان آورده است ولى ميدانيم كه تنها دليل وجود اين گمان، همانا مجسمه بي است كه در سال ۱۸۱۸ از او بنياد شده است و شايه در وغي ديگر در سال ۱۹۱۸ در ناپچيريا ميگفت كه مادري هفت گانگى زاييده است. با اينهمه علم طب ثابت كرده است كه در يك شكم بيش از شش طفل نميتواند بارور شود و تاريخ علم تنها پنج مورد (شش گانگى) در اين زمينه ميتواند ارائه بدهد، كه هيچيك از آنها زنده نمانده اند.

پنج گانگى ها بيش از شش گانگى ها كه وجودشان بسيار نادرست است، عمر ميكنند. معهدا علم ثابت كرده است كه زندگى آنها طولاني نيست.

دوگانگى هاي بهم چسبيده

اولين دوگانگى بهم چسبيده (كه يكي از اعصاب بدنشان بهم چسبيده ويا مشترك است) در تاريخ، ماري واليزا چالكورسنت هستند كه در ۱۵۰۰ در يندن انگلستان بوجود آمدند و ۲۴ سال عمر كردند.

دوگانگى هاي بهم چسبيده مشهور، سيامي چانك و اونيك بانكر، روز ۱۵ آوريل ۱۸۱۱ در سيام تولد شدند.

اينان با خواهران سارا و ادلايد ميتي ازدواج كردند و از آنان صاحب ۹۱۰ فرزند شدند و در سال ۱۸۷۴ ر ۶۲ سالگى بفاصله سه ساعت از يكديگر درود حيات گفتند.

تاريخ طب عجيب ترين زايمان يك دوگانگى را در سال ۱۸۴۶ در استرا سبورگ ثبت كرده است. فاصله زايمان اين دوگانگى ها ۱۲۷ روز تمام طول كشيد، طاق اول روز ۳ اپريل بدنيا آمد و جفت ديگر ۱۷ سپتامبر تولد شد.

مادري كه ركورد دوگانگى زاييدن را شكست مادام واسيليت است، معهدا يك صاد رسيلي نيز كورد مهم ثبت نمود، زيرا يازده بار دوگانگى زاييد، اخيرين دوگانگى هاي او در سال ۱۹۴۷ زاده شدند.

پروازن ترين دوگانگى ها در سال ۱۹۵۵ در ميشيگان از مادري ۲۲ ساله بوجود آمدند. ((جف)) ۴۶۷۰ كيلوگرم و دانسى

۴۶۱۰ كيلوگرم وزن داشتند.

پروازن ترين نوزاد جهان در سال ۱۹۶۱ از مادري در جنوب تركيه زاده شد. او ۱۰۸۸۰ كيلوگرم وزن داشت. كوچكترين مولود جهان كه تنها ۸۲۳ گرم وزن داشت، در سال ۱۹۳۸ در انگلستان بوجود آمد، وي هنوز زنده است.

اولين عمل جراحی

اولين عمل جراحی در سال ۱۱۳۶ توسط جراح نظامى پادشاه انگلستان، ژرژ دى با موفقيت انجام شد.

كهنسالترين مردى كه تن بعمل جراحی داد جيمزرت اهل نكراس بود وي در سن ۱۱۱ سالگى به اثر عمل جراحی سلامت خود را بازيافت (۷ نوامبر ۱۹۶۰)

مردى كه بيش از تمام مردم جهان مورد عمل جراحی قرار گرفته، يكي از سربازان افريقاي جنوبي ((ليونل دويت)) است كه در نتيجه انفجار ميان مجروح شد و ۴۱ بار مورد عمل جراحی قرار گرفت.

قد بلند ترين انسانها

چندي پيش مسلم شده كه بقايي اسكلت ميونهاي انسان نما كه ۳۶۵ متر طول قدشان بود، تقريباً در پنج صد هزار سال قبل از ميلاد ميژسته اندولى هنوز شواهد دقيقى در زمينه قد واقعى انسانهاي غول بيگرم قبل تاريخ در دست نيست.

بعضى هاهتپيده دارند كه غول بيگرم ترين و قد بلند ترين مردان روزگار ماشخصى بنام ((روبرت پرسينك وادلوا)) بوده است. وي در سال ۱۹۴۰ در ميشيگان وفات يافت. در آن هنگام روبرت ۱۷۰ متر قد و ۲۲۲۷ كيلوگرم وزن داشت.

در حال حاضر قد بلند ترين مردان معاصر مردى هلندي است كه در سال ۱۸۹۸ در امستردام پايمرصه وجود گذاشت. اين مرد كه ((البرت يوهان كرامر)) ناميده ميشود، ۲ متر طول قد دارد.

قد بلند ترين زن تاريخ خانمى بنام ((ماريان وهلد)) بود كه ۲۰۵ متر طول قد او بود. وي بسال ۱۸۶۶ بدنيا آمد.

شگفتيهاي آفريش در خلقت انسان

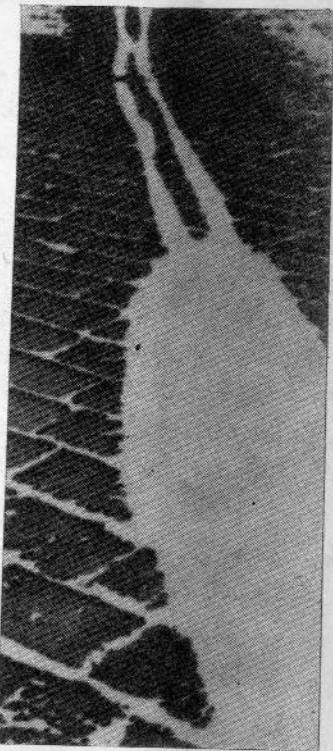
هنوز بد رستي معلم نيست كه انسان درجه زماني بوجود آمد و اصولاً عمر منظومه ما بچند ميليون سان ميرسد. تنها در اين مورد فرضياتى وجود دارد كه بمرحله قطعيت نرسيده است.

در حال حاضر حدس مى زنند كه منظومه ما ۹۵۰ ميليون سال قبل پديد آمده باشد، قديمي ترين اسكلتي كه از انسان بدست آمده از مغاره هاي اولوي تانگانيا بود.

در سال ۱۹۰۹ از ايمپن غار ها بقايي انساني كشف شده كه جمجمه آن مجهز بدندانهاي آسياب بود. خانم ال اس. بي. كيلى، رئيس هيئت پژوهشهاي باستانشناسى نام اين انسان ماقبل تاريخ را ((فندق شك)) نهاد. طبق برآورد هاي مسلم و دقيق علمى اين انسان ششصد هزار سال قبل ميژسته است. اكتشافات بعدي در همان غارها نشان داد كه انسان مزبور قادر با ابزار سازي بوده است.

بازیکر سرگرد

داستان کوتاه



نویسنده: حسین فخری

چرخش ایندی در انتظار بود: تا چند لحظه دیگر روی صحنه میرفتم و در برابر تماشاگران میایستادم. آدمهای زیادی روی چوکی هانشسته بودند. ساکت و آرام مرا مینگریستند. میشدند. آنها را میخنداندم. شور و حال میخشیدم. به شگفتی و امیدوار میماندیشناک میساختم و گاهی هم میگریستادم. به قدری خوش و سرگشته بودم که سرزبانمی شناختم. هیچانم تا آن زمان سابقه نداشت. از شدت خوشحالی تقریباً میرقصیدم. وقتی به نمایش واستقبال تماشاچیان میماندیشیدم، تلبم دیوانه وار میپندیدم. بوی مخصوص گیم که در فضا پخش شده بود، مرا بیشتر سرگشته میکرد. خیاط و کیمبر سرگرم آراستن و پیراستن من بودند. بازیگران دیگر جلوی آینه هانشسته بودند. به قیافه های گوناگونی در می آمدند. برخی پیرتر و برخی جوان تر و خوشو ش قیافه تر میشدند و بعضی چنان تغییر شکل میدادند که شناخته نمیشدند. شور و شوق و جنبش و تکاپو در سراسر اتاق موج میزد.

در فکر و خیال غرق بودم. میپنداشتم که تماشاگران با همه شور و شوق تمام از دهلیز سرانبر شده به سالن پا میگذارند. صدای بگسو مگوی آنها یک لحظه قطع نمیشود. با اشتیاق تمام به سوی صحنه صرده میگردند و منتظر جمع شدن پرده و ورود ما هستند.

قلب من پر از شادی بود. چیزی در من می جوشید که ناگهان کارگردان با آلبوس سپاه رنگ دراز و تنگی به سوی من آمد و آهسته بیخ گوشم گفت: امروز نقش تراکتی دیگری بازی میکند. یک باره تمام امدها و آرزوهای شکست. مثل همیشه در جام خشکیدم. نفسهای بسیار کوتاه و تند شد و سخن گفتن را برایم دشوار کرد. چند لحظه کوشیدم و سراسیمه گسی را شوی و مزاج معمولی

هنری جلوه دم ولی نتوانستم که نتوانستم. وقتی به چهره اش نظر انداختم، لبانش لرزش خفقی داشتند و آتش چشمانش تا اعماق روحم نفوذ میکرد. انتظار داشتم تا دیگران از من پشتیبانی کنند اما هیچ کس مرا نتواخت. حتی سخنی نداشتند که بزنند و همه مشغول آراستن سر و صورت خود بودند. دو نفر بیروت و بهشم را میگردند. لباسهایم را از تنم میگردند تا دیگری را با آنها بیارینند.

با حالت متعجب و فغان از جا جهدم. در بیرون آسمان گرفته و پوشیده از ابرهای تیره و تار بود. باد از روی پرده میوزید. اطرافم را کوه های بلندی احاطه کرده بودند. اضطراب و تشویش خاص روح را میخورد. همه چیز در ظلمت و تاریکی فرو میرفت. شکسته و کوفته قدم بر میداشتم. به مجرد رسیدن در اتاق سست و بیحال بر تخت افتادم.

میکوشیدم افکارم را که خیلی دردم و پرهیم بودند، منظم نمایم. میپنداشتم که در کاره کارگردان سری هست که اگر خواهم گره آن را باز نمایم کوشش بیهوده می خواهد بود. دیواره سرتخت شستم. سرم را همان زانوهایم گرفته بودم.

مراق از چهره و گردنم میچکید. روبرویم ظاهر هنرمندان روی دیوار خود نمایش داشتند، نمیدانستم آنها مرا میدیدند و صدایم را میشنیدند؟ خون سردی بی تفاوتی میبوی و سهمناکی از در و دیوار اتاق میباید کم کم آنها به حرکت در آمدند. یکی چشمک میزد، دیگری سگری در گوشه لبش داشت و دوش را به هوا رها میکرد. یکی دیگر با تار ریشش بازی داشت و دیگری در حالی که کلاه پیکر را سرچشمالش انداخته بود، پالهنه شیطنت آمیزی مرا زیر نظر گرفته بود.

وقتی مرا زیاد عذاب دادند، سرشان را د

دا

کشیدم: چرا مراد رنگ نمیکنید، چرا؟
 همه خاموش بودند یا آن را طبیعتی می پنداشتند. جویان را از سرتاپا تصه نمودم و کوشیدم. ترحم شان را برانگیزیم، اما بیهوده بود. طاقت به سوی تصویر یکی از بازیگران که در گوشه دورتر آهسته شده بود رفتم و با داد و فیهاد گفتم: توازهه نزدیک تر بودی. چرا گذاشتی؟
 چرا از من پشتیبانی نکردی؟
 اما او همانطور دراز کشیده بود و گپهایم کوچک ترین تاثیری بر او نداشت. در عرض من از شدت هیجان و از ترس این که رسوایی به بار آید دیواره سرتخت افتادم و از شرم عرق میخستم.

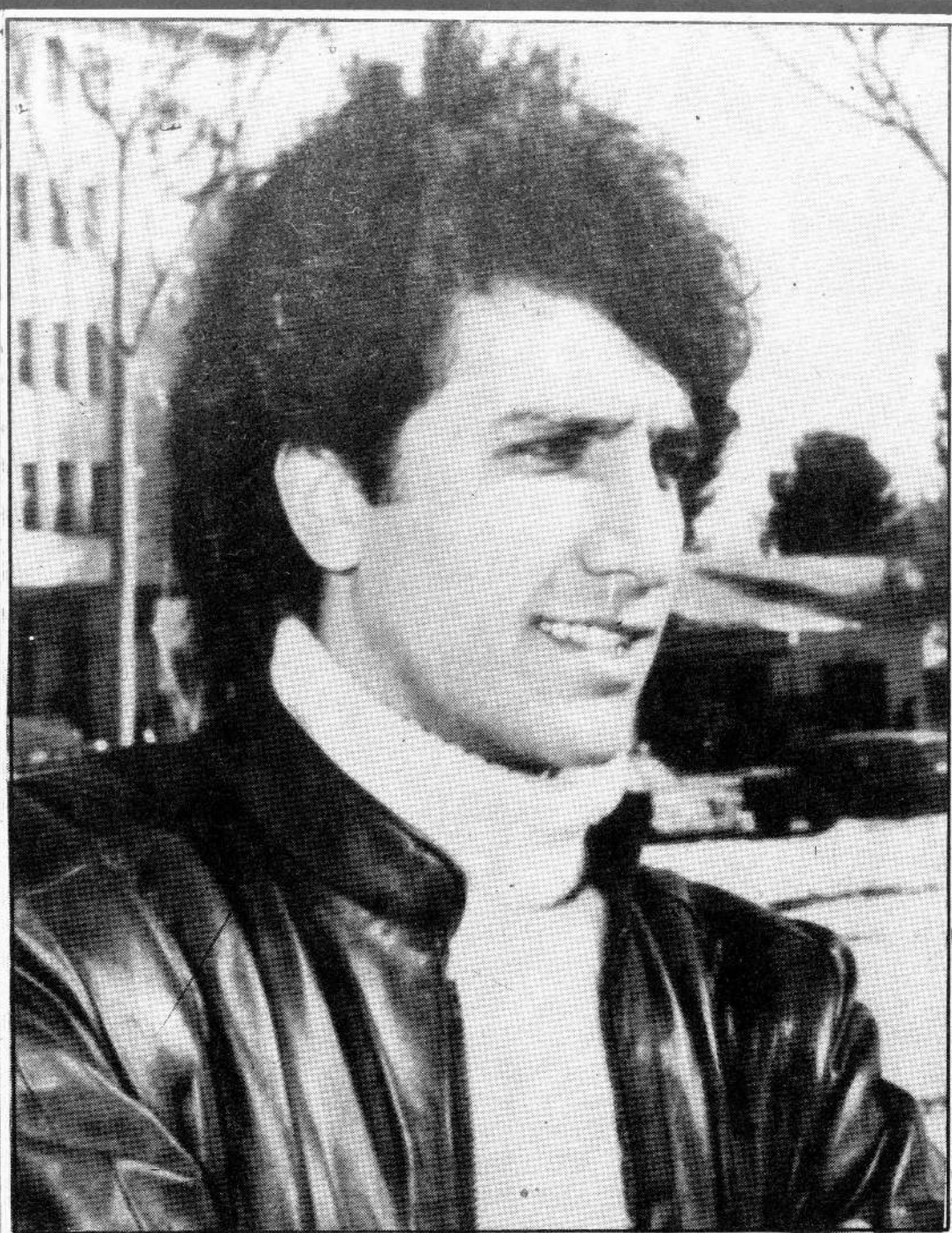
به گذشته های دور میماندیشیدم. به روزها و سالهایی که در صحنه کوچک و خاک آلودی به نمایش میپرداختم. در بازی هایی که غالباً نامطمین و نسا خوش آیند بودند، شرکت میکردم. نمایشهایی که مردم تنها به خاطر دیدن رقصهای آن می آمدند. نقش هایی که در سوز سرما و گرما اجرا میشدند. چه تقیر هایی که تحمل نکرده بودم و گاهی پس از پایان نمایش از دردیوار و کوفچه میهراسیدم و از بازگشت به خانه شرم داشتم. خلاصه بسیار تلخها و سختها کشیدم و تازه آن روزهای دشوار را پشت سر گذاشته بودم که این طو شد.

دیواره از جا برخاستم. نور کبرگ شمع مسی درخشید و سایه لرزانم را کوچک و بزرگ و دراز و کوتاه میساخت.

با خود میماندیشیدم:
 نباید گذاشت که این طو شود!
 سپس آهسته آهسته به سوی تصویر دوست
 بنه در صفحه (۷۸)



دارم آوازخوانان و هنرمند انیکه
 شريك احساس ماله و چیزهایس
 میخوانند و میسرایند که می شود
 بدان گوش فرو نهاد. در پرا بر
 چهره های رانیز میتوان نگاه
 کرد که نه اینکه باداشته هایشان
 بر احساس انسان دست نوازش
 نی کنند بل آنچنان نابخردانه
 در بگوش آدم رامی کوبند که
 جادارد دستشان را گرفته چه
 معذرت نشینی که برادر گل -
 نمی شود کاروبار دیگری برای خود
 دست و پاکی از کجا باید گرفت؟
 شعر تاحدی نادرست خوانده
 می شود که اگر چه جای شاعر
 رازه ها زبان بازگویی داشته
 باشند فریاد خواهند برآورد که
 ((مانیستم)) تارها برده ها که
 هرگز حاضر به آشنایی با صد ا
 نیستند و.....



در میان آوازخوانان جوان
 راد پوتلویزین سرانی بر دم از
 فواد رامز که در این اواخر، با
 آهنگ ((دلبر من)) بی مهری -
 میدانم نمیدانی)) که کابی یک
 آهنگ عریضت، به دلهای -
 علاقه مندانش بیشتر خنده کرده و
 راه یافته است. نباید نگفته گد -
 شت که آهنگ تازه ((نام د فنامت))
 که از ساخته های محترم شاد کام
 می باشد نیز بر شما علاقه مند ان -
 آوازش افزوده است. که فکر میکنم
 در این مورد طرز محلی آهنگ بیشتر
 از سایر جنبه ها موثر بوده است.
 فواد رامز جوان نیست خوشه میا
 و خوش نشست. سرو صورتی دارد
 که بیشتر مورد پسند جوانان امروز
 شهر ما است. چهره پشاش و جبین
 فراخی دارد که وقتی با او هم
 سخن باشی احساس خسته گسی
 نمی کنی. از صحبتش چنین پیدا
 بود که به موسیقی عشق دارد. و از
 همینجاست که با احساس آواز -
 میخواند و در دلها جای میگیرد.
 او میگوید: ((من از کودکی ه
 احساس عشقی راد ر خود می یافتم
 که مرا به موسیقی می کشید.)) -
 خوب، شاید این سخن مکرر باشد
 که هر هنرمند موسیقی و آواز خوانی
 بر آن تاکید نماید. پس بهتر است
 بدانیم که باچی هدنی بس
 موسیقی روی آورده است. او در
 مورد اینگونه پاسخ ارائه داشت:

بقیه در صفحه (۷۲)

درت‌های ویکجایی عزیز می‌تواند ترابه خویش بخواند

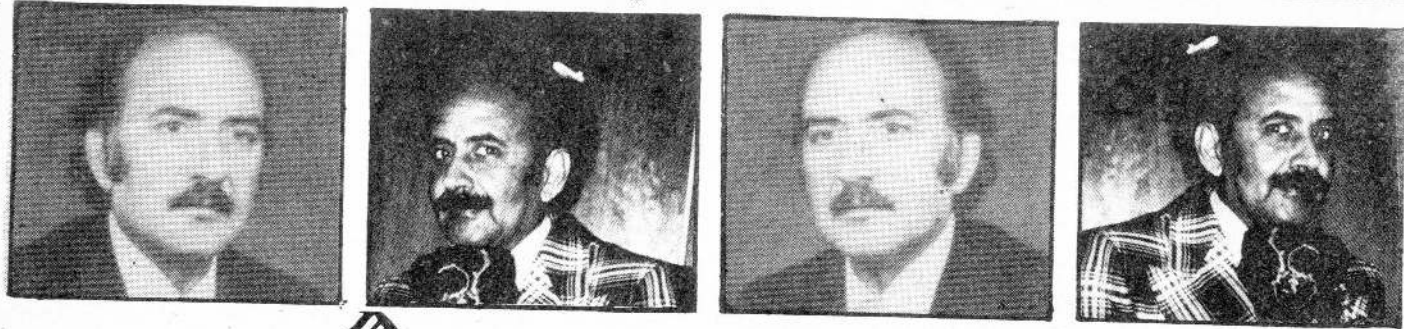
گفتگویی با فواد رامز

چنین با لیا جمعوی از روی نوار
 ها، از آوازخوانان و موسیقی
 نوازان مختلف شنیده می شنوید.
 اما شاید ارهه آنها حظ نبرد
 و حاضر به باز شنوی همه آنها
 نباشید.
 آنچه در این میان جهات -
 دیگر را بر میگرد، همانا عشق
 راستین و نهادین خود هنرمند
 است.
 تکاز جلیل اندیشه و تصوف -
 شمس تبریزی در این پیرامون -
 سخنی به این نقل دارد:
 ((مطرب که عاشق نبود و -
 نوحه گر که در دهنه نبود دیگران را
 سرد کند.)) پس عشقی و دردی
 باید تاحدی و سرور یه لید بر
 آید.
 هم اکنون در چار کار خود



موسیقی، این عنر لطیف را -
 هنریست که انسان را، از خود ی
 خود به دنیای دیگری کشد و این
 برون آیی آدم به بیخودی و فورا
 رفتن تادگرگونی های عاطفه و -
 احساس با این شکر شیرین چه
 شیرین است؛ وقتی اندوه بی
 نهایتی دامنگیر است، وقتی
 شادی ایرابه بدرقه بر میخیزد؛
 در تنهایی و در یکجایی، این زیبا
 هنر میتواند ترابه خویش بخواند.
 به گفته دانشوری: ((در نهاد
 عاطفی انسان حس مضراست که
 زیبایی شناسی خوانند شوی و وسیله
 همان است که هنر را در می یابد.
 و موسیقی یکی از عواملیست که این
 حس را بیدار می کند.)) اینکه چه
 هلوهای دیگری نیز در این
 سخن دیده میشود، بر آن درنگ
 ندارم. راستی هم موسیقی
 عزیزست که بر احساس و عاطفه
 آدم دست میگذرد و چیزی را به
 آدم می گوید که آدم نمیتواند -
 تکرارش را بیان نماید. زمانیکه
 موسیقی باشعور در می آید، دیگر
 عجزی از او نترک نشد، می شود و -
 احساس انسان را به نام صدا
 میزند. اما آیا هنر نوع موسیقی و
 هنر نوع شعر آنه و هرگز هم نه...
 تنها عادی آشنایی نام آدم
 را به درنگ و باز ایستادن و امیدارن
 همینگونه موسیقی باید آشنایی
 احساس انسان باشد و بیامنی
 در آن نعت.
 شما آهنگهای به شمار را -

درت‌هایی ویکجایی، موسیقی این زیبا عزیز می‌تواند ترابه خویش بخواند.



پند و اندرز در وقت



دارد؟
ج - بلی، درست شنیده اید. مسافرت من به هند در همه بایسکل صورت گرفت، برادران زمان من یک روز شکار بودم (سپریت خای فقیهه) در این مورد ریاست البیت هم تصدیق نامه می به زبان انگلیسی به مفرامشای البیت بین الطلی برایم داده شده که فعلا هم موجود است.
راستی یک موضوع دیگر هم به یاد آمد که به عرض برسانم بر ریاست البیت عرض می تقدیم نموده و برای سیاحت جهان که معنوی و مادی شان را تقاضا نموده بودم که در نتیجه رئیس البیت (سردار آقا) به مقام صدارت پیشنهاد کردند که در آنوقت ویرخارجه و معاون صدارت محمد نعم خان بود.

دیوانه برای روز و طفل به راهی باران مگر این شعر شما سنگ ندارد البته بالای ماه سنگ باریدن گرفت. سنگ شحات سنگ انتقاد، حتی سنگ خای دشنام، از قبیلش بی شرم، بی حیا، بی پروا و غیره که حتی عشق را تکمیل میکند. یعنی در همه و امتیازی که خداوند برای انسان لطف کرده و بخشیده است آنرا حرام میدانند اما عکس العمل من چه بوده، همه این اتهامات و سنگ باران ها را به کمال بردباری تحمل مینمودم زیرا من میدانستم که: عشق تا خام است باشد بسته زنجیر شرم بخته معزبان جنون را شرم کی زنجیرهاست من - شنیده ام که سفر شما به هند عسر من دیدار بار بایسکل صورت گرفت آیا واقعیت

خدا ایاتیه کردم توبه اولاست زهرکاری که غیر از عشق لیل است الهی یا شتم عاشق تشریم کن سراپا آتشم خاکسترم کن و چنین است بی احساس عشق واقعی و انسانی در وجود انسان.
شنیدم در عدم پروانه میگفت دی می آرزیده گی تاپ و تیسم بخش پریشان کن سحر خاکسترم را ولیکن سوز و ساز بیست ششم بخش من - چه تیغره خای در مورد عشق شما بسا یاد هوپالا در بین مردم صورت میگرفت؟
ج - سوال کردند چه تیغره خای در مورد عشق من میشد بعرض میرسانم که: نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شد حسن لیزیده که صاحب نظری پیدا شد فطرت اشق که از خان جهان مجبور خود گری خود شکسی خود نگری پیدا شد حبیبی رفت زگردون به نیستان ازل حذر ای پرده تیان پرده در پی پیدا شد آرزو گفت بدل در تب و تاب، تا کسی چشم واکن که جهان دگری پیدا شد زنده گی گفت که در حیات تیدم هم عمر تا ازین کشید در برینه در پی پیدا شد و اما تیسره مردم، مردم امانستان و مخرما باشند همان شعر کابل در آن زمان شاید ۲۵ بصد از داستان ما اگاهی کامل داشتند و هر کس تیغره در این مورد مینمود تیغره خای مختلف، تحلیل و تفسیر ما سخنان کم و زیاد پیدا جنبه مثبت نصیه را بعضی دیگر جنبه منفی آنرا توضیحات میدادند، در هر محفل و مجلس و ستان این بحث به میان کشیده میشد، بعضی عاخنون جوانی و بعضی عسا هم بی شعله زد گذر میخواندند. بعضی ها شیب الغام شعرا نمود میکردند. بعضی عشق مجازی و دیگری عشق حقیقی میگفت. البته بی نظر یابی عمومی گرفته نشده بود تا نتیجه و نظریه قطعی معلوم میگردد و این بی واقعیت است که میگویند در روزه شعر را میتوان بیست ولی زبان مردم را نمیتوان بیست. یعنی حرکتی به فراخ حال خود و به سوسه خود و از رجه در عنیت و نقل خویش نظر خود را - اظهار مینمود. چنانچه فعلا هم چنین است، زیرا شماره بی نور سبزون که نشر شده، تیغره های مردم را جمع به بنده شرح شده، باید چنین باشد که است و میر از این توقع نمیرود.

داکتر علی مشتری به امید وصال ماد هوپالا

بابایسکل از کابل

مجله "سپا وون چند ی قبل خاطرات داکتر علی مشتری را بعنوان جها نگرد معاصر انسانی کا ز کشور های زیاد ی یازده نموده است به نشر میاید در آنوقت و عدد ۵۵ بود به کفصه معروف عشق داکتر علی مشتری و ماد هوپالا هنرمند محبوب سینمای هند را از زبانش برایشان حکا به کسم کا پیک طبع و عد به نشر ان برد اختم:

من - برای اولین بار در کدام فلم و در کدام سال ماد هوپالا را دیدم؟
ج - برای اولین بار بلی، ماد هوپالا در فلم محل که بی فلم زیبای پرتخیل بود دیدم که به راحتی ماد هوپالا در این فلم خوب درخشیده بود. هم از حیث هنر و هم از نظر زیبایی داستان. فلم در ایرکت و تشکیل فوق العاده عالی که وجود ماد هوپالا آنرا صد چند ان کرده بود بیاید عسر من تمام که متاسفانه تاریخ وصال آنرا در فیفا به خاطر ندادیم.
من - آیا عشق شما به یاد هوپالا از همان اولین تماشای تان پیدا شد؟
ج - وقتی که فلم (محل) را دیدم البته چند بار شد پیدا تحت تاثیر زیبایی و هنرمند هوپالا قرار گرفتم و بعد از (محل) خوب به خاطر دارم که فلم (آزین) را که ماد هوپالا هم روی آن بود در سینمای کابل تماشا کردم. که این فلم هم مرا تحت تاثیر زیبایی و هنرمند هوپالا قرار داد که پس از آن در لیستی ندیدم به ماد هوپالا پیدا نمودم که نمیدانستم این علاقه بین علاقه منری است و یا عشقی. بعد از آن هر فلم ماد هوپالا که به کابل می آمد میزارادی به صورت سینما روانه میشدم که بعدا فلم خای دیگر ماد هوپالا را تماشا نمودم ارقبیل قسم نقاب که در این فلم هم ماد هوپالا فوق العاده زیبا و دلربا شده بود که بعدا فلم خای ترانه نشانه، خزانه - ساتی - سیالی - بی قصور - تیر انداز سنگهار - خانم و آقای ۵۵ و چندین فلم دیگر او را دیدم که بعدا ۵۵ ملا تحت تاثیر قرار گرفتم.
من - چه چیز شما را واداشت تا تحصیلات تان سرا تا تمام گذاشته عزم دیدار آنرا بنمایید؟
ج - جواب این سوال روشن است بانعم عرض مینمایم.
هر کجا عشق است شاعر میکند آنجا مگان هر کجا حسن است آنجا اشیا ن بریا کند در روز منزل لیلی که حضرت هاست در آن شرط اول قدم آن است که همچون نیاشی در این جانکه بی به خاطر آمد که بی متابعت نیست به عرض برسانم میگویند قایل و اقوام جنون او را به خانه کعبه برزند و برایش گفتند زنجیر در روزه کعبه را به دست گیر توبه کن و از خداوند تهنات آرزو کن که دلت را از عشق لیلی صبر دهد، زیرا عشقیست نافرجام و بی نتیجه و همچون چنین کرد زنجیر در روزه کعبه را گرفت به درگاه خداوند لایزال را ز نالید و گفت:



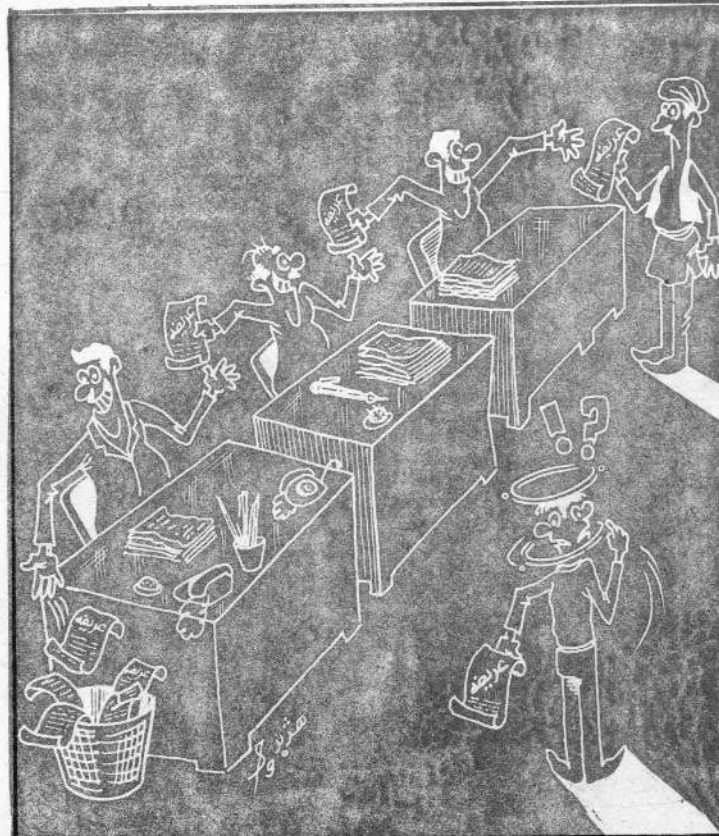
ایا پوهنيزي چي مړي خه شي دي ، اوس پايخه ته وايي ؟ که خه هم مړياله مړي خورده ده خوچس مړي نه وي نوميا به په کومه خوله وخورل شي . نوپه بخاي يي ويلی دي چي :

« مړي داري مړيا پخوړ » .
ماپه پخوا نکر کاوه چي مړي به يوازي په مړياکي وي . خو وروسته وروسته پوهيدم چي په اجارو پشيراوحتي به کله نيرواکی هم چي مړي نه وي نو د خورا که هيله يي به لسه .

پورته خبره داسي حق دي چي حق حقدار ته رسوي . بلکه چي د ژوند په ټولو چارو کي نن سبا شخصي پيژندنه ، ارتباطات او خپلوي داسي پوخيزه ي لکه پنه طعام کي مالکه . داپول مړيان دوه ډوله دي ؟ که د مړي پيژندنې علم وڅيړو نولاندې دوه ډوله به يکي پيدا کړو :

لومړي ډله يي ساه لرونکي او دوهمه يي يي ساه مړيان دي . ساه لرونکي هماغه شخصي پيژندنه ، ارتباطات او خپلوي ده چي مړيان يي هروخت او هرځاي به مړيا د سرې خوله خوروي . اوبې سامرسي لکه : پيسې ، موټر ، لوکر ، کوراوه هغه کي يي ټوله دعوتونه اوداسي نور . . . چي په دي ډول دغه يي ساه مړيان له خپل بطن خخه ساه لرونکي او ژوندي مړيان زير وي او د مړيانو مثل تکثير مومي . چي پورخت يي زموږ په چاپيريال کي زيات چلند درلود . دوي کوي شي چي له مړياخه اجار اولسه اجارو خخه چکس جوړه کړي او همداپول د دي استعداد هم .

ورسره دي چي له ترخومر چکيا نواو يي خوند مشلمو خخه مړيا جوړه کړي نوپه دي حساب مړي دانسان په ژوند کي مهم ټول لوبوي او دغه مهم والي يي به هغو خا پوڼو کي پراخه احساسيزي چي هلته چا ته يي له مړي خخه مړيانه رسيزي . پورخت زه به يوه شرکت کي کاره کړوم چي په لومړي هبل به دغه سترکشف بريالي شم او عملا مس م وليدل چي رنښتيا هم « مړي داري مړيا پخوړ » په بخاي ويناده .
موږ په خپل شرکت کي له خپلوا معاشونو خخه پواند ازي پيسې به گډه بانک ته تحويلولي چي د پخينو عاجلوسو روتونوپه وخت کي له هغسي

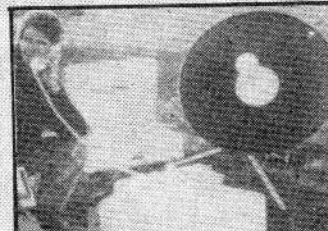


حق به جانپه پنه مې بخان نمونيو .
گته يي ونه کړه . ورته وي ويل چي د خپلواکوند پانونه به ورته تصد يق راوړم چي مړي د مرگه په حال پرته ده . اوکه تصد يق نه غواړي شا هدا ان به ورته راوړم . خو په چا دي منله . خو آخري ماد منلسي او د اکثرانوته د نه وروستوله کبله مې موزناروڅي لاندې کړه او سره شوه . د مړي د خپرخيرات لسه پاره مې له يواويل خخه په گټه پيسې راواخستن او د بيا قرضي له پاره مې له يواويل خخه په گټه پيسې ترلاسه کړي او د بيا قرضي له پاره مې عريضه ونه کړه . بلکه چي مړي ژوندي وه نو د پاکترو تصد يقونه يي راعني غوښتل او اوس چي مړه ده ضروريه دهغي يي د نيات تصد يق غواړي . نوپه په خوله لاس کيښود او چاته مې دغه رازونه وايه . له مانه وروسته يي خلورنخوتونه قرضه ورکړه . چي په دي جمله کي زموږ د شعبسي امر اميرگل او د فروشاتو د خانگي

چي پلاري پنه کاله مخکي په حق رسيدلي و . او همداپول د فروشاتو د خانگي امر د خپلي مور د ناروڅي تصد يق د ماشومانو لکه روښتون خخه ورته را جوړ کړي او قرضه يي ورباندې اخستې وه . د دي خبري په اوږد وسره مې سر راباندې وخرخيد . اوکه د يواوله مې تکیه نه واي کړي نو داسي وړان به لويد لي واي چي د سترگو په رپاکي به يي د مورنيزي ته رسو لي واي . خوچي گله مې لنځه حال په بخاي شونوترخوړا ناست کارگرتي مې مخ راواړاوه :
- عجيبه ده . . . چي زما مور مړه شوه چاراته قرضه رانه کړه . حال داچي د اميرگل پلار پنه کاله د مخه مړ شوي دي او اميرگل اوس د هغه د ناروڅي په نوم قرضه اخلي .
- اميرگل خه کوي ، محمود ته وگوره چي د مور د ناروڅي په نوم يي شل زره افغاني واخستې او هغه هغوي د موټر ماشين نوي کړ .

مکالمه ټيلفوني

اين ټيلفون قسميکه د تصوير ديدنه ميشود . توسط اقامارصنوعي کارميکند . واضافه برآن امکانات ارتباط از هر گوشه جهان با هر نقطه ديگر راحتى در قلسب ابحار ميسر ميسازد .
لازم است بدانيم قيمت ايسين ټيلفون ۳۱۰ هزار فرانک فرانسوي است که همگان توان خريد انرا ندارند . به يك عبارت ايسين ټيلفون براي اشخاصيکه در راه م کارهاي بزرگ قرار دارند ، اختصاصي دارد .



توليد جديد هوندا

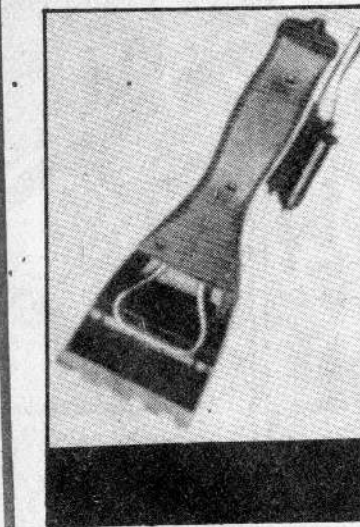
مونترسا يکل ناربه ايکه د رتصوير مشاهده مينماييد ، بنام (سکوتر) معروف است ويکي از توليدات مهم عصرا به شماري ايد کيدر عين وقت ظريف ، قوي وسريع نيز ميباشد . مونترسا يکل (سکوتر) داراي چراغ نوراني و اشا رات روشن بوده ، ماشين ان خپلسي مستحکم ميباشد که به شکل انومات کار مينماييد .
د سکوتر چارچراغ الکتروني غير قابل اضحلال تصيه شده ، بايد گفتم اين مونترسا يکل از ساخته هاي جديد شرکت هوندا جاپاني است .

از منابع مړي ترجمه : پراسح سهاک

مهرز مهای دانش

به خاطر آسایش انسان

دراين ضمن اله يي تقيه کردن قهوه با تمام لوازم ان مانند پيا - له ها ، قهوه ، شيروشکر ، ساخته شده که داراي ورقه هاي فلتسر نيز ميباشد . تمام اين اشيا داخل يك بکس ، بردوش حمل ميشود . البته قيمت آن بلنسد نبوده صرف ۳۳۰ فرانک فرانسوي ارزش دارد .



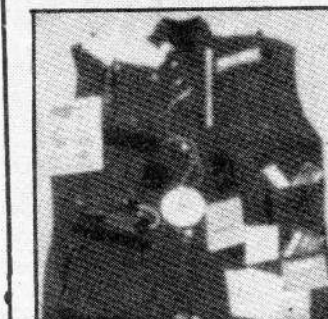
آله گوم کننده

اين آله که به ماشين ريش تراش برقي شباهت دارد به ما اجازه ميدهد که هنگام زمستان و روزهاي سرد جهت گرم کردن موترهاي خرد ازان نيزاستفاد به عمل آرم .
با اتصال اين آله با مکان مخصوص اشتعال سگرت در داخل موتره ميتوان ازان کارگرفت .
قيمت آن ۹۰ فرانک فرانسويست

جامه بقا

اين واسکت به صورت عام نسيحلات زيادي براي مسافرين - چه در صحراهاي سوزان وجه م د ر مناطق ديگر فراهم نمود ماست که ميتوان آنرا جامه بقا در قيد حيات دانست .

واسکت مذکور داراي يك کارده ، اشارات فرياد رسي ويک قسمتي براي نگهداري غذا ميباشد که در محافظت مسافرو بقاي وي در قيد حيات کمک مينمايد و اخيرا گفته شده که در اين جامه خيمه يي که گنجايش د ونفر را دارد ، نيسز گنجانيد شده است .



مونتر لادغه خبري کولي چس يوتن کارکر پکي راود نگل :
- تا سواد وار ه ليونيان شوي ياست او تراوسه د فليل به غوز کي رسيد ه ياست . هغه مونه دي او ريد لي چي : « مړي داري مړيا پخوړ » .
د دي خبري په اوږد وسره مې په غوز ونوکي ازانگي خبري شوي او - لکه په اوږدي اوبه واچوي داسي مې مانغزه آرام شول . د بلکه چي د لومړي هبل له پاره په دي پوهيدم چي : « مړي داري مړيا پخوړ »
خبره په بخاي خبره ده . اوڅوک چي ما غوندي مړي نه لري نو د مړيا خوږونه دي هم نه ويني .

مړي پي او مړيا

کاتب باخون

امر محمود هم شامل وو . زه حيران شم چي اميرگل ته يي په کوم دليل قرضه ورکړه . بلکه چي موزا پلار - يي لا پخوا مړه شوي وو او مېخبله مجرد و . مانگو وکړ چي گوند ي د خپل واده په نوم يي پيسې تر لاسه کړي دي . خو وروسته پسو ماموراته وويل چي :
- اميرگل د خپل خدای بېنطس پلار د ناروڅي تصد يقونه راوړي وو او هغه يي بيا ژوند کړي يو . نو بلکه يي قرضه واخسته .
او د خنداوږ يي لاداره چي د ناروڅي تصد يقونه يي له زير نسون خخه ورته راوړي وو : بلکه چي هلته يي پوډاکتريژانده . حال دا

وراندې کړ . خو پواند ازه نقددي مرسته راسره وکړي او نور يي هم د پورونو پاره وليږد روند کړي . کله چي مسوول نغرز ما عريضه له سرته تر پيسو وړي ولوسته نو يي راته وويل :
- د خپلي اذعاد ثبوت له پاره د پاکترو تصد يقونه د رسره شته او که نه ؟
- صيب . . . زه د پوره پيسې نه لرم چي موري د معاني له پاره د پاکترو پوهم .
- واخه . . . عريضه دي پيرته واخه . چي تصد يق نه وي قرضه نه ورکول کيږي .
ما که هرڅومره د لاپيل وويل او

خخه ار و کارگرانوسره مرسته ونسي او د اوز دي مودي پوره نامه ورعني کته واخلو . زما مور له مود و مود و راهيسې ناروڅه وه . چي سمه لاسه يي ناروڅي سخت شوه . د تيري مياشتي معاش مې د کور په کرايه ، چاي ، پوره اوبه کچا - لانوکي نوش جان کړي او د راتلو - نکی مياشتي معاش ته پ پسر ي وړسي پاتي وي . اوکه دغه معاش مې هم اخستې واي زما د مور علاج له پاره خه نه ورته پاتي کيدل . بلکه چي ټول مخکي له مخکس په پورو توکي ونډه کيده . نوپه د وويل د وخت په مسلات د شرکت مقام ته خپل دغه مشکل په ليکل ډول



متن درنگ مشترکین مکافاتیان

**بیانیه احمد شاملو در کنگره
نویسندگان آلمان**

کنگره نویسندگان آلمان -
((اینترلیت)) چند ماه پیش با
موضوع جهان سوم جهان مالیه
درد ها و رنج های جهان سوم
از زبان نویسندگان و شاعران
پیداخت . احمد شاملو که از ایران
در این کنگره شرکت جسته بود
سخنرانی خود را زیر عنوان ((متن
درد مشترک مرا فریاد کن)) ایراد
کرد .

این ((متن)) همان من نویسی
جهان سوم است و درد مشترک
همان رنج استثمار و فقر و کم فرهنگی
رایج در جهان سوم . جهان سوم
که البته مرز های جغرافیایی
محیی ندارد و کودکان فقیر
(منطقه هارلم و سن ست پارك
نیویورک) در قلب جهان پیشرفته و
ثروتمند جهان نیز باره ای از آن
مجله . سیارون با آگاهی از -
محبوبیت فراوانی که احمد شاملو
این شاعر بزرگ فارسی زبان -
جهان معاصر در بین روشنفکران
و هنردستان افغانستان دارد به
نشر قسمت هایی از سخنرانی بلند
این خردمند برجسته می برد از -

آقای رئیس ، خانم ها و آقایان !
اجازه بد هید نخست شما

بید ریخ را با فشردن صمیان - دست‌هایی که جنین با انگشتی از پشت رفاه و صنعت به سوی ما مردم به اصطلاح جهان سوم دراز شده است ابراز کم و انگاه پیش از سخن گفتن از مسایل - جهان سوم به حضور هولناک و پیش‌مانده‌گی فرهنگی، جهل مطلق و خرافه پرستی حاضر در قلب و حاشیه شهرهای بزرگ سر - سر جهان اشاره کم که به ویژه تم ((جهان سوم)) را بخدوش می‌کند. بعضی بر میلیون هاندر انسان تیره روزی انگشت بگذارم که درون لوله‌های سیبانی زیر پل‌ها در حلی آبادها پاره - ساده‌گی در حاشیه خیابان‌ها می‌ولند و از آفتاب سوزان واران‌های بی برکت بنا می‌جویند. انسان‌هایی که جفتگی می‌کنند. می‌زایند و کودکان شان را در با - تلاقی از لجن و مگس‌رهای کند تا اگر نصیرند نسل بی پناهان را از انقراض‌رهای بخشند. بر استی کسی می‌تواند بگوید انسان‌هایی که فی‌المثل در ((سن ست پارك)) در قلب نیویورک تروند از گرسنگی مداوم رنج می‌برند مردم جهان چندم اند.

در نظام موجود جهان فرهنگ انسانی اعتلا نمی‌یابد. به عبارت دیگر مجموعه تلقینات امنش‌ها بیوند‌های مری و نامری میان - مردمان و بیان عواطف و احساسات و درد‌های فردی و گروهی نمی‌تواند آنچنان که شایسته است ستاورد‌های مادی انسان برای همگان آگاهی دهند و منی و سرشار از تمدن متقابل باشد. در گودش چهار - سده روزگار ما که زمام انرا قدرتمند - ان اقتصاد، سیاست، اران حرفه‌ای فرماندهان نظامی و اد‌مخواران - امنیتی به دست دارند تمامی ارزش‌های مادی و تجهیزات و تا - سیما تولیدی و اطلاعاتی و خد - ماتی بی که آدمیان آفریده‌اند از دسترس انسان‌های تحت سلطه به دور مانده است. مادر - سرزمین‌های عقب‌مانده و کم توسعه آشکارا می‌بینیم که حاصل کار انسان‌ها به صورت سود‌های

کلان از دسترس آنان خارج می‌شود. تا در بازگردش خود ابزارهای سلطه و وسیع تر و کارآمدتری فراهم آورد و بدین سان در برابر یکبار - چگی نژادینه سرمایه در سطح جهانی، یکبار چگی انسان‌هایی که علیه موانع رشد خود نیروی ذخیره عظیمی در آستانه دارند خنثی می‌شود.

تصور این نکته که شیئی مرموز هر قلمروی از سطح زمین را به باد شاهی بخشیده، آن قندها هم کودکان تر از این تصور نیست که هر کشوری جداگانه مسوول - رشد و پایداری مانده‌گی خود - است. با قبول این حکم از پیش صادر شده، جهان به مثابه جنگل رقابتی تصویری شود که در آن هر کشوری حق آن را دارد که عنان گسیخته به تاخت و تاز بردازد، بجاید، بروید، بیند و زد، صادر کند، بازارها را به هزارمکروکید بقاید و شعب - واحد‌های خود را در سراسر جهان برقرار کند - اگر چنین باشد جهان سوم در مقابل جهان پیشرفته فقط به سادگی وظایفی را برعهده می‌گیرد که نه جهان - شمول است نه لایم الاجرا در آن صورت دیگر جهان سوم فقط تعارف زبانی خیرخواهانه بی است که حتی می‌تواند در همین پیام ساده ((جهان سوم بجهان ما)) نیز مستتر باشد.

باری جهان عرصه رقابت هاست اما نه میان همه مردم و برای همه هدف‌ها. رقابت را واحد‌های تولیدی و خصوصی فراملیتی‌هایی دنبال می‌کنند که هم اکنون سقف فروش بیست تا از پیش تا از آنان از هزار میلیارد دلار نیز فراتر می‌رود. یعنی یکصد برابر درآمد ملی کشورین، زامبیا، کشورین - شیلی، کشورین بلغارستان، کشورین بنگله و پیشو حتی کشورین ایران که تازه به دلیل مناقش سرشار نفت و گازش از در آستانه کشورهای جهان سوم به شمار می‌رود دست رقابت جهانی به جهان سوم که میرسد رقابتی می‌شود - سلطه جویانه و بهره‌کشانه.

هر چند که در ترازوی نامیزان - ارزش‌های مادی جهان پیشرفته سهم کمتری دارد، کشور شیلی به مثابه تولیدکننده بخش اعظم مس جهان در سال پیش از یک میلیون تن به کشورهای صنعتی - بویژه ایالات متحده و ژاپن و آلمان و انگلیس صادر می‌کند و با این حال دستمزد کارگران بخش تصفیه مواد معدنی خود شیلی در حدود یک - دوم دستمزد کارگران همین بخش در ایالات متحده است. و در حالیکه واردات شیلی از این کشورها در - همین دهه حاضر با افزایش قیسی در حدود دو برابر رو به رو بوده که سال به سال هم افزونی می‌گیرد. در بازار مس صادراتی رکود مریباری حاکم است که به سال ۱۹۷۲ از - چم همه مایاتوطئه سرمایه‌داری انحصاری جهان خونتای شیلی به رهبری ای - تی - تی بنیوشه برقرار شد. مردم شیلی که با جان و خون شان جرخ صنعت عالم را می‌گردانند هر سال به نفع انحصار‌های جهانی ارزش بیشتری را از - دست میدهند. شاخص این‌ها - ده مایوس‌کننده ترازوی ابله‌س است.

در غرب و شرق می‌گویند: ((جای بی خوشوقتی است که در عرض چهل و چند سال جنگ جهانی روی نداده)).

چه رقابتی در تمام این مدت جنگ‌های بی شکوه بی حاصلی خاک بسیاری از کشورهای جهان را به توبه کرده است. جنگ کشور - های جهان سوم البته که جنگ کشورهای نیست. آن، جنگ شان را به جهان سوم منتقل می‌کند. کارخانه‌های سلاح سازی به برکت چه چیز می‌گردد. و مگر جز این است که اگر این جنگ‌ها نباشد می‌بایست در این کارخانه‌ها را گل بگیرند. عواید جهان سوم چرا باید بجای سرمایه‌گذاری در قلمرو‌هایی که حاصلش رفاه و سرزندگی است صرف خرید وسایل کشتار - ستم‌کنشی بشود که در این - تصویری دقیقاً مشابه خود ماد - رند.

بقیه در صفحه (۹۴)

گزارشگر: صباح رهش

الطرف

گزارشگر: صباح رهش

فلمهای خوب بخاطر «توجهات» از نشر بازمی ماند

وای از دست قیچی سانسور!

توضیح دهید .
- من و کارندان شعبه ام‌سو -
لیت داریم تا فلمهای هنری
کارتونی و غیره را کاندید پروگرام
های شبانه تلویزیون نمایم اما
اغلب چنین اتفاق می افتد که کسی
و یا کسانی به نامهای گوناگونی
فلم قبلاً کاندید شده را از پرو-
گرام خارج و تعویض نمایند

چندی قبل به مناسبت پرواز
مشترک کیهانی افغان - شوروی
درستیوال فلمهای هنری، فلم
هنری شیرین و فرهاد را نیز
انتخاب و یک هفته قبل از نمایش
اعلان نموده بودیم . اتفاقاً شبیکه
فلم باید نمایش داده میشد ما -
دف بود با همان روزیکه سفینه
کیهان نوردان ما با سفینه میرکجا
روصل میشد ، در همان شب
فلم شیرین و فرهاد از نشر بازماند
البته به دلیل اینکه امشب شب
وصلت و فلم شیرین و فرهاد قصه

- بلی، بسیار!
- ایا حاضر استید شمه را عریان
بیان کنید . مگر باکی ندارد که
آمرین محترمان را ناخوش آید .
- خیره میگردند مطبوعات آزاد
شده و ضم همینطور فکر میکنم!
- خوب زهره جان (مسئولیت
شما تا که ام حد است ؟
- بی نهایت!
- صلاحیت .
- هیچ ، هیچ !
- میخواهم در این مورد کسی

با ان پرامون مصروفیت های مربوط
به کاروبارش که پاسخگوی بیشتر-
ینه سوالات بیننده گان تلویزیون
به ویژه بیننده گان فلمها و
سریالهاست وقت نمودیم .
- خوب زهره جان (صحبت را از
کارهای رسمی تان شروع میکنیم .
- چه خوب ، اگر از مشکلات ما
در این زمینه آغاز شود .
- درست است ، ایا مشکلات
رسمی در کارتان از انداز انگشتان
یک دست تجاوز میکند ؟

حسب معمول کار خبرنگار
ما برای تهیه مصاحبه بی با
گویند ، راد یوتلویزیون زهره -
رهگذر در تماس شده تا با او -
پیرامون زنده گی ، کار و سایر
مصروفیتهایش گفت و شنود ی داده
شته باشد .
زهره رهگذر فعلاً مدییر
عمومی برنامه های سینمایی تلویزی-
ون است . بخش اول صحبت را



ترجیح میدهم دوسه چار پریش
دیگر نیز در مورد آرایه دارم -
لطف فرموده بگویند چرا در فلما و
سریالهای هنری صحنه های
یا کاملاً انسرت و کت میشوند و یا
اینکه شوند و یا لنگه باقی میماند
و تصویر برای لحظه بی سیاه میشود
در این مورد چه گفتی دارید؟

- میدانم در این مورد همه
بیننده گان تلویزیون ناراضی
استند راستش ما در مورد
انسرت و سانسور فلم دستوری
ندارم این کار در استان شعبه
ارزیابی نشر تلویزیون است
آنهاد دستور دارند که باید صحنه
های سکسی را کت نمایند اما این
دستور تا به حال فقط تمبیر
گردیده که منجر میشود به اینکه
صحنه های کاملاً عادی را کت
نمایند حتی در یک فلم کارتونی
که قیل با ما پور آب بازی است
برای نشرش دل میزنند

قبل از اینکه به توضیحات بیشتر
در این مورد بپردازم بقیه ایراده
نزدیک به این سو تعبیر کرده
کارمندان است باز میگویم زمانی
اسماعیل بیروزیک انگلیس را در زیر
یک درخت چنار لپسنگ کرد اما
بعد از ارزیابی شعر اهنگه نقص
داشت یکی از مسئولین تلفونسی
میگوید که: ((همان اهنگه زیر
درخت چنار دیگر نشر نگردد)) اما
باتا سف برای مدت زیادی مجموع
اهنگه هاییکه زیر درخت لپسنگ
شده بود و مال هر هنرمند یک بود
از نشر بازمانده تا بعد از سروصدا
های زیاد متوجه این تعبیر غلط
شدند و در مورد صحنه های سکسی
فلما نیز این سو تعبیر امد دارد
من به حیث یک زن افغان و
مدیر عمومی برنامه های سینمایی
نیز طرفدار صحنه هاییکه منافسی
اخلاق و کلتور جامعه ما باشد
نیستم اما نه انطوری که هر حالت
زیبای هنری را سکسی تعبیر

بقیه در صفحه (۸۷)

تلخ یک فرقت وجدایی شما خود
تفاوت بفرمایید
- مثالهای دیگری نیز از این شمار
دارید؟

- بلی مثالها چند ان مطرح نیست
زنج ما از توجیحات! در اینجا
از عقب میزهای مسولین زیاد تر
فلما به خاطر توجیه های زمانی
از نشر باز میمانند شبیکه قرار بود
فلم قمار با اثر مشهور استایوسکی
نشر شود به ناگاه از نشر بازماند
فلم ((خوب بد زشت)) آمریکایی
تا به حال از نشر بازمانده به
دلیل اینکه فلم تربیتی نیست
در حالیکه چندی قبل به عوض
فلم ((مستر گه)) ایرانی که یک
فلم تربیتی و عاطفی است فلم
((دستخوش)) که دست کمی از
((خوب بد زشت)) ندارد نشر
شد

همین حالا ما سریال نهایت
عالی ایرانی بنام ((سلطان نوشا -
ن)) را آماده نشر داریم
که بقیه بی از دوره قاجاریان
ایران است امیدوارم که نشر
شود و یاد رمورد سریال
((شری بیبی)) میگویند که فاقد
مسایل تربیتی است در حالیکه
فرانسه در سطح خوبی از لحاظ
فرهنگی قرار دارد

اینطور هم شده که به افتخار
سالگرد جبهه ملی از ما فلم
کارتونی خواسته شده
در یکی از سالگرد های جبهه
ملی از ما فلم کارتونی خواسته شد
فلم کارتونی که باید در برنامه
اطفال نشر میشد ((شادی گک
شوخی)) نام داشت گفتند به
موتو این فلم یک فلم کارتونی
سنگین است عرضه ندارم
- خوب زهره جان حالا که
صحبت در مورد فلماست بنم

توقعات بزرگ

نوشته: پروفسور پرویز لاسکی
منتشره: مجله سپوتنیک

وامیدهای از دست رفته

ضمناً جالاک چون بچه شیطان
بنظر میرسد. اندام چارشانسه و
قد کوتاه و کلفتش با زوهای دراز
و متحرکش به او کمک کرده بود تا
خودش را در قطار افراد عادی جا
زنسد.

تنها چشمان کوچک و تیزش با
رنگ مخلوط آبی و خاکی، گاهی
ملو از مهربانی و شوخ طبعی و
گاهی هم آمرانه و قهر آمیز نشان
دهنده آن بود که او مرد وارد در
صحنه سیاست است، گرمی و
سردی روزگار را خوب چشیده و -
قدرت اجرایی تحولات بزرگ را در
به قدرت رسیدن خروشچف به

هیچ وسیله تعدادی نبود. او از
گرایش آن عده اعضای حزب نماینده
می میکرد که در گذشته هاودر -
شرایط موجود خواستار انکشاف
و توسعه دیموکراسی سیاسی -
اقتصادی بودند و با مسئله اجبار
در عرصه صنعت، زراعت و کلتور
مخالفت میورزیدند. با وجود ما -
نعت های خصمانه موجود در رژیم
ستالین با درک همین احساس،
آمدن خروشچف روی صحنه قدرت
تعجب آور نبود.

البته چانس نیز تا اندازه زیادی
با او بازی کرد. هرگاه ((طرفداران
سابق)) ستالین فوراً بعد از مرگ
او در سال ۱۹۵۳ (زنه در جون -
۱۹۵۷) صورت تازمی گرفتند
و به مبارزه برمیخاستند. خروشچف
هرگز به قدرت نمیرسد و تاریخ کشور
اتحاد شوروی مسیر کاملاً جدیدی
می رود. پیش میگیرد. مسلمانان همه
چیز به نسی بسته بود.

ولی زمان انتخاب به جایی -
کرد. رفویم های خروشچف با -
سخنی بود به برابر های حقیقی
زنده می مردم شوروی. بینوا سازی
نفریننده. دهات، عقب مانده، تنگی

به خاطر سرگرمی و تفریح میزبانیش
رضی او کراپنی هوپاک را اجرا میکرد.
البته نسل کهنسال جامعه
مشخصات بارز خروشچف را به یاد
خواهند داشت. گله بزرگ و طامش
صورت گندمی بینی بزرگ
و تاپ خورد و بطرف بالا و آن گوشها
خیلی بیرون افتاده از جمله
مشخصات بارز چهره اش بود. -
رویه خروشچف و ظاهرش به یک
دهقان ساده می ماند. هنگامیکه
خروشچف و من برای نخستین بار
با هم واقف آشنا شدیم، او نشست
سائلی را پشت سر گذاشته بود. -
ولی آدم خیلی زرنگ و شایسته و

می آید که خروشچف مسلماً طوری
عمل میکرد تا به مثابه یک فرد کاملاً
نفید و سالم، شخصیتی بس و
هیچگونه جاه طلبی، کسیکه
منتها درجه آماده اجرای او
باشد، جلوه کند. در جریان
ضیافت های طولانی شبانه در -
اقامتگاه ستالین در کونت سیکوه
آنها به علت نزد یک بودن نشیبه مرکز
مسکون ترجمه میداد، خروشچف

ستالین در یکسازي رهبري حزب
از تمام مخالفین خود چه واقعی و
چه خیالی، چه ((راست)) و چه
((چپ)) همه کارها را انجام
داده بود.
در روزهای نزد یک به مرگش،
ستالین حتی در مورد مولوتوف و -
میکیان نیز سو ظن پیدا کرد. در
نزد همین کنگره حزب، بی روی

ستالین بعد از سی سال رهبری
حزب و دولت شوروی به تاریخ ۵ -
مارچ ۱۹۵۳ درگذشت. بعد از
یک مدت کوتاه، نیکیتا خروشچف
عضو رهبری ستالینی جانشین او
گردید. دهه بعد از مرگ ستا -
لین را نخست به عنوان دوران -
((بزرگ)) یاد کردند و بعداً
بمتابه زبان ((خود اختیاری))
مورد انتقاد قرار گرفت. برای مدت
بسیار سال نام خروشچف و رفویم
های او را محکوم کردند.
چگونه واقع شد که خروشچف و
نه کدام کسی در بگری بعد از ستا -

ولی معرره اصلی پیچیده و گها
و تناقضات این سالهای بحرانی
چه بود؟ درامه شخصیت خرو -
شچف از چه قرار بود؟ در حالیکه
سعی بر آن نیست تا به تمام اینگونه
پرسشها پاسخ بگویم، معذرا -
بالای یک سلسله یادداشت ها و
مفکوره های شخصی اتکا خواهم
ورزید. همینکه درباره زنده کسی
امروز و آنروزها می اندیشم، این
انکار و یادداشت ها کاملاً بی اختیار
در مخزن خاطرم میکند.
چگونه واقع شد که خروشچف و
نه کسی در بگری بعد از ستالین
رهبری اتحاد شوروی را بدست
گرفت؟ چنین به نظر میرسد که

سیاسی که از لحاظ کمیت کوچکتر
بود به هیئت رئیس کمیته مرکزی
ح. ک. ا. ش. تمویض شد. مخالف
آنچه که تصور میشد، ستالین درباره
خروشچف هیچگونه نگرانی نداشت
و در وجود او چهره گورکن آینه
کیش شخصیت پرستی را نمیدید.
آیا این ناشی از نزد یک بینی
کبرمن بود؟ به سختی
در حدود پنجاه سال قبل،
نیکولو ماکیاویلی، این نقاد سرسخت
استبداد، عبارت پر معنی را چنین
نقش زده بود. ((بروتسی هم
سزار خواهد شد، در صورتیکه خودش
را احیای بسازد))، چنین به نظر

لین رهبری شوروی را به دست
بگیرد؟ آیا ستالین میدانست که
خروشچف گورکن آینده کیش
شخصیت پرستی خواهد بود؟ بگور
بعد از مرگ ستالین، جلسه فوق -
العاده، دایر شد. همه به انتظار
بریا، دوست نزد یک ستالین و
رئیس ک. جی. بی. بودند.
بالاخره بر سر رسید و لسی
مالینکوف که سمت رئیس جلسه را
داشت، قدرت افتتاح جلسه را از
دست داد، زبانش لال شد، از
سخن گفتن بازماند و رنگش پرید.
ولی خروشچف

درامه شخصیت خروشچف
از چه قرار بوده است

رفورم هایی که در
نیمه راه ماند

آیا ستالین میدانست که خروشچف گورکن آینده کیش شخصیت پرستی خواهد بود؟





فریادی از

میان دیوار و پنجره

مباحثه از: حسنا حافظ

تور یکی قیوم داستان نویسی
چون همه ما در داستان

زنده گی پر از داستان است، باید آنرا به دیگران گفت

تور یکی قیوم را در منزلش ملاقات کردم. تور یکی قیوم سالها پیش هنگامیکه دوشیزه تازه جوانی بوده، ازدواج کرده است و شوه این ازدواج سه فرزند میاشد، دود ختویک پسر. میخوام از شما به حیثت يك نویسنده جوان زن، در باره داستان نویسی و آنچه های داستان خود شما، زن و احساس زن در باره هنر و ادبیات چیزی بشنم. وی لختی خاموش ماند. در حالیکه با تارهای سیاه موهایش بازی میکرد و نگاه هایش چیزی را میپالید، آه زنی کشید و بعد گفت:

زن، بل زن! میخوامی در باره زن و احساس زن چیزی بگویم؟ فکر میکنم بسیار شواراست که احساس زن و درد زن را در هم چو يك جامعه عقب مانده کسی درك نماید. جامعه بی که گرفتار عقب مانده گی غم انگیز تاریخی میاشد و این جنگ لعنتی و خانمان سوز هزاران مشک دیگر را بر مشکل آن افزوده است که با رنگین همه این مشکلات را زن به دوش میکشد. بل زن - مادر!

قرار دادی ناگزیر مقداری از گهتی هایم را از ادانه بیان منهایم. آیا يك مرد میتواند درك نماید که يك زن جوان وقتی بیوه میشود وی شوهر میاند و مسؤولیت تامین معیشت چند تا کودک قد و نیم قدم به دوش او قرار میگیرد، چی حال میداشته باشد و چگونه رنج میکشد؟ به یقین که بد رستی درك نمیکند، اگر درك میکند، پس چرا جنگ راه را می اندازد و چرا شوهر زنی را میکشد؟ آیا يك مرد وقتی زنی را به پول میفروشد و یا بدون رضایت وی به زنی اش میگرد و یا به باره دیگر او را تصاحب میکند، میتواند هم رنج زن را درك نماید؟ باز هم

میکوم که نه! آیا يك مرد رنج دوران بارداری و درد زایمان يك زن را درك میکند، به یقین که نه! آیا يك زن - يك میا در وقتی که پسرش بهر چه از آغوشش گرفته شده و به قتلگاه فرستاده میشود و بعد نعش او را برای پیش میاورند، غم و رنج و درد او را میتواند کس درك نماید؟ پس چی باید کرد؟ باید برای حقوق زن مجادله و مبارزه کرد. این مبارزه و مجادله بایست در تمام ساحه های زنده گانی صورت بگیرد، هر فرد آگاه جامعه چی مرد باشد و چی زن باید از حقوق زن، از حقوق مادر، دفاع نماید و در راه آزادی زن از هرگونه

اسارت معنوی و مادی مبارزه کند. یکی از این ساحه ها، ساحه هنر و ادبیات است، زنان با استعداد و نگاه باید بگویند که در این ساحه با مردان برابری کنند و این ساحه را ساحه هنر و ادبیات را. از انحصار مردان بکشند. در زنان این استعداد وجود دارد که شاعر شوند، نویسند، شوننده سینماگر شوند، نقاش شوننده مجسمه ساز شوند، اهنگ ساز شوند و غیره و غیره. گری استند نویسندگان و شاعران خود خواه و تنگ نظر مرد، که نمیخواهند زنان در پس راه کامیابی های چشمگیری به دست آورند، ولی زنان بایست ما پیوس نشوند و تلاش نمایند که با ایجاد گری ها و ششکار پاسخ لازم به اینگونه مرد های تنگ نظر، انحصار گرو خود خواه بدهند. آیا شما بگرد نویسند، پس بر خورده اید که شمار از دستگای پارس قرار داده باشد؟ او بیاله جای رایج چاپش گذاشت و بالحنی غم السودی گفت: - بله!

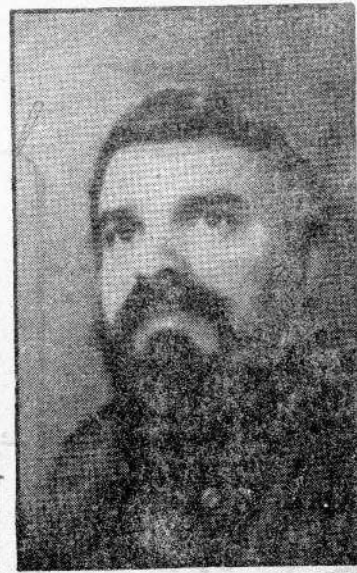
دارند، میشناسند. بل او کجاست که اساساً مسؤولیت دارد، تسای نویسنده گان جوان را آموزش بدهد، پرورش کند و تشویق نماید، مگر تلم سعی و کوشش او اینست که نویسنده گان را از صحنه نویسنده گی بکشد و ما پیوس نماید. او چنان خود خواه، فضل فروش، تنگ نظر و حریص رویانسه شهرت است که میخواهد در تمام کشور فقط يك نویسنده باشد و انتم خود او. از آن رؤا استفاده از توقف و صلاحیتی که برایش میسر شده هر نوشته خود را چاند پس بار چاپ کرده و از هر نوشته خویش چندین بار حق الزحمه گرفته و تا که توانسته و زورش کشیده از تبار سایر نویسندگان جلوس گیری به عمل آورده است. او خاموش شد. من گفتم: - اگر گری های شما در باره این شخص مستند باشد، پس این شخص در چه، خلاف مناقع فرهنگی ماقارو، ارد. زیرا هر چی در وطن مانویسنده شاعر، هنرمند و دانشمند زیاد باشد، همان اندازه به نفع ملی ماست و به همان اندازه افتخارات ملی ما زیاد میشود. تور یکی قیوم خنده تلخی نموده گفت: به هر صورت به اصل موضوع بر میگردد. شما در باره داستان نویسی و آنچه های من میخواهد

چیزی بشنوید. من اینطور می اندیشم که زنده گی یعنی داستان، یعنی قصه، هر انسان هر روز در زنده گیاش داستانی می آفریند. اگر اینطور شود که هر انسان، هر روزه گذارهای سرگشت همان روز را بنویسد، میشود که داستانی آفریده شود. زنده گی پر از داستان است. داستان ادبیسی در يك زمان و مکان مشخص آدمی در نیای بیرونی دارد و در نیای درونی، هر داستانی بیسی اگر بتواند در نیای بیرونی و درونی آدمی مطابق ضابطه های داستانی بیسی به درستی شرح و بیان نماید، يك داستان بیسی موفق است. مگر داستان بیسی موفق شدن کار ساده نیست. استعداد، تمرین، تجربه و دیگری میخواهد فضای بسازد شاد میخواهد، آزادی و دموکراسی میخواهد، زمینه مساعد کار میخواهد. من هم داستانهای نوشته ام ولی هرگز مدعی آن نیستم که آفریده های من ناب و بیخسته است. به خاطریکه هیچگونه زمینه مساعد کار و تشویق لازم خانوادگی و اجتماعی برای من میسر نبوده است. من در آثار خود که (قربانی های بهنگاه)، (فرهاد های شکسته) و بقیه در صفحه (۱۶)

سباوون
هنرمندان
سال را
انتخاب
مینماید
کارگردان فلم
هنرمند سینما
مثل، آواز خوان
و کمپوزیتر
مورد علاقه تان
کیست؟
نظرتان را برای
ما بنگارید!
کتابخانه مجله سباوون
پاریس ۱۶، ۷۷ مطبوعه

نقشی جدید من

عادلہ ادیم درفلم



در همین تازه گمانش را در فلم هنری ((آخرین آرزو)) به کارگردانی محترم نظری به پایان رسانیدم. در این فلم نقش یک دختر گنگ د هاتی به عهده من است.

تازه ترین نقش من در فلم هنری ((غیرت)) میباشد که کارگردانی آنرا محترم عباس شیان به دوش دارد و فلپرداران محترم نورهاشم ابیرمیاشد. این فلم به شکل سیاه و سفید روی نوار ۳۵ ملی مترتجه میگردد.

فلم غیرت یک فلم جنایی است و من در آن نقش دختری را بازی میکنم که جبراً به قاچاقبری کشا-

نیده میشود. زیرا از یک طرف یکی از اعضای خانواده اش به گروپ قاچاقچران وابسته است. و از سوی دیگر عاشق پسر جوانی بنام عابد است که او نیز جبراً به این کار کشیده شده است.

این فلم مثل هر فلم جنایی دیگر از حوادث هیجانی و حرکات دینیک میک برخوردار است، که میکن به ذوق تماشاگران برآورد و مورد علاقه شان قرار گیرد.

در این فلم فرید فیض، جانمحمد، حیدری، وکیل نیکبین، اکرم خرم، ماری امید، داود لودین و دیگران نیز نقش دارند.

فلم هنری عامی برای نوجوانان

این فلم دیده میشود که چگونه اطفال و نوجوانان جامعه ما به بازی گوش و عدم توجه شان به درس و آموزش یاد داشته می شوند.

در این فلم در قاصد زحمتکش را به تصویر گرفته ایم، یکی خانواده نجار، و دیگری خانواده ماهنگری است که پسر نوجوان نجار و پسر ماهنگری تیرات ناگوار جنگ در طفولیت، و در دوران نوجوانی را به افوا گرفته و او را از مسیر جهت اش منحرف نموده به یک انسان عقده می و -

حود خواه، مبدل میسازد که همین انگیزه و غرایض جاه طلبی خود - خواهی او را در میان هیجانی ها - پیش، یک تا زلجوجن بهار آورد مورد جریان حوادث فلم او را با نسو اجوان دیگر یعنی پسر آهنگس مقابل میسازد. او درک میکند

که شخصیت انسان وابسته به نیرویش، یعنی کاریکه مینماید و بدست است تا اینکه همین عنصر مثبت (پسر آهنگر) سبب میشود تا روان پسر نجار عنصر لجموج، پی بند و بار را تحت تاثر خود در آورد و او را متوجه زنده گی و - محبت و صداقت نماید.

این پنجمین فلمیست که توانستم با یاری و مدد سینماگران با درک خود در مسیر و تکامل سینمایی خود داشته باشم.

در ساختن فلماهای نوجوانان که ام مراجع باید بیشتر شما را که - برمانند.



یکی از سینماگران خوب سینما افغانی که دارد خود شورا در شمار سینماگران متعهد قرار میدهند موسی را منتشر است. وی دومین فلمی را برای نوجوانان رویدست دارد که میشود روی آن مکت کرد.

موسی را منتشر کارگردان این فلم در رابطه چنین گفت:

در فلم هنری ((عاصی)) بیشتر سعی به عمل آمده تا روان اطفال و نوجوانان جامعه ما که چگونه جنگ مصیبت بارد طول ده - سال در رنجلوی بسانا گوار عا - بسر روان آنان تا تیرات سو و منفی را بهار آورد منعکس شود. در

گفتگوی با کریم نایل

س- از کار هنری تان چند سال میگردد؟

ج- شروع کار هنری من در سال ۱۳۳۷ در راد یوکابل وقت بود که الی سال ۱۳۴۵ ادامه پیدا کرد بعد از آن نسبت مشکلات شخصی ام الی سال ۱۳۵۶ از فعالیت هنری دور بودم و در سال ۱۳۵۷ مجدداً به کارهای هنری ام آغاز نمودم.

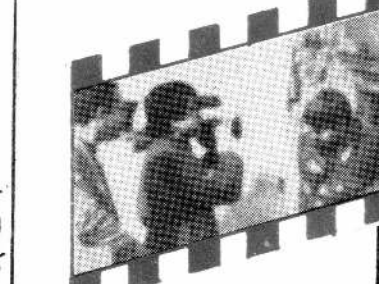
س- تا حال در چند اثر تلویزیونی نقش داشتید؟

ج- دقیق به یاد نیست به غیر از کارهای رادیویی ام در زیاد. تراز من فلم تلویزیونی تیا تر تلویزیونی و فلم های سینمایی نقشهای عمدتاً را بازی نمودم.

در ادامه کار توجه لازم از مسو - لین هنر فرهنگ کشور و خاصتاً من د م ج ۱۰ که در این اواخر توجه شان روی این فشرگتر شده و یامن کمتر احساس میکنم خواهانم. البته مراد رساختارد و فلم ((بیش آهنگ و گرگ و خرگوش)) کساخت پیشاهنگان یاری رسانده است.

س- چه ضرورتی شمارا به ساختن این فلم واداشت؟

ج- آنچه تلاش و کاریکه در این زمینه مراد رساختارد فلم واداشته علاقه مندی فراوان به زنده گی اطفال و نوجوانان است. من فکر میکنم ما به هستی زنده گی در وجود همین نوجوانان نهفته است. روی این اندیشه که در ذهن و فحسم



س- از نقش های که بازی نمودید کدام یکیش زیاد مورد علاقه تان است و از آن راضی میباشید؟

ج- من از اکثر نقشهای خود راضی میباشم برای هر یک از قهرمانان خود یک قسمت از زندگی خود را بخشیدم ولی با آنهم نقش که مورد پسند من - همچنان مورد پسند مردم نیز قرار گرفت نقش چمن لالان در فلم تلویزیونی (دختر پیراهن سفید) است که تا حال تعداد از مردم مرا بنام چمن لالا به یکدیگر نشان میدهند.

س- درباره وضع تمثیل در کشور چه نظردارین؟

ج- هنرپیشه های ما اگر چه دارای تحصیلات آکادمیک نمیباشند ولی با آنهم دارای استعداد سرشار میباشند. ولی چیزیکه ما هنرپیشه ها را مثل موربان میخورد حسادت بد بینی و خود خواهی است که بزرگترین نقیصه ماست.

س- برای از بین بردن این نقیصه چه پیشنهاد دارید؟

ج- اول: زمینه رقابت سالم در زمینه تحصیل برای جوانان.



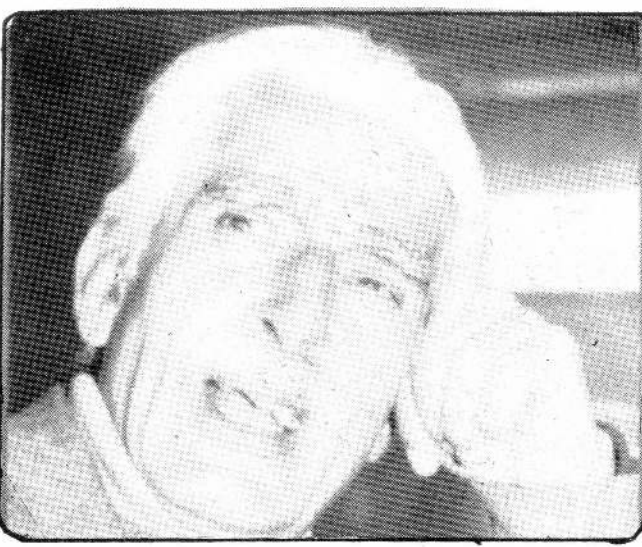
کوچک دام آرزو دام فلمسازی باشم برای اطفال و نوجوانان.

س- این فلم چه وقت به تماشا گذاشته خواهد شد؟

ج- این فلم را که امور فلمبرداری آن با صمیمیت کامل میونت ما با کمال رسیدن تلاش فراوان دارم با مدد و یاری اداره فلماهای هنسری و مستند تلویزیونی امور مونتاز و موسیقی آنرا هر چه زود تر آماده و به دست نشر میسازم.

س- سناریوی فلم از کیست و فلمبرداری آنرا چه کسی به عهده دارد؟

ج- سناریو را سعید زرگری نوشته و کارگردانی آنرا عابد زرگری به عهده دارد. مصاحبه از: مورچل



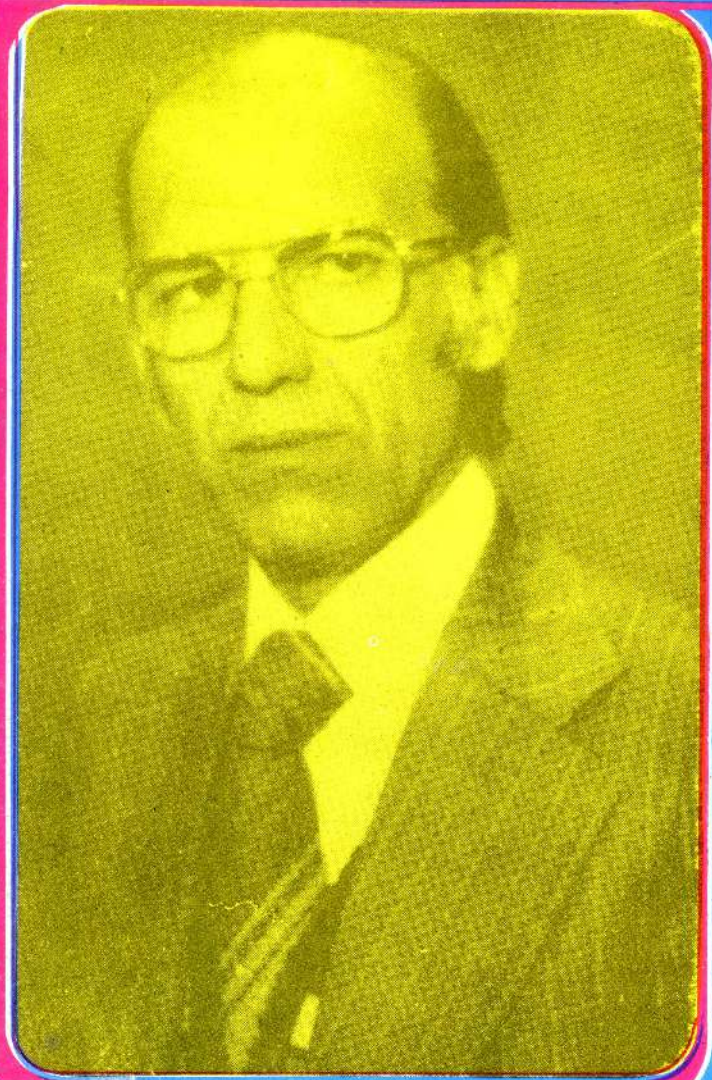
مظفر علی کارگردان فلم عمر اوجان

سراز فلم ((عمر اوجان)) کلتور احساس کم، در فلمی انعکاس جان))، که از یک رقاصه معروف میدهم از داستانها و قصه های کهن و حکایه میگرد، فلم ((انجمن)) که من فلم ساخته ام، هیچ یکی که با پرا بلماهای مردم لکنهوسر کار جنبه مذهبی نداشته، بلکه همه داشت، فلم ((گامان))، که موضوع رقص بیانگر کلتور معین است آن بین هندو و عاوسلمانان که خود نیزه آن تعلق دارم، از مشترک بود، فلم زونی، که قصه آن همین جهت است که نسبت به راد استان ((حباختون)) تشکیل دیران آن را بهتر درک میتوانم، مه داد، یکی بی دیگر وارد صحنه انزون بران، اگر بسیاری از نقایم گردیده اند. از مظفر علی. زبان اردو را نیک میداند من نیز کارگردان فلم میروم که چسرا از تسلط کامل بر آن برخوردارم. در فلم های او بیشتر موضوعات نهدانم چرا از دایر کتران هندو مربوط به مسلمانان جلب توجه رانمیبرسد که چرا همیشه می نماید؟ آیا اویت مسلمان در فلماهای شان کلتور هندو را بنیاد گراست و یا بخاطر داشتن انعکاس میدهند ((. نام ((علی)) باین عمل دست مظفر علی دایر کتر فلماهای میزند؟

هندی بیرون بروزه فلسف میزند

مظفر علی اصرا میوزد که: (زونی) میگوید، که بی ساری هران چیزی را که به متابسه، بقیه در صفحه (۸۳)





زهرا رنگر



فواد رامز

دوستان زيادي از مرکزي ولايات کشور، همواره تقاضا مينمايند
تا صاحب بي با محترم ناشناس هنرمند خوب انجمن دهم مادر زمينه
بنابر تقاضاي دوستان آواز محترم ناشناس و نيز سلسله مصاحبه هاي
هنري با هنرمندان تاکنون سيار خبير نگاران اختصاصي مجله را
توظيف نموديم تا صاحب محترم ناشناس را که فعلاً در اتحاد شوروي
در سفارت افغاني وظيفه انجمن ميدهد آماده ساخته و با ارسال
بدارند . متاسفانه در هر سه بار محترم ناشناس که مردم هنرناشرا
سخت دوست دارند حاضر نشدند . صاحب نمايندگان عکس هاي
تازه شانرا ارسال بدارند . آنها استدلال مينمايند که يکي از مقامات
رسمي کشور کار ديپلوماتيک را در دراز کارک هنرمند دانسته

لذا آنها در حدود همين سخنان گله مند اند و ديگر حاضر
نيستند در هيات يك هنرمند شناخته شوند يا در مقام يك هنرمند
صحت نمايند . بدنياوسيله ما به خواننده گان خود عرض مي کييم
که تمهيه مصاحبه مطلوب آنها تا فعلاً ميسر نگرديده و ما به احترام
خواننده گان عزيز خود عکس محترم صادق فطرت ناشناس
ديپلمات افغاني در اتحاد شوروي را به نشر ميرسانيم روده ميد -
هم هرگاه آنها حاضر به مصاحبه شوند ، در اولين فرصت از طريق
تلفون يا تلوگراف يا فرستادن خبرنگار خود به مسکو مصاحبه آنها را
تمهيه و چاپ مي کييم

ستاره ي دل
ميتواند!
ديپلومات



انگشت خواهند گرفت تا که من از
 اینگونه برخورد دلشاد نیستم
 معترا ز همه اینکه آنها می که -
 پیرامون شخصیت من آگاهی کامل
 ندارند چگونه به خود حق میدهند
 که مرا انتقاد نمایند . من یک -
 هنرمند استم ، هنرمندی که بیشتر
 نقش یک زن حساس را بازی می
 نماید و تا جاییکه فکر میکنم انگیزه
 بعضی حساد تها نیز در همین نکته
 نهفته است))

من از سری د یوی پرسیدم که
 چرا اجازه میدهد که اشخاص -
 منفعت جواز زیبایی و جذابیتش
 استفاده ناروا نمایند ، او در پاسخ
 میگوید : ((در جهان فلم و سینما
 استفاده های گونه گون را مینمایند -
 سم ، دایرکتور نیز به گونه می -
 استفاده میبرد ، در هر نما پیش

کیف کردن از دیدن سروصورت و
 زیبایی اش به سینما روی آوردند .
 امروز رمان ستاره گان -
 سینما می دهند استند کمانی که بله
 وجود دارد همه های بزرگ هنری
 هنوز نیمه نرد بان شهرت و مقام
 سری د یوی را بالاترفته اند . -
 طبیعی است که فقط ((علامت
 سکسی)) او را بدان مرزها کشند -
 نه است . سری د یوی رامیتوان
 به ((ریتم)) تشبیه نمود که در
 سال ۱۹۲۰ در هالیوود به چنان
 مقامی نایل آمد ، با این تفاوت
 که سری د یوی باز پرده را آراسته
 و در جاد و کردن طرف خود توا -
 نمندی متنازی دارد . اینک سری
 د یوی تا چه وقت بر فراز این سکو
 فرار خواهد داشت به زیرکی و -
 شگرد های خود شود در پیشگیری
 شیوه های بهتر بیستگی دارد -
 در همین رابطه ، خوردش گفته
 است : ((من نقش های خود را -
 بوره بررسی کرده ام ، نس گویم

سری دیوی



میخواهند!

تقاضای جدی آگانه ای از هنرمند
 دارد ، به زعم اینکه در هر بخشی
 از هنر هنرمند خواهی نخواهی
 دست او در خیل است ، به نظر من
 این کار یک نوع زدنی است ،
 دایرکتور فقط احساسات هنرمند را
 زیر نظر می گیرد ، باقی کارها
 مربوط به خود هنرمند است . من
 هرگز نقشهای خود به کسی
 اجازه نخواهم داد که مرا در معر
 ض بهره کنی ناروای خود قرار
 دهد .))

بنیاد صفحه (۱۱۳)

زیبایی جذابت و برآزنده می
 اندام سری د یوی آنگونه است که
 گاهی هنرش را به زیر میگیرد ، مگر
 خودش طوری می اندیشد که به
 نقش ها و بازیگری هایش بیشتر
 اتکا دارد .
 این یک امر واضح و روشن -
 است که فلمسازان تا کون از وی
 بچیت سمبول ((سکسی)) استفاده
 برده اند ، و او نیز خاموشانه سر
 تسلیم خم کرده است . نشانه -
 های فلم نیز با تصویرهای سکسی
 او به رنگینی نشرات خویش می
 انزایند .
 سری د یوی با آنکه میخواهد
 هنرمندی باشد باوقار و ارجمند ،
 اما اشتباهاتی سبب گردیده تا به
 این خواست را برایش نایل نیاید .
 باید یاد آور شد که : تماشاگران -
 فلم های سری د یوی ، نه به
 قصد تماشای هنر بلکه به آرزوی -

سری دیوی

برگرداننده به دری
 م . اندوه

**از سری دیوی تا کنون
 به عنوان سمبول سکسی
 استفاده شده است**

هدف با مصاحبه

مصاحبه کننده: کامله حبیب

یکروز هنگام تمرین افتاد واستخوان
کمرش شکست، درین وقت بود
که خدا به دادم رسید ببول اورا
به من دادند از همان روزند مگر ام
باتیاتر گره خورد که تا امروز ادامه
دارد.

- بحربه این حساب سالها ی-
زیاد ی رابست سرگذاشته اید؟-
ناید به مرصد سالگی یاگذاشته
باشید؟

-از سن رساله نبرسیده مادرم که
خدا عمرش را دراز کند یکصد
سال دارد.

-بحربه این حساب من اشتباه
کرده ام شما خیلی جوان استید؟!
-بلی بگلی جوان استم.
- شما از کارتان راضی استید؟-
البته مقصودم از اجرای نقش تان
نیست بلکه هدف از هنریشسه
شدن است.

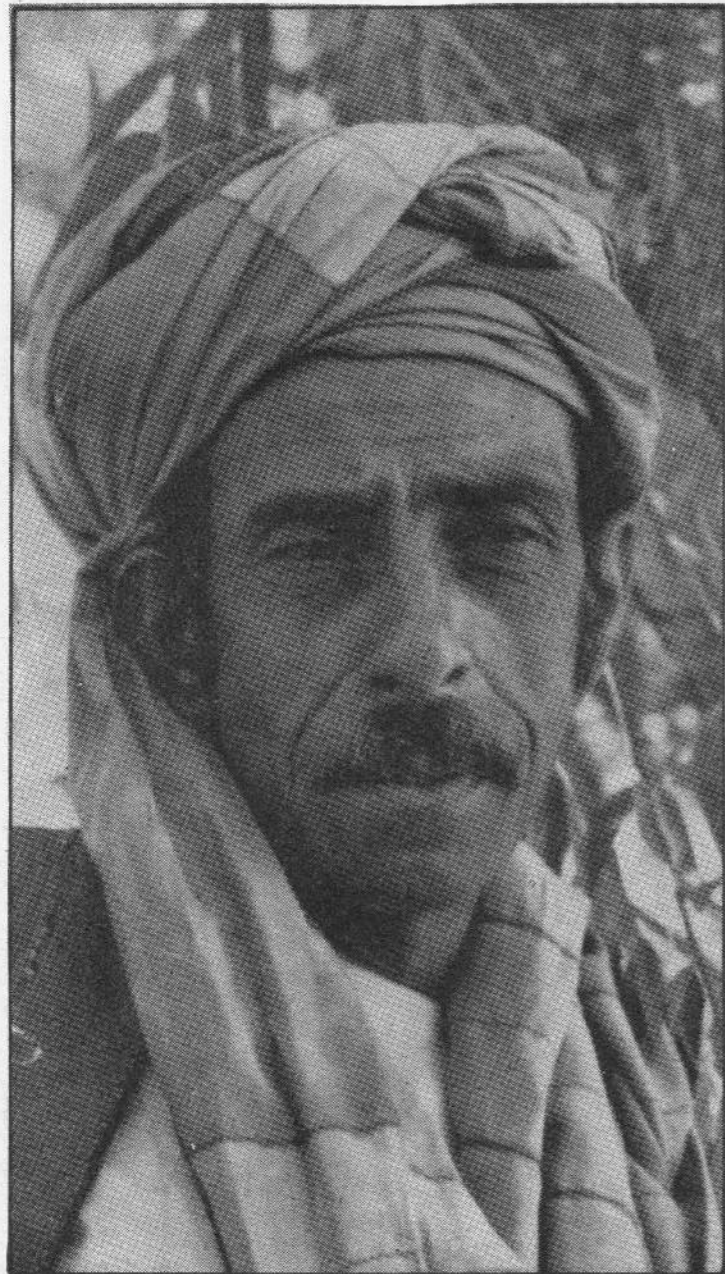
- بلی بگلی راضی استم، فکر نمیکنم
که این راه را اشتباه پیموده باشم،
حقن به مسلک خود افتخار هم
میکنم.

- پورتاکون در چند نمایشنامه
کار کرده اید؟
- در بیشتر از (۱۰۰) نمایشنامه
نقش داشته ام.

- نمایشنامه نویس هم استید؟
- همین یک کار را نکرده ام.
- شما قبلا در فلم نیز نقش بازی
میکردید، در این اواخر در فلمها
دیدن نمیشوید چرا؟

- من در (۲۰) فلم کار کرده ام-
بگذار حالا جای باران رانجاسا

بقیه در صفحه (۹۰)



- محترم عزیزالله هدف بالاخره
بعد از تلاش زیاد به مشکل شما را
پیدا کردم.

- جرابه مشکل؟
- به تلویزیون رفتم گفتند عزیزالله
هدف در افغانستان می باشد.

- امانفلم رفتم، گفتند شاید
به روی سٹیژ کابل تیاتر پیدا آیتس
کنید، به روی سٹیژ هم نبود یس
بالاخره سرتقسیم کردن نشان
پیدا آیتان کردم.

- بامن چه کار داشتید؟
- میخواستم درباره کارهای هنری
از همه داروند ارتان برایم

بگویند تا نامش را بگذارم مصاحبه
- باید بگویم که شما نقد در-
کارهای هنری پیچیده اید، به
اصطلاح گد خورد اید که نمیدانم
از کارهای سینمایی تان بیروسم
ویا از تیاترونما پشنامه!

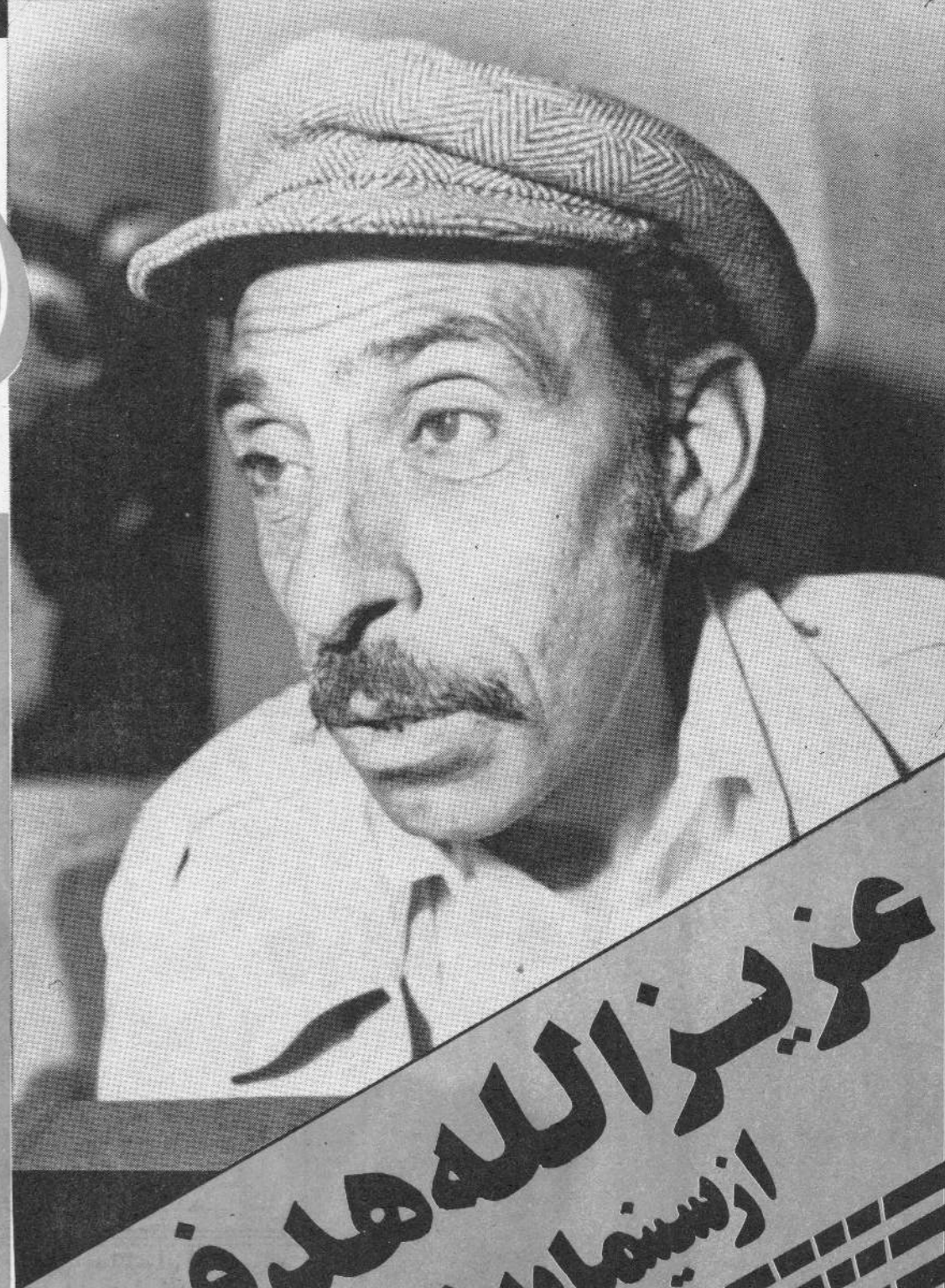
- در هرقالی که هنرمین خوششان
آمده از همانجا شروع کنید.

- شما هنریشسه استید یاد راسه
نویس زیاد ایرکسر؟

- من عنقریب جامع الکمالات من
شوم!

- من تابه خاطر دادم شما در
نمایشنامه ها نقش بازی کرده اید،
چگونه هنرتمشیل شما را به طرف
خود کشانید؟

- در آنوقتی که من مامور شرکت
برق بودم تعدادی از دوستان
کمرهت بستند وتیاتر (لشکرنداری)
را ایجاد کردند ومن تقریباً یکسال
مشق وتمرین آنان را تماشا میکردم،
سید شریف حارث هنرمند توانایی
کشور که جزاین هنرمندان بود -



عزیزالله هدف از سینما به تیاتر تبدیل شد

موضوع: انجمن علوم

رنگها

اسرار شخصیت

انتخاب رنگهای سرد نشان دهنده منزوی بودن
انتخاب رنگهای شویخ نشان دهنده فعال بودن شخصی است

دهنده فعال بودن شخصی است
منزوی بودن

دهنده منزوی بودن
انتخاب رنگهای شویخ نشان

اینکه بین شخصیت و انتخاب رنگ در تزئین و دیکوریشن منزل رابطه ای وجود دارد، یک موضوع قابل بحث و مناظره است. انتخاب رنگ میتواند نتیجه معاشرت ها و برخورد های پیشین شما در برابر مسائل زندگی و همچنین نمایانگر وضع شخصی تان باشد. روی این ملاحظه، بین رنگهایی که برای اتاقهای تان انتخاب میکنید و شخصیت تان یقیناً رابطه ای موجود است.

هرگاه توضیحات زیرین با حالت شما مطابقت داشته باشد، خوب، در غیر آن برای رد یا قبول یک رنگ معین بطور تعمیم نیست کاملاً باطنی باید نزد تان وجود داشته باشد. همچنان قابل تذکره است که بعضی سلیقه ای را که در انتخاب رنگ و دیکوریشن بکار میبریم، میتواند عکس سلیقه ای باشد که اغلباً در باره آن می اندیشیم. طور مثال، یک زن بسیار محبوب، ممکن رنگ سرخ را به منظور پوشاندن محبوبیت خود انتخاب کند.

گرچه بطور معمول، کسانی که رنگهای گرم - سرخ، نارنجی - زرد را انتخاب میکنند، مایلند نسبت به اشخاصی که رنگهای سرد - آبی، سبز و بنفش - را میپسندند، اشخاص اجتماعی و فعال بوده و مصروفیت های خارج منزل داشته باشند و آنانیکه مایل به رنگهای سرد اند، اکثر اشخاص منزوی مستطاد و خویشتن گرا اند. هر اندازه ای که زن در زندگی آزاد، ساده و بی تفاوت باشد، بهمان پیمانه رنگهای اصلی - آبی، سرخ و زرد - را میپسندد. هر

قدرت زن شخصیت اجتماعی و شخص داشته و در رهت اضل و موازن اجتماعی سختگیر باشد، بهمان پیمانه به انتخاب رنگهای نرخی مانند بنفش، نارنجی و سبز تمایل پیدا میکند.

اشخاص متمایل به رنگ سرخ از جمله اشخاص آماده هر نوع پیش آمداتی، بیباک، سخی، ورزشکار و رقابتی اند. اشخاصیکه رنگ و گل میخک را دوست دارند، متمایلند افراد سالم بار آیند و هوس بازی ها سابقه شانرا با کم یک شخصیت سالم جبران کنند. آنانیکه رنگ نارنجی را میپسندند، طبع آرام داشته و خوش قلب اند. افراد متمایل به رنگ زرد از

جمله اشخاص سرور و ذکی بوده و از مقامات طبع برخوردارند. رنگ آبی، رنگ دوست داشتنی و مورد پسند کسانیست که اگر آرام، با نظم و دارای دیسپلین خودی بوده و مایلند بیشتر پابند منفعات و رسوم باشند.

دوستداران رنگ سبز در جستجوی ثبات و احساس صمیمیت اند از نگاه اجتماعی، صرفیتهای خارج منزل را دوست دارند، متعلق پابنده قواعد و نظم زنده گی و اید آل های مادی اند.

ملاحظندگان رنگ آبی مایلند احساس، شهوانی، دوستدار هنر و ذکی باشند. اینها خوش سلیقه بوده و دارای میرال عالی و ایده آل های معنوی اند. دوستداران رنگ کرمی محافظه کار و قابل اعتماد بوده و



در جستجوی سلامت جسمی اند. برای اطاقهای مختلف منزل تان احتمالاً رنگ های گوناگون را انتخاب خواهید کرد و اینگونه انتخاب نشان دهنده این واقعیت است که سعی دارید خود را با در نظر داشت این امر بنگهد که هر اطاق تاچه حد در زنده گی شما نقش ایفا میکند. اطاق نشیمن و اتاق خوابی برای اکریت خانمها نشان دهنده اینست که میخواهند چگونه در اجتماع ظاهر شوند. بدین ترتیب، رنگها را که شما برای این اطاقها انتخاب می کنید، به جرات میتوان گفت که نمایانگر این واقعیت است که آرزو دارید دیگران چگونه شما را درک کنند. رنگی را که شما برای اطاق خواب تان می پسندید، انعکاس دهنده وضع روانتیک و جنسی شماست. رنگ تناب بین این امر است که در مورد اعتماد تان چگونه می اندیشید.

تفاوت بین استفاده از انتقال تدریجی و نامحسوس رنگها یا استفاده از رنگهای کاملاً متضاد و متضاد نیز در باره شخصیت شما گفتنی های دارد. زنانیکه از رنگهای دراماتیک و قوی مانند سبز و سرخ یا سیاه و سفید استفاده میکنند، مایلند اشخاص حاد و احساساتی باشند و کمتر واهمه دارند از اینکه دیگران در باره شان چه قضاوتی نمایند. زنانیکه شکل انتقال تدریجی و نامحسوس را میپسندند، یاد و رنگ را ترجیح میدهند، خیلی بیم دارند از اینکه احق جلوه کنند. اینها رسک را ناطعانه نمی پذیرند، خیلی محتاطانه و شکیفاتی عمل میکنند.

زیلی و یازده هولد دودل داده و شیفته همد یگر که در شهر وین المان زندگی داشتند نسبت به همدیگر بی نهایت رومانتیک می‌اندیشند.

هولند که شغل ژورنالیستی دارد، بزودی آهنگ سفرمینا بد و برای انجام ماموریتش قصد سفر را به رید و جنیرومینا بد.

زیلی نگران است که می‌آید هولندا سیرام خوریان شود. اما هولند برخلاف وید مید همد که به عشق آتشینش وفادار ماند.

وی که در راه سفر به رید و جنیرومینا یکی از ایالات کشور مد تارکوتا می‌را اقامت می‌گردد ملول و غمگین و حتی به بستر مریضی می‌افتد.

زیلی خود تر و یاد آن ایالت‌نزد هولند می‌رسد. سرانجام هولند هم می‌شود که سفرش ادامه بد همد هولند پیران انجام ماموریت و نه روز اقامت در ان شهر روز به برگشت بومین، در دوسلد و رومین اقامت کرد.

او وقتی دوباره نزد زیلی به منزلش برگشته وضع را درگرون یافت. او که تحت بازرسی پولیس قرار گرفت، خواست از دوستان و آشنا یان زیلی رازنا بد بد شد نش را جو یا شود.

یازده هولند، سرانجام با مردی بنام روبرت فرید من آشنا شد. روبرت عکس‌سریخ ایگ لوی را بنام های تیغزاد با من، همیلیونتری، ماریوتلینو، گیزاری نووفو و کارلو سامیا مرفری کرد.

هولند تازه نزد خود به این باور رسید که سرخ را بد ست آورد است.

یازده پس از تحمل شقاوت زیاد خود ش راقومعی به همیلیونتری رسانید که وی نقش زمین‌گردید و وحسد به قتل رسید. اش روری اتاق افتید بود.

سرانجام زیلی با زنی بنام پتراندا از دوستان همیلیونتری آشنا گردید. پتراندا مدعی شد که نام اصلی گذشته او زیلی لورید و نه بلکه ویکتوریا برونشویک است. زیلی که به عشق قبلی خود تونیونتری خیانت نموده و به قتل او و پدرش همیلیونتری منم است. او ده سال می‌شود، زیر همین نام - جعلی به سر میبرد و خودش را از انظار پولیس دور نگه داشته است و اکنون در داخل همین شهر به سر می‌برد.

و اینم ادامه سریال:

ترجمه حسام الدین پرومند

کدام حقیقت؟
حقیقت درباره ویکتوریا
ویکتوریا کیست؟
زنی که عکسش را با خود دارد؟
نزد یک بود از اضطراب و ناراحتی فریاد بزمن
بیچ بیچ کتان گفتم: او که زیلی نام دارد زیلی لورید و
اما نام اصلی اش زیلی لورید و نه بلکه ویکتوریا است
و در پشت این نام دروغین خود نرا بنهان داشته
است.

۱-
ناگه پروم برای پتراندا حقایق را بگویم. حقایق
زندگی ای را که بخشی از زندگی ام را درگذشته
می‌ساخته است. این حقیقت را که من آنرا فقط و فقط
به نام زیلی لورید می‌شناختم. حالانکه در
حقیقت نام او ویکتوریا برونشویک بوده است. هفته ها
گذشت و من با اداها های پتراندا متقاعد تر می‌شدم.
صحنه ای که متعلق به سالهای گذشته می‌شود، در
برابر من تجسم گردید.
صحنه ای که در اپریل ۱۹۴۴ در یک شام گوارا در
سفارت ایتالیا واقع در برلین پیش آمد. آتش کلتوری
ایتالیا که جوان خوش قیافه و نافذ و بوهایی سپاه
داشت، مورد توجه همه خوریان از جمله پتراندا
که جلد شفاف و چشمان آبی به شگفتی آب داشت
قرار گرفته بود.
آتش کلتوری به پتراندا گفت:

چطور؟
ما اجازه نمیدهم.
ملفت نشدم.
بعد میدانید.
۱۱-
آن صحنه ما به امید واری من مخصوصاً از جهتی
گردید که او بالاخره به ایتالیا سفر کرده بود و حرف
های کاملاً جدی را در مورد زیلی لورید و میدانست،
از نیرو پتراندا مخاطب ساختم:
- بیلی برای نوشتن دارید؟
سرش را تکان داد.
- بازم شما این...
- بیلی لطفاً...
به سوی تلفون عجله کرده. شما این وویکسی
طلب کردم. پتراندا حرف آمد: چرا احساساتی به
نظر می‌رسید؟
گفتم: حرف دل من حرف در مورد زیلی است. از
او کسه کنید لطفاً... خانم رند.
- من به ایتالیا سفر کردم، آنجا به کار پرداختم،
پول خوب ستانیدم.
با ناراحتی گفتم:
این برای من مطرح نیست که شما آنجا چه کردید،
از او بگوید. از زیلی (میخواستم ادامه حرفها -
پیش را بنشینم، در حالیکه پتراندا برای باحوصله بودن
دعوت می‌کرد. گفتم: آتای هولند، در رم در منزل
(آتایا)) زنده می‌میکرد. آتش کلتوری از برلین

باعتقاد می‌باشم که این پتراندا در وقت حاضر بودم -
حرفها پتراندا را با بنشینم چون مطلقاً این او بود که
مرا به سوی زیلی رهنمون می‌گشت.
اینجا رسیدم: او از توخواست تا برای وزارت خارجه
ایتالیا کار کنم؟
- بیلی شما همینطور؟
تونیو را موجود طرف اعتماد یافته، میخواست خبرهای
تازه، بلان ها و اطلاعات را در اختیارم بگذارد. او
برای من بیان داشت که یک گروه د پیلومات های
ایتالوی با آمریکا می‌آید و رازها را می‌فکند...
- بدین حساب شما به امور پیلوماتیک پرداختم؟
- بیلی!
- به عشق تان کی خیانت کرد؟
- بکن.
جرعه د پیر نوشیدم. پتراندا بد، گفتم: زیلی که
به تونیو خیانت کرد ویکتوریا برونشویک بود.
- یعنی زیلی... زیلی من چه ماجراهای...
۱۲-
یواخیم وزیر خارجه المان مرد مقتدری بود و در -
استفاده از زنان قشنگ در امور سیاست بد طولانی -
ست از طریق به خاطر نگاه های نامزد و جد ایتالیایی
همه زنان قشنگ، حرمت او را داشته، همه چیز را به
او گزارش میدادند. از ۱۹۲۹-۱۹۴۵ حدود -
سه صد زن به خان المان فرستاده شده بودند.
باری چنین اطلاعات را در اختیارم قرار گرفت:
در رها هر سال دوتن از این قماش زنان در رم
می‌آمدند. یکی از سالن ها به پتراندا متعلق
بود و سالن بزرگ دیگر به زیلی.
پتراندا برای چند می‌مشوقه تونیونتری بود.
این زن به وسیله زیلی دعوت شده بود. زیلی -
لورید و پتراندا برونشویک در خانه نیمه پلنگ
(ایبسا) که اطراف آنرا درختان کاج احاطه
نموده بود و آنستریک الهه روس تراشیده از سنگ
جلب توجه می‌نمود.
بلری زیلی لباس برنمی‌سبزه تن داشت. مو
های سیاهش را بالاشانه زده بود. ابتدا هیچکس
به شمول زیلی نمیدانست که تونیو عاشق منست،
زیلی مدعی گردید: میدانید که تونیونتری از
آشنایان منست.

پیدا شد. زیلی یاد لویسی پرسید: چه خبر است
انگلسو؟
می‌شنیدم جواب داد: پوزش می‌طلبم، می‌خواستم
خبر بد هم که آتای تونیونتری آمده است.
۱۳-
زیلی، ترنتی را برای چند دقیقه به صحبت
دعوت کرد. ترنتی با لباس های آبی که خط های
سفید داشت، همچنان پیراهن و نکیس آبی، در
برابر زیلی زانو زد. ترنتی با احترام تمام دستان -
هر دو وزن را بوسید و گفت:
از هر دو بتان غمخیز خواهم. هم از تونیو و هم از
خود پتراندا!
هر دو وزن بهت زده به مرد چارشانه با سکو
نگریستند. مرد جدید ادامه داد: پتراندا اکنون
باید بدانی که من بدت زیاد را با تونیو گذرا -
نیده ام. زیاد دوستش داشتم. اما اکنون آن -
محبت وجود ندارد. اکنون به تونیو پتراندا
و انگاه تونیو به سوی زیلی رونموده. گفتم: چنانکه
قبلا هم برای تونیو ساختن آنکه تنهارا پست
میکنم. معدوم بدار. من خیال از او باج پتراندا
را دارم. سکوتی در اتاق حاکم گردید. پتراندا
سکوت را شکست. زیلی به ما خیانت خواهد کرد،
همه اسرار را به فاشیت ها قهوه خواهد کرد.



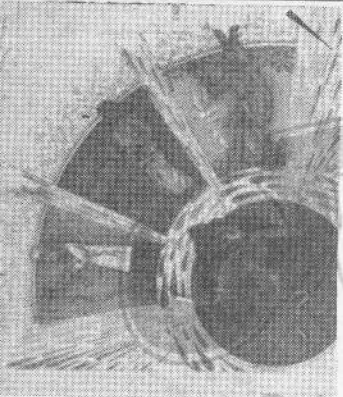
زیلی گفت: این که توجه اشتباهاتی را مرتکب شده ای،
چیزا، انحراف که توجه اشتباهاتی را مرتکب شده ای،
تونیو پتراندا پرسید: چرا اینهمه تعجب؟
زیلی جواب داد: برای اینکه در مسترخوب و مهربان
استی.
انگاه تونیو دست پتراندا گرفت. هر دو به سوی
ترانس شتافتند. زیلی به دنبالش مجله نموده، -
فریاد زد: تونیو لطفاً حرکت نکن، لطفاً... اما
تونیو فریاد های اوراناد بد گرفت و دست به دست
بپتراندا زد. زیلی به بیرون رفت.
... و شام همان روز مشاور سفارت تونیو را سگ کرد.
ترنتی که در گاراج منزلش محصور شده بود، به تکرار
فرار از شهر برآمد. بالای هر دو می‌نویسند: اما
اصابت نکرد، د پیران را اسب بد پتراندا ترنتی
را به سوی هتل (میزنا) در محلی که رهبری
گشتاپو در رم موقتیت داشت، بردند و ساعت ۲۰
زیلی بسود.

روز بعد زیلی ناید بد شد. در حقیقت او دیگر به
رم برگشت. جندی بعد ترنتی و دوستانش به برلین
فرستاده شد. بد پتراندا پتراندا در رم و پتراندا
مجدداً زیلی برای نجات تونیو و پدرش همیلو -
ترنتی و عطفه گرفت و آنان در برلین حتی نزد یواخیم
(ادامه دارد)

خدا با ما شگفتان است

به غیر از ما د و نفر دیگر نیز در بار نشسته
بودند. لحظه ای بعد پتراندا بوسش آمد. رنگش
مثل برف سفید میزد. پتراندا به گفتم:
جناب هولند، لطفاً مرا با خود به اتاق تان
ببرید. حرفهای باشما دارم. پول مشروب را بردار.
خته با او از راه سالون سرگرمی هتل، به طبقه
بالایی رفت. همیشه به اتاق سکوتی ام یادداشت
موزیک را قطع و بدون هیچگونه درنگی گفتم:
اکنون من ملتفت ام که همیلیونتری را کی به قتل
رسانیده است.
کسی؟
ادامه داد: و هرگاه دستش برسد، مرا هم
می‌کشد!
منظورتان کیست؟
- زنی که عکسش را به من نشان دادید.
- زیلی؟
او سرش را تکان داد. ما هر دو مقابل هم نشستیم
به حیرت افتیدم: کسی را که همه فکر کردیم بود -
گرگ قاتل... به نظر زیاد غیرقابل تحمل
و نامکن به نظرمی آمد. پرسیدم:
- پس زیلی را دقیقاً می‌شناختید؟
- آری.
- کجا معلوم که شما عکس را عوض گرفته باشید.
بسیار آدم ها با هم زیاد شبیه اند.
- خیر آقای هولند، نشانی میگویم، زیلی در زیر
بغل جیش به اندازه یک سکه، داغ داشت و از
گوش چپ کمی ضعیف بود.
- بیلی،
زیلی در ۱۲ سالگی که بسیار شوخ بود، سگ سرد
پیری را از پت و در نتیجه، لکت و کوپ مرد پیر، این لکه
در وجودش زید او آید. ازین نرفت.
پتراندا داد:
- ما سگ که طور شاید و باید نمیتوانم باشما همدردی
نمایم. بایست یکی بی دیگر حقیقت را از من بپشنوید.

آمد، مرا با اشخاصی بسیاری آشنا ساخت. خورد
در یک مغازه کار می‌کردم. مستخدمین پول و خانه
قشنگی داشتم.
- ادامه بد هید!
سرانجام آنجا مردی عاشق من شد، برایم سرود
آید الهی بود. اسمش تونیونتری بود. در ست
پسر همین مردی که امروز در خیابان مشجر عکاسی
به قتل رسید.
۱۲-
دروازه کوپید شد. صد از دم:
بد اخل بفرمایید!
پیشخدمت با قیافه متیسم داخل آمد و گفت: شما این
سرد حاضر است، من به میسکی خود سرود او ترا اضافه
کردم و پتراندا جرعه جرمه میلاس شما این اش را سرکشید.
پرسیدم: این تونیونتری که عاشقش شدید، کی بود؟
- مشاور سفارت.
- مشاور سفارت!
- بیلی، مرد ۲۸ ساله ای بود، چست و چابک، دارای
بوست تیره و چشمان میس.
پتراندا بد نعمتاً حرفها پتراندا قطع و به گریستن آغاز
کرد. منتظر نشستم تا گریه اش ختم شود.
اشکها پتراندا سرد و گفتم: مرا می‌بخشید.
- مرد جوان را زیاد دوست داشتید؟
- بیش از حد آقای هولند، اما مایلاقی شدن -
نخستین نگاه هایمان عاشق و دلخواه هم شدیم.
آتش کلتوری ما را آشنا ساخت، او آنروز تا صبح نزد
من ماند.



آياسگار په طبابت کارول کيږي

تجربه ترسره کړه . د پښتورگو اوسختو زهرود سمويت پيسه حساسووزنگو پښورگي د ناروغانو حالت اورفتيا بڼه پرسختک کړي دي . دياتيسيدرايديدانفکوره دټولونه زياته هغه وخت ټيره گټوره اوهالي ويلل شوه ، چي په جراحي کي د ((صنوي زړه)) او((صنوي پښورگي)) جوړونه اوه کاراچونه باب شوه .

په (۷۰) کلونوکي شوروي اکاډيمين اي . م . لوکين د هيموسور ترولولونه اوکمل ميتود چي د هيني د جوړونکو اجزاو (پلازما اولنف) په تصفيه اوتجزي کي بڼه گټور واقع کيدافاني ، رامنځته کړ . په دغه وخت کي د لوپري لامل له پاره په شوروي اتحادکي په نيموال پراکتیک کي مصنوي سگار چي د لوپروانيزموهيموسورپښورگي د بنسټ اواساس په توگه شى خدمت سرته رساوه ، دود اوباب شول . ددوي په مرسته د هيني تصفيه دگني شمير هغوناروښويه علاج کي چي طب شى په مقابل کي کمزوري بڼه شوه ، لوپري نتيجي ترلاسه کړي . خو د هيني تصفيه اولتروپويه ساده اومعمولي جراحي عمليه نه ده . درگونو د سيستم په عملياتوکي داسي بڼه آله کارول کيږي ، چي د هيني جريان او دوران ، حجم اوچټکتياگړندى کوي . د يوه خاص سيستم له هغى د سکروفلترهڼه ددى له پاره برابره اوچمتوکوي ، چي پخپله دپروپڼه ناولي نه کړي . داهم سه ده ، چي دوى بايد تل د ناروغ د هيني سره متابليت ولري ، اوکه نه پونډيږي . د هيموسويشن د معالجي ضررنايي ساده شى . داکترانو د زهرياتواوتو کممپنو دى موجزونکو د کاربولني اوگولي ساده ټپونسه سترگي په لاري دي .

انتراسورپانټونه

پورتنى نومونه د درولونونو ټپو ((يوثاني او لاتيني)) څخه اخيستل شوي دي ، او ټپا په شى په انډى ټول ده: ((انټرو کولس اوسوپرو)) جذبه کالغه کوپښي گرانولونه چي ۰۳-۰۶ ر . ملي متره قطرلري اوشوروي کيچاپوهان شى په ترکيب اوچولولو بهالسي شوي دي ، د هغيب اوسورانوتکي خصوصيت لرونکي دي . دوى د وجود زهرجن ټپولي شى اودمعدى اوکولمو په ټوله لاري چي له گسټري اومعدى اخلي تپهږي ، خپل تاثيرات بندلي شى . اود کاربولسن په پرتله اوتپهر بهر ژر او په سرعت اشباع کيږي . له دى امله هغو د کولمو په تپتواولانديښمو برخوکي عملا خپل تاثيرات نشي بندلي . له دى پرته مصنوي انتراسورپانټونه د کيماوي مناصر وديونونو

له ټپريخوا راهيس ، درمل جوړونکو په طبابت اولعاج کي رنگار شيان کارولي دي . هيوکرات چي له ميلادى پيري نه يي ټپر کلونه پخوا ژوند کاوه . انپه هماغوکلونوکي د ((اورپمى)) هغه نارغ چي د ادرار د نيابتدوسبب گرځي ، د علاج په کار بوخت و .

اروپايانو يثاني د صهيانوختي دلرغونو سگار په هکله ، چي دگني شمير شيانو د جذب اولخنيو محلولونو د رنگو د منځه وړلو قابليت اوتواناى لري ، معلومات لاسته راوړي وي . لرغونو صهيانوسگار د بدن د داخلي برخي د پريمختلو اود بدن د بدبوي څخه وژغورلو په هيله ، کارول . دغه ساده اومعمولي درمل يواخي په ۱۸ پيري کي اروپايانو په طبابت کي دود کړل . د شلمى پيري په پيل کي د سکرو استحصال په صنعتي ټول سره پيل شو . خوياد زياته شى ، چي د سکرو استحصال څومره چي سکري اومحصولاتو د توليداتوپه قصد ترسره کيږي ، هومره په طبابت کي نه لگيږي .

داکترانو په زوروتيا سره د سکرو د يودرواستعمال په غذائي تصم ، ددرندو فلزاتوپه سمويت بر د مزمو گاستر يتو ((تيزايى)) اودکولمو د مزمن التهاب په علاج کي ، تصبه کاوه اولپيري نبي نتيجي لاسته راوړي .

انتي بيوتیک اوانتي باکتريا ، ترکيبونه چي په دى وروستيوکي په طبابت کي په پراخه اندازه کارول کيږي ، هيڅکله سگار ددرملسو له ډلي اوقطار اخلي نشي ايستلي ، داځکه چي هغه د بشرى ټولني د ژوندانه دژغورني په لاره کي ستر خدمتونه سرته رسولى شى . سکرو دديزانټري دايپيديم په کلوکي د ټپرو وگورونو له پريښي وژغوره . اود آسيباى يامعمولى کلورا اوبطنى محرقى څخه يي ټپير انسانان بچ اوخوندى وساتل . د سکرو اخلي ټولونو اود هغوپيسه ډله کي منگي د کاربولن د قابليت په بڼه پراس هم په گني شمير هيواد وکي توليديږي .

سگار هڼه تصفيه کوي :

((۲۰)) کاله پخوا د يونان د ټپرو وداکتر يا تيسيديو نوي متود ، چي په طبابت کي د ((هيموسويشن)) يعنى له هيني څخه پيسه مستقيم ټول د زهروي مرکبونو شيرلو او تجزي په نامه يادېږي ، وړاندوى کړ او هغه شى د ((سکرو مپټورگي)) په نامه ياد کړ . نوموړى دفعال کاربن دغز او طبق له لاري دنارغ د هيني دتپيدو آزمهڼه او

استعدادها ثروت...

بقیه از صفحه (۲۲)

- چه تفاوتی ؟
- هدف تان ؟

- هدف من این که گریه اش چه وصف داشت ؟

- وصف آنرا نمیتوانم به سما با کلمات بیان کنم . کاش آنوقت متوجه میشدم تا آنرا ثبت میکردم . اما این نکته این که گریه اش حالتی بین گریه بزرگ سالان و اطفال داشت . البته او طفل زیاد آرام بود . بسیاریه ندرت گریه میکرد .

مادرش همیشه میگفت که طفل ما نظری است . اما من انقدر به این گفته ها توجه نمیکردم . تا که کودک ما پای به دو سالگی گذاشت . درد و مالگی او ، متوجه شدم که سید اعظم جان در هلوی - هشیاری و سرینکاری های طفلانه ، خیلی کجکار و بیادقت است . مخصوصاً به قلم و کاغذ . انقدر علاقه نشان میداد که تصویرش را هم کرده نی توانستم . وقتی قلم پاکغذی را می دید ، تا آنرا به دست نی آورد و کاغذ سفید را خط خط نمیکرد ، آرام نی گرفت . این همه علاقه مندی اش به قلم و کاغذ باعث شد تا بیشتر متوجه اش شوم .

هنوز دو نیم ساله بود که آموزش الفبا را با وی شروع کردم . ولی با تعجب مشاهده نمودم که در مدت کمتر از یکماه نه تنها الفبا را - کاملاً خوانده و نوشته میتواند ، بلکه یگان جملات و کلمات را نیز تحریر نموده ، میخواند .

برایش کتاب صفا اول خریداری کردم . آنرا در مدت کمتر از ۲-۳ ماه ختم کرد . در این زمان بسیار به ساده گی میتوانست هر متن را از کتاب ها ، مجله ها و اخبار بخواند و تشریح نماید . خصوصیت دیگرش این بود که وقتی یک موضوع را یک بار می خواند ، دیگر ضرورتی به تکرار نداشت . بلکه آنرا کاملاً با تمام جزئیات حفظ کرده و هر وقت که میخواستم ، از یاد تشریح میکرد . این خصوصیتش هنوز هم - با درجه عالیتر - در وی وجود دارد . در این جریان ، که او سه ساله شده بود ، حادثه ای جالبی روی داد که موجب جهت یابی اش گردید .

- چطور ؟

- طوری که یک روز ، گریه ای از کارکنان ریاست مبارزه با بیسواد ی به خاطر جذب اشخاص بیسواد در کورسها ، به منطقه ما ((جوی شیر)) آمده بودند .

وقتی آنها دروازه را به صدا آوردند ، با سید اعظم جان مقابل شده ، پرسیدند :

- در خانه شما کسی بیسواد است ؟

- اگر باشد چه کار دارید ؟

- برایش درس یاد میدهم ، تا خواند و نوشته بتواند .

سید اعظم جان با جدیت جواب داده است :

- تشکر ، به کمک شما ضرورت نیست ، اگر در خانه ما کسی خواسته ، باشد درس یاد بگیرد ، خودم برای شان درس میدهم و شما هم اگر خواسته باشید ، شمارا هم درس میدهم .

هیئت سواد آموزی به خنده ، می افتند و آنرا یک شیرین زبانی تلقی می کنند ، رویش را می پرسند و میگویند :

- خیر اجازه است که داخل خانه بروم و از تو امتحان بگیرم .

هیئت داخل می آیند و کتاب صفا اول سواد آموزی را برایش می دهند تا بخواند ، او با صراحت و بدون هیچگونه غلطی قسمت های مختلف آنرا میخواند و وقتی ، برایش املا گفته می شود ، بی هیچ اشتباهی می نویسد .

هیئت با تعجب به وی خیره می شوند ، در او استعداد سرشار می یابند ، کارهای شانرا به فردا میگذارند و سید اعظم جان را گرفته با خود به وزارت تعلیم و تربیه می برند و ریاست تعلیمات عمومی معرفی می دارند .

لطفاً صفحه برگردانید

تا راگزی و ورگزی توان لری ، که به دیفسکرو باندی د وجود اوتها و پورویونونه نهات شی . دهفوی به مرسته به هته کی د مالگسی دمحتوا اوه حجروکی دننه د مایعات و لئف سم او برابریدی شی .
تن ورغ کولی شو ، نه د پاسه د (۳۰) نارویو او پتالونکی - حالتونو مونه واخلو ، چی د انتراسورینتو د داخلیدوله لری او - قاعدی معالجه کبزی اونی او لوی رفتهایش نتیجی تری حاصله بزی .
د خور و درطو ، کبجایی اسبابو سخت او احد صومیتونه ، سختی سونی ، د مفصلو هغه پرسوبونه چی تداوی بی شه اندازه پسه سختی ترسو کبزی . برانشتی سه لئوی ، د حمل توکسیکوز ، د شرایینو د حلب اوختی قلی او صهی ناروی هم د انتراسورینتو سو د پورتنی قاعدی به مرسته له منته نی .

تن ورغ د طبابت پوهان انتراسورینتونه ، دهفو نارویو ، - چی د روانی پوری پورستیلوسیزوکی به چاپیریال کی د زیانتمو سواد و دیتوالی او ککرتیاله کبله باب او منخته راغلی دی ، هم به پراخه اندازه کاروی . دغه نهانمن مواد ، که چی د انسان به بدن کی ننوزی ، لحن ناروی لکه د زره اسکیمک ، دمعدی او کولمو پینتورگو او خگر ناروی چی دمعاصر تمدن د نارویو لقب ورگزی شوی دی ، منخته راوری .

د پینتورگو دکیمت مزمنه ناروی یوه دیوه سخته او خطرناکه ناروی ده . اوس نوموری ناروی د ((هندوی پینتورگو)) به مرسته - چی له یوی خوا دیوه قیمتی آله ده اوله پنی خوا نی پروسود را و دمعالجی طرز هم دیور خطرناک او دارونکی دی ، تداوی کوی . میکروسفیروکی کاربونلرونکی انتراسورینتونه به آسانی او ریمکی - میتابولیتونه چی باید له پینتورگو لحن و ایستل شی ، راباسی ، اود تهولونه ضرور او مهمه داده ، چی د انتراسورینشن د قاعدی به مرسته هم به پولیکاینیک کی او هم د کور به شرایطو کی کولی شو - لحن تر تداوی او معالجی لندن و ونیسو .

د نهری ۱۵ فیصده وگزی تن رالونکی نارویو سره ، چی د - لخنو غیر احتمالی شیانو سره چی انسان تن له هفوی سره به تماس کی دی ، لیس او گویوان دی . الرهکی ناروی هله له منته زلی شی او هله نهری د اکثران کولی شی ، به مدی برخه کی ژور هیالیتونه تر لسه کری ، چی دالرجن دول به دقیقه توکه ثابت کاندی . خوپه دغه حالت کی هم د پوره هیالیتونو هیله که لیدله کبزی .

به ورستید دیوه ، خلور و کولونوکی د شوروی اتحاد به لخنو طبی مرکزونکی دالرئوکی نارویو به لحنو د پوتونوکی د انتراسور - یستو د اغیزی شمزی سرته ورسیدی چی تر ۸۰ او ۹۰ فیصد پوری - نارویان له رفتهیا شه برخن شول ، اود علاج اوتداوی موده شی هم راقیته شو .

طبی اونجوبوی شمزونه ثابته کوی ده ، چی د سکرو انتراسور - یسمنتونه ، همدارنگه د زره اود شرائینو د صلب د اسکیمک - نارویوکی هم اتمکل شوی دی ، دا نکه چی به هته کی د - کلورستول اندازه برابروی ، زره نه دیوتاسیمو او مکبزی عمود لری اندازه د نشتوالی او کمینت به صورت کی هم کیدای شی ، د اسکیمک د پر مخگ د خطر سبب هنی . دغه حالت هغه همنوی سکباره - چیمبسی د کوچنو نهمگرو عناصرو د چارج شهوتونو لحن منخته راغلی وی ، معمولی اوله منته وری شی .

خود سکرو د بیگسونه به باب خیری لئوری هم لیری دی اوه دی هم هرشه پای ته نه رسیزی . داسی شواهد اوسناد چوسی به لخنو حیواناتو باندی د تجربو او آزموهونو به اساس منخته راغلی دی ، شته چی به زینت کی د انتراسورینشن اغیزی تصدیقوی . ایا هغه به د طب به منه کی قولونالونکی نارویو د علاج اوتداوی به برخه کی نوی امکانات اوسانتیا وی رامنخته کری ؟

بقیه از صفحه قبلی

آنجا مجدداً اوی امتحان میگیرند و او تالیپ می نیند .
 بالآخره بعد از طی مراحل ، امتحان نای د پتر بوفیت ها ی
 دیگر ، موسس با زیر صاحب تعلیم بر سه در جریان گذاشته نیند .
 زیرا صاحب پیر از مطالعه شدیدا شغبا مختلف به صورت
 فوق العاده امری بر نهادن بپوشنخی روشن انوف غف می سازند تا
 این کود پنج ساله را جذب و اموزش ایشرا به وجه احسن
 تعقیب نمایند ، بدین ترتیب سید اعظم ان از طرف صاحب مکتب
 میروید بعد از عمر ن روغنخی به تحصیل ادامه میدهد که در یو-
 هنجی باز . . .

محترم سید محمد اقبال میخواهد که حاضرات طالبی از پسرش را
 در بوغنخی روشن حکایه کند . اما من که تصمیم گرفته ام حریسان
 درسی این کود پنج ساله را در بوغنخی از زبان استادان آن
 برای خواننده گان گرانقدر مجله سبایون تقدیم بدانم ، موسوع را
 عوض کرده میگیرم .

خوب اما صاحب اثر اجازه نان باشد که چند سوال را از سید-
 اعظم جان بپرسم .
 - هر چه دل نان است .
 - تشکر !
 کود پنج ساله که تا اندک کجکاوانه به سخنان ماگوس میداد .
 خود را آماده می سازد تا به بر شمش باسخ بدهد .

ازش میپرسم :
 - به کدام مصامین دلاقه ریاد داری ؟
 - به ریاض ، فزیت ، کیمیا ، بیولوژی ، دری ، پشتووانگیسی .
 - در آینده میخواهی چه کاره شوی ؟
 - می خواهم داکتر سوم .
 - چرا داکتر ؟
 - به خاطری که انسان غای میسراند اوی تمام .
 - چرا نی خواهی مثلاً انجنیر شوی ؟
 - انجنیر ماشین ها را ترمیم میکند و داکتر انسان را ، نسا بگویند .
 کدام معترت است ؟
 - هر دو .
 - نخیر ، نخیر ، انسان مهمتر از هر چیز است ، انسان !
 - چرا مگر انجنیرها در خدمت انسان قرار ندارند ؟
 - دارند ، اما به صورت غیر مستقیم ، در حالی که داکتر مستقیماً
 به انسان ، آنم انسان میخورد و محتاج به کت ، خدمت میکند .
 - خوب نه بخصوص ، میخواستم بدانم به غیر از مادر جان پدر-
 جانت ، چه چیز در جهان بسیار دوست داری ؟

در جهان ؟

بله در جهان !
 - چارچیز : آفتاب ، انسان ، کتاب و ماد رنگلام را .
 - چرا ؟
 آفتاب را برای این که همه با را روشن ساخته بر میکند . انسان
 را به خاطری که آفتاب زمین است . کتاب را برای آنکه تمام
 دنیا را معرفی میکند و ماد رنگلام را به خاطری که هر روز مرا به
 مکتب ، ماکولته و مدرسه می برد و باز وقتی رخصتندم تا خانه
 میرساند .
 - خوب سید اعظم جان ، حالا اجازه است که از کتاب هایت چند
 سوال عن کنم ؟
 - بلی !
 - چند سوال از بیولوژی ، کیمیا ، فزیت و الجبر از او میپرسم . بلی
 استدلال قوی پاسخ میدهد در حالیکه از استدلال و منطقش
 خوش می آید ، به ساعت نگاه میکنم ، پوره (۱) تمام است .
 فلم و کاغذم را جمع کرده در دو وسیه میگذارم ، از جا بر می خیزم خیلی
 اصرار میکنم که شب آنجا بمانم و صحبت کنم . در سیمای بد رو سیر
 نهایت نهایت حس همان نوازی ، آنچنان که مردم با در مسلمان
 نوازی شمره اند ، می بینم .
 اما من ناگزیرم با انما حد افاضتی کنم .
 هر دو تا دهن دروازه حویلی بدرقه ام می کنند ، وعده می
 گذارم که فردا به خاطر تعهد تراش از بوغنخی روشن و مدرسه
 دار الحفاظه بوغنخی و مدرسه که سید محمد اعظم جان در آن درس
 میخواند ، با هم ببینیم و صحبت نمای با استادان و مسوولین آن بو-
 هنجی داشته باشم و هم به مدرسه اسلامی دار الحفاظه سری بزنم .
 طاعت پیدار را در بوغنخی تشییع کرده ارم جدا می شوم .

 خلاف دیروز هوا برفی نبود ، آفتاب اشعه اش را به زمین
 فرستاده بود ، به شهر ما تابون های روز گذشته را آب سازد
 و رکودت سردی را درهم بشکند .
 برف ها آب میشوند ، آب در حوضچه کوچک جاده آسمانی وات
 در جریان بود ، و آب این حوضچه انسوراهی بود ، سویی در سیمای
 شهر ما ، دریای که سان هاست این از حرکت ایستاده است
 در این حال چشم به کود پنج ساله افتاد که دست
 در دست بند ر داده ، سویی بوغنخی روشن در حرکت است .
 گام هام را تند تر کردم ، نزدیکی دروازه بوغنخی به هم
 بقیه در صفحه (۷۲)

رازگلهها

گل سن : عشق آتشین مرا -
 بید پیر .
 غنچه گل : برای نخستین بار
 قلم به خاطر تو توتیید .
 گل میخک : قلم راه تو
 هدیه میکنم و س .
 گل شقایق : زنده گیم تنها
 به خاطر عشق تست .
 گل بنفشه : همینه به یاد من
 باش .
 گل همینه بهار : عشق تو
 برای همینه در قلم لانه ساخته .
 ارسالی :
 شکره حسین ظفیری

باور کنید

چند روز پیش در خانواده بو -
 فتوف که در سیبری سکونت دارند
 طفل قوی الجته می متولد گردیده
 که دارای وزن هفت کیلو و یکسده
 گرام میباشد برای حلگری از وحیم
 شدن وضع مادر طفل توسط
 هلیکوپتر از قریه شمالی به زایشگاه
 مرکزی انتقال داده شد .
 عملیات جراحی موفقانه صورت گرفت .
 فت و علاء مادر بیست و هشت ساله
 و سرتش هرد و صحت میباشد .
 ارسالی سیما کوهستانی بارز

پلی سلطان فوتبال

بقیه از صفحه (۷۲)

پالی !! ای این ضعف کار ترینان
 بازی نیست که یکتعداد
 زیاد آنها ، در کشورهای همسای
 و آفریقای به سمت می ایفای
 وظیفه مینمایند ؟
 جواب : من باشما موافقی
 نیستم ، زیرا بازیان قهرمان سه
 مرتبه بی جهان فوتبال است
 و دارای فوتبالستان و ترینران
 ورزیده میباشد و هلت استخدام
 بر بیون بازیلی در کشور های
 آفریقای همی ایست که آنها
 خواهان استفاده از تجربه آنها
 جهت رفع عقیمانده گی خویش
 در جهان فوتبال اند . چنانچه
 ((زاکالو)) که در هرستان سمو -
 دی به سمت می ایفای وظیفه
 میکند ، سه بار قهرمان جهان
 گردیده است .

سوال : ((دیچادی محمد و
 سینگال)) آیا تکان دهنده نیست
 و تنیکه مافقرو گریگی جهان
 و مخصوصاً ((نورو دست)) بازیان
 را با معانی بعضی از فوتبالران

مقایسه کنیم .
 جواب : نه ، زیرا این رهبران
 حاکم بر کشورهای جمله برازیل
 اند که سیستم نادرست اداره را
 در کشورهای شان اختیار کرده اند .
 من خواهان و طرفدار این سیستم
 عالی و عادلانه تقسیم و توزیع نعم
 مادی بالای افراد جامعه هستم
 و تا جائیکه به همگان میرهن است ،
 نذا میگیرم هرگز مردمی اندیشند .

سوال : ((بلیز گولو - سویس))
 فکر نمیکنید که فوتبال فعلی
 نسبت به عصر شما بسیار خشن
 است ؟
 جواب : نه ، فوتبال بطور
 کل خشن نیست ولی بعضی
 از فوتبالران از شدت و خشنونت
 کاری گیرند .

سوال : ((سٹیوان لانسول -
 سویس)) لطفاً نظر خویش را در
 قسمت برگزاری مسابقات جام
 جهانی جوانان ، تیم های امید
 و زنان بگوئید ؟

جواب : این ین اقدام نیک
 و شتر است زیرا جوانان برای
 مسابقات حقیقی جلم جهانی
 فوتبال ، تجربه اندوزی می نمایند .
 سوال : ((مر توهیبی - الجزا-
 یر)) آیا غیر عادلانه نخواهد
 بود که فوتبالست در سطح شما
 تا حال در کرسی رهبری FIFA
 (فیفا) قرار نگرفته است ؛ آیا
 تا حال به شما پیشنهاد رهبری
 فدراسیون جهانی فوتبال شده
 است یا خیر ؟
 جواب : تا حال از جانب FIFA
 کدام پیشنهادی بمن صورت
 نگرفته ولی به نظرم آنسای
 (جاثو هاوا لانوا) رئیس فعلی
 (FIFA) رهبر بزرگ است .
 از جانی برای من وظایف
 سپرده شده جام جهانی مکسیکو
 ۱۹۸۶ مهم ، سترگه و طاقت
 فرسایده است .

سوال : ((عمر تانگری - شوروی))
 به نظر شما ممکن است که فوتبال
 بازیان در مدت کوتاهی درخشنده

گی قبلی خوش را باز یابد ؟
 جواب : فوتبال برازیل بازم
 در جهان بی رقیب و شمشاره
 یک خواهد بود . هرگاه رهبران
 کارها را جدی و تعینات فوتبالران
 را با سخت گیری تعقیب و ادامه
 دهند .

سوال : ((رو بور توگالس -
 هسبانیه)) لطفاً نظرتان را در
 باره مسابقات جام جهانی فوتبال
 مکسیکو ۱۹۸۶ ارائه نمایید ؟
 چرانتی بر زیل به دورنمای
 مسابقات راه نیافت ؟
 جواب : جام جهانی ۱۹۸۶
 مکسیکو برای من یکبار دیگر
 خانه فراموش نماندنی جام
 ۱۹۷۰ مکسیکو را زنده ساخت
 و بر زیل باید بازم در دور-
 نهایی بایست حضور می یافت .
 اما باخت آن در مقابل تیم ملی
 فرانسه غیر عادلانه بوده است
 زیرا تمرینات بنالتی هرگز راه حل
 درست برای شناخت تیم فاتح
 نیست .

فریادی از میان دیوار رنج

بقیه از صفحه (۴۷)

و ((سکوت شکست)) کوشیده ام
رنج و تیره روزی و مصیبت ناشی
از تضاد های ژرف طبقاتی و چهره
غمزده کودکان و نوجوانان محروم
الم ورنجهای زنان را که نمایانگر
یک جامعه نابسامان و نهایت
عقب مانده است انعکاس بد هم
مجموعه بی ازداستانهای کوتاه هم
به نام ((زنجیر گناه)) زیر چاپ
است و همچنان اثرهای دیگری
تحت عنوان ((اندیشه های تلخ))
((دیوانه و بر تو بیدرین))
آماده چاپ است امید که روزی
چاپ شوند .

- همینکه با وجود گرفتاری
های خانواده کی، مسوولیت
شوهر داری و اولاد داری با وجود
شرایط ناساعدت توانسته اید
اینقدر داستان بیانی بنویسید
و چاپ کنید قابل تحسین
و قدر دانی است. به خصوص که
شما زن استید و در کشور ماکه
نویسنده زن انگشت شمار است.
برای تمام مردم و به ویژه زنان
کشور پایه خرسندی و افتخار
است. میخواهم در زمینه داستان
و داستان نویسی گهای بیشتری
از شما بشنم .

توربیککی به اندیشه نور رفت
و بعد از لحظه بی چند گیسو
هایش را از دور گردنش بیس
زندنگا هایش را بین دو خست
و در مورد چنین به سخن آغاز
نمود .
- داستان یک بدیده هنرست

و نویسنده هنر مند هریمدیده
هنری همد تا به ساهیل عاطفی
و احساسی انسان سرور کرد ارد
نویسنده بایست به طور جدی
و صمیمانه بکوشد که با اثر نیش
داستان بر احساس و حافظه
خواننده تاثیر بگذارد، این تاثیر
گذاری طوری باشد که جهت
زشتی و خصلت های زشتی انسان
را تضعیف نماید و نیروی نیکی
و انسانی را در انسان بپروراند
انسان را از بیعدالتی بیزار
سازد، او را صلح خواه بران بار آورد
از جنگ و جنسک انگریزی
و آدمکش متفرس سازد و او را به
سوی یک فرهنگ و الای انسانی
رهنمون شود .
طعارت و نظافت را در او پرورش
دهد، ذوق زیبایی بسنیددی
و عدالت پروری . آزاد
اندیشی و آزاد بخواهی را در نهاد
دش بیدار سازد و پرورش دهد .
نویسنده ادبیات و خواننده
ادبیات بایست به هیچگونه
اسارت تن درندد و به طور
بیگرو آشتی نباید بر علیه هرگز
اسارت مادی و معنوی برزسد
و نویسنده در وجود خواننده اش
باید اینگونه رزم و یگاری تحریر
و تشویق نماید .

خواننده و با خواندن داستان
خوب جوهر ادبی پیش پا نک میگردد
و جلایش میباید و هر چه بیشتر
مطالعه کند به همان اندازه
به سوی انسان والا شدن گام
بر میدارد .

هنگامی سخنهای توربیککی
قیم نویسنده جوان کشور ما درین
جاریسید، از روی پرسیدم :
- درباره انجمن نویسندهگان
چی گویا دارید ؟

توربیککی قیم آه زنی از دل
برکشید، لحظاتی خاموش ماند
و نگاه هایش به گلبرگی که در گلدانی
بود چسبید، لحظه ها خاموش
بود و انگار که درباره چیزی
در اندیشه، سپس نگاه هایش
را از گلبرگ برچید، از اندیشه شدن
بهرین آمد و به سخن آغاز کرد :
- انجمن نویسندهگان اساساً
یک سازمان صنفی است سازمان
صنف نویسندهگان و شاعران .
این انجمن اصولاً مکلفیت دارد
که از حقوق صنف نویسنده و شاعر
دفاع و حمایت نماید و به شا -



هران و نویسندهگان نیازمند
یاری برسانند و از هیچگونه
مساعدت در رخ نه ورزد . وقتی
یک نویسنده و یا شاعر را به بهانه
های گوناگونی منوع القلم
می سازند و از چاپ آثارش جلو
گیری به عمل میاورند، انجمن
وظیفه دارد که از حقوق همجو
نویسنده و شاعر دفاع و حمایت
نموده، قلم وی را آزاد و آثارش
را چاپ و نشر نماید . وقتی یک
نویسنده و یا شاعر را در زندان
می اندازند، انجمن مکلفیت دارد
که به خاطرهای وی مبارزه
و مجادله نموده، از هیچگونه کسک
مادی و معنوی به او خانواده اش
در رخ نه کند . وقتی یک نویسنده
و یا شاعر مریض میشود، انجمن
وظیفه دارد که در تدابیر و معالجه
وی مساعدت های لازم را به عمل
آورد . وقتی یک نویسنده و یا شاعر
بیکار میشود، انجمن مکلفیت دارد
که در کارایی به وی کمک نموده
مساعدت های لازم را در دورویی
کاری وی معاشی، به او برساند .
انجمن نویسندهگان وظیفه

دارد و مکلف است که به خاطر
دموکراسی به مفهوم واقعی کلمه
و به خاطر آزادی قلم به طور
بیگرو و تر بخش مبارزه نماید .
تمامی نویسندهگان و شاعران و اهل
قلم را در انجمن گرد آورده و جا -
معه ادبی کشور را هرچسی
گسترده، ترویج و تفرسازد .
مجله انجمن (مجله
ژوندون) را از انحصار چند نفر
بهرین کشیده، در خدمت چاپ
و نشر همه نویسندهگان و شاعران
واهل قلم قرار دهد . در معرفی
تمامی نویسندهگان و شاعران
واهل قلم کشور و آثارشان به درون
همچگونه تمییز و تمصب از طریق
مجله ژوندون و سایر مجاری
ادبیات جمعی اقدام نماید .
در تمامی برنامه های ادبی، همه
نویسندهگان، شاعران و اهل
قلم را سهم سازند .

در اعزام هیئات های ادبی
به خارج و در چاپ و نشر آثار
ادبی و استفاده از هرگونه
امتیاز باید نوبت و عدالت
را مراعات کند .
وقتی سخنهای وی به این
جاریسید از وی پرسیدم :
- درباره خود بگوید، برخورد
انجمن نویسندهگان با شما
چگونه است؟ باشتاب پاسخ داد:
- بسیاری با وجود یک من
عضو انجمن میباشم، با من هیچگونه
کمک و مساعدت نکرده است .
چند وقتی که من در انجمن کار
میکردم، اشخاص مسئول هیچگاه
نوشته مرا نخوانده، کسک
و اصلاح نکرده و چاپ و نشر نه نموده
اند، هر وقتی که من نوشته های
خود را به شخص مسوول داده ام
با پیشانی تشر و برخورد مایوس
کننده گفته است : قابل چاپ
نیست .

در حالیکه توقع من به حیت
یک نویسنده جوان و انم یک
نویسنده زن این بود که شخصی
مسئول انجمن که وظیفه اساسی
اش همین است با من یا پیشانی
باز و تشویق کننده برخورد
مینماید و از رهنمای های استادانه
اش در رخ نصیحت . مگر من

نوشتن ادامه دادم و ادماستانهای
انفردم و به چاپ رسانیدم و تصمیم
جدی دادم که اینکار را تا گه
زنده هستم ادامه بدهم و در جا -
معه ادبی کشور سهم باشم .
- میخواهم در اخیر این صحابه
- باره زندگی خصوصی شما چیزی
های بشنم .

توربیککی خندید و گفت :
اگر قصد از زنده گی خصوصی
دردهای درونی من باشد، یک
مقدار در آثار من منعکس شده
است . به عقین که خواننده دقیق
چیزهای از انهادری باید .
اگر قصد چیزهای بیرونی
و ظاهری باشد، چندین سال
پیش هنگامیکه دختر تازه جوانی
بودم خانواده ام مرا به شوهر
دادند، اکنون سه فرزند دارم . یک
پسر و دو دختر، فرزند ام همان
در مکتب میروند و خوشبختانه اول
نمره هستند . شوهر کارمند دولت
است . تقریباً دو سال قبل کار
رسمی را ترک کردم، فعلاً به حیت
یک زن خانه به انبیزی و جمع
و جاور مشغول استم و گاهی کسه
ازین کارها فارغ میشم، دست
به قلم میبم و چیزهایی را نقش
کافزها میکنم . از لیسه آریانا
فارغ شده ام و در شهر کابل،
زادگاه پدری ام، در یک خانواده
روشنفکر چشم به جهان گشودم
شروع کارم در مجله زنان افغانستان
بود . مدت یک و نیم سال در آنجا
به حیت خبرنگار کار میکردم، بعد
به حیت معاون مجله مذکور توظیف
گردیدم، مدت هم مسوول بخش
زنان و جوانان روزنامه انیس بودم .
ولی نسبت حادثه ترافیکی مجبور
به ترک وظیفه شدم . آخرین کار
رسمی ام در انجمن نویسندهگان
بود . خیلی توقع ها و امید ها از
انجمن داشتم ولی در آنجا حتی
یک جای ارام و یک میز تحریر برایم
میسر نند و یک کلمه هم از نسو -
پسندیدگی نیاموختم .

برای اینکه بیشتر ازین تحقیر
نشده و وقت ضایع نگردد، تا گیسو
رخستی بدون معاش گرفت و تقریباً
دو سال من شود که مصروفیت
رسمی نداهم .

انجمن رهنمای خانواده



ولاد تعالی شیریه شیرامست
بلند رفتن و نیات طفل و ماد ر میگرد
د جهت ایجاد فاصله بین
ولاد تعالی و تقویت بخشیدن و نیات
اطفال و مادران و تامین سلامت
انها و تقویه بنیه اقتصادی خانو -
اده تان میتوانید به نزد یکترسین
کلینیک انجمن رهنمای خانواد
محل زیست تان مراجعه نموده
وازدما تان که طور رایگان
عرضه میگردد مستفید گردید .

از پرنامه کورنی ژوند

در این روزها خوشم بامن بسیار مهربانی میکند، نمیدانم چه کنم بسیار بریشانم.
جواب: شما هم مهربانی کنید، تا او هم بریشان شود.

نطاق: نامه گرفتیم از برادر عزیز (ج. ل.):

جوانی استم ۲۰ ساله، دو سال می شود که با دختری دوست استم. هر دو میخواهیم با هم ازدواج کنیم، اما فامیل های ما راضی نیستند، نمیدانم چه کنیم، لطفاً مارا راهنمایی کنید.
جواب: بهترین راه حل اینست که با هم فرار کنید.

تعیینکننده: احمد (یادگار مینی)

نطاق: نامه داریم از برادر گرامی (ن. ک.):

جوانی استم ۲۴ ساله عاشق دختری ام که یک سال تفاوت سنی بین ما موجود است. هر قدر برایش نامه نوشتم، جوابش را نفرستاد، نمی دانم علتش چیست لطفاً مارا راهنمایی کنید.

جواب: شاید دوشیزه مورد علاقه تان بیسواد باشد، کوشش کنید با فرستادن نوا سه های تان وی را آگاه سازید.

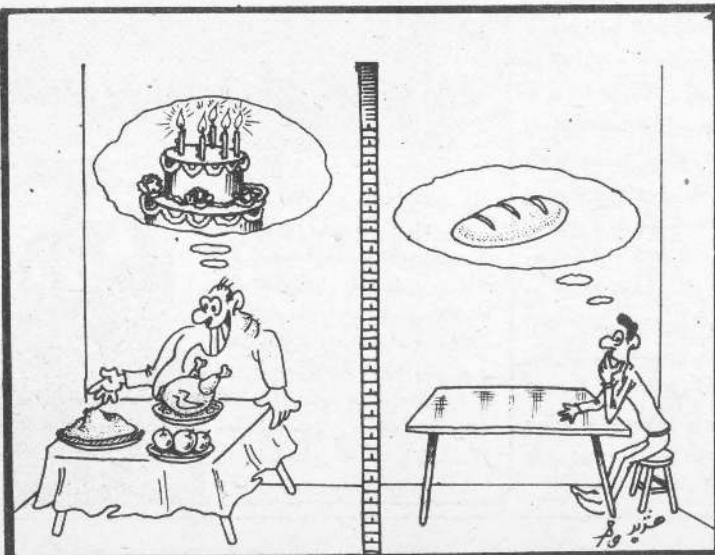
نطاق: نامه داریم از خواهر گرامی (غ. ع.):

خانمی استم ۲۰ ساله، باشو- هر دو خوشم یکجایزند کی میکنم.



گفتگوی دو تبیل

اولی: گفتی بچیش در یک سال چند دفعه حمام میکنی؟
دومی: وله میشه یک یا دو دفعه، و تو سال چند دفعه حمام میکنی؟
اولی: جاری یا پنج بار.
دومی: وله کت مایه استی ماهی.
ارسالی: محمد نادری



کجا بودی

موتری از ارتفاعی سقوط کرد. عدد ۵ کشته و عدد ۵ زخمی شدند. یکی از کسانی که زخمی شد، بود ناگهان شنید که کسی چیزهای در گوش او میگوید. وقتی خوب گوش داد، این حرف را شنید:

برخی از مرد، من نجات دهنده ۵ نواسم ۵ پنج سال پیش موقع افتیدن از اسپه چار- سال پیش در جنگ ویا اخر هفته گذشته از آتش سوزانی ترانجات دادم.

مرد زخمی در حالی که به زحمت از جای بلند میشد، باناله گفت:

ای نجات دهنده عزیز، پس شمس که من خواستم زن بگیرم، کجا بودی؟!

فرستنده: نبیله کوهستانی



مگس شناس

زن: چند مگس را کشتی؟
مرد: ۴ تا مذکر و ۱۲ تا مؤنث.
زن: از چه نوعی که مؤنث بودند؟
مرد: به خاطر این که پیش روی آینه نشسته بودند.
ارسالی: مسعود و شتیق

موقع مناسب

معلم - احمد بگن بهترین موقع
چیدن سبب ها چنی وقت است
احمد جواب داد : موقعی که
باقیان از باغ بیرون رفته باشند و
سگ او بسته باشد .

آدم پخته

در مجلس صحبت از آدم های
پخته بود ناگهان شخصی بلند
شد و گفت در تمام مملکت آدم سی
پخته تر از بد من یافت نمیشود ؟
گفتند دلیلی هم برای گفته
ات داری ؟ گفت چه دلیلی
محکمتر از این که بد من در مسافرت
به جنگل های افریقا بدست
قبیله آدم خوران اسپوشد و او را
در میان دیگ بزرگ پختند و خوب
ردند .

توگر جدید

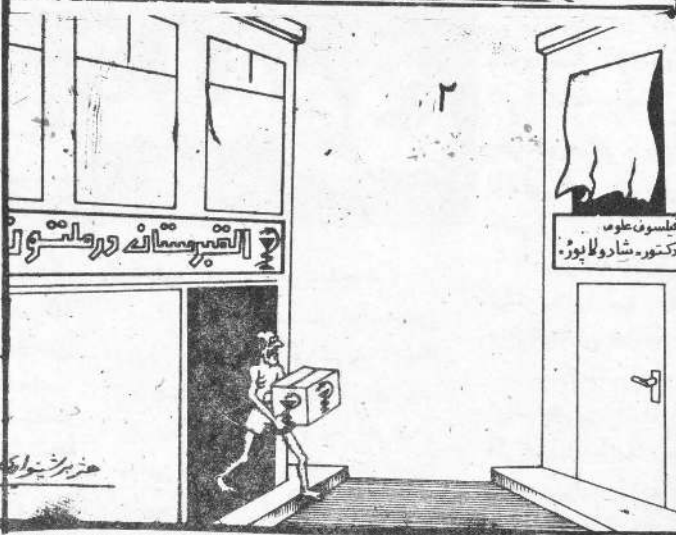
خانم به نوگر جدید شان گفت :
خوب گوش کن ماجای صبح را به
ساعت هفت صبح میخورم که اقا و
بچه ها به کارشان بعد از صبحانه
میروند .

نوگر - بسیار خوب خانم اگر من تا
ان ساعت بیدار نشدم جای صبح را
بجای من نوش جان کنید .

پاستخا قناعت بخش

- دختران برای چی به مکتب
میروند ؟
- برای نشان دادن کتابچه
خاطراتشان به یکدیگر .
- یک دختر مکتب باید چی صفات
رادار باشد ؟
- باید گلکسیون بوستکارتهای
و متن راداشته باشد و بداند
که مایکل جیکمن چند آهنگ
دارد .

- قهرمانان سرکس در افغانستان
به چه کسانی اطلاق میشود ؟
- به آنهایی که بالای یک پایسکل
بنج یا چهار نفر سوار میشوند .



وقتی مریض میشوید . نزد اکثر بزرگان و پولداران
از حق داران با استناد از این بول زنده گی کند . وقتی نسخه را گرفتند
فقدان به دو احوال بر رسید . پول دارانم برون ازید زیاد و آموزش
حق داران زنده گی کند . اما وقتی دروازه را گرفتند . از ان استناد
نکند . زیرا شاهم حق دارند . زنده گی کنید .

انتقاد منطقی

از مسخوره می پرسیدند چرا خورس وقت صبح بیدار میشود یک پای
خود را بلند میکند .
جواب داد : زیرا اگر هر دو پای خود را یک دم بالا بکند می افتد .
صالحه (موج) متعلم آمده فدیوی

عیادت

شخصی که کربود به عیادت یکی از دوستان خود میرفت در زمین راه
با خود خیال کرد حالاکه میروم اینجا پس از سلام و علیک و تعارف از او
می پرسم . حالتان چطور است ؟ خواهد گفت : امروز یک کسی به ترم
میگویم الحمد لله . می پرسم غذا چه میل کردید ؟ خواهد گفت : شور
بای رقیق یا فرفری خواهم گفت : نوش جانتان . می پرسم طیبیب تان
کیست . لابد یکی از دکتورها را اسم خواهد برد میگویم قد مشمارک
وقتی نزد میفرماید شروع کرد به بر سفتا . حالتان چطور
است ؟ گفت : خیلی بد . نزد یکست می پرسم . گفته الحمد لله . پرسید
غذا چه میل کردید ؟ گفت : زهر مار زدم گفته نوش جانتان . بالاخر
پرسید طیبیب تان کیست ؟ گفت عزیز امیل گفت : قد مشمارک
ارسانی بلقیس چندتا محصل بوهنسی علم طیبیبی

مرد خوشبخت

خبرنگار روزنامه ای برای تهیه
رپورتاژی در جاده ای با اشخاصی
که از دواج کرده بودند مصاحبه
میکرد . از مردی که حلقه از دواج
در دست داشت پرسید : ببخشید
آقا . آیا شما از خانه زننده گسی
خود راضی هستید ؟ مرد جواب داد :
البته . . . من پنجسال است که
از زننده گی خود رضایت کامل
دارم . . . در این صورت معلم میشود
که شما پنجسال است از دواج کرده
اید . مرد بلافاصله جواب داد : نه
جانم . . . پنجسال است که
زمن فوت کرده و من تنها زننده گسی
میگم .

دوستدار مجله : شفیق حسین فردافان تا میخورد

روزی پسری جوان مشروب و پ
نوشیده و مست به خانه آمد پدرش
با دیدن وضع پسر خود سخت
ناراحت شد و شروع به لگ و کوب
پسر خود نمود . وقتی مادرش از
موضوع باخبر شد . به شوهر خود گفت
به لگ کردن اصلاح نمی شود .
چرا لگ میکنی ؟ شوهر با عصبانیت
جواب داد : او زن توید اخلسه
نکن . این پسر امروز شراب خورد .
فردافان تا میخورد . پس فردا کولک
کولا میخورد . بازگی اصلاحش
میکنند .

فرستنده : بنامه نظری توخی

رودندان

اولی : با من جنگ نکن واگر نه
۴۳ ندانم رامیشکام .
دومی : دندان جمله ۳۲ دانه
است تو چطور ؟ ندانم مرا
می شکس ؟
اولی : بخاطریکه حتما ۲۰ دانه
دندان از من هم از بین
میرود .

فرستنده : عبد الجبار زبیری



مزایای تلفون

ترجمه واحد نظری :

مره نمی شناسین

ازخانه که برآمد در ریشی سره بی به تن داشت داخل خشک شویی شد بعد از چند دقیقه از آنجا برآمد اینبار در ریشی فولادی به تنش بود معلوم میشد که در ریشی قبلی رابه خشک شویی داده و در ریشی شسته شده را گرفته و در همانجا پوشیده است و آخراً - یان خرامان در جاده به راه افتاد آهنگی رابا اشپلاق ریزمه میگرد و فوغز پوتها پیشه گوش می رسید او بدین توجه به اشاره سرخ ترا - نیکی خواست جاده راهبوزنما شد ترافیک اشپلاق کرد اما واعتنایی به این اشپلاق نکرد ترافیک جوان هلاقند به وظیفه باز اشپلاق کرد حس ششم اش به برایش گفت که همشهری در رهاوی دیگری است با دو قدم به او خود رارسانه و گفت :

- اشاره سرخ نه دیدین
همشهری باد ریشی فولادی اشپلاق خود را قطع کرد و با فرور و بی اعتنایی خاص گفت : ((برو بی کارت))

ترافیک وظیفه خود را تحقیق شده یافت و با قهر گفت :

- لطفاً دلبره جریمه تاد بکبید همشهری تمعجب کرد :

- ای گاربه نقص تمام میشه
... تونمیدانی که مکی استم
- تذکره تا نرانسان بد مید

بقیه در صفحه ۲۹

- چون در فایه که باید به یک سلسله کارهای عاجل رسیدگی کم به بنا به جلسه آمده نمیتوان خواهش میکنم ، بعداً برایم تلفون کنید تا در مورد پسر صحت کنیم

چون فراموش کرده ام که تا ترم یعنی چی ، به رئیس این مرکز فرهنگی تلفون کرده بگویم :
- متاسفم ، که نخواهم توانست به تماشای نمایش بیایم . اگر زحمت نباشد موضوع آن را بطور مختصر برام بگوئید .

حالا دیگروزنه برداری راهم رها کرده ام .
تھا گوش تلفون را بر

چندی قبل به دکتور معالجم تلفون کردم :

- الوه دکتور فکر میکنم درین اواخر چاق شده ام . آیا امکان دارد که در همین لحظه توسط تلفون مرا معاینه کنید ؟ شنیده ام که در خارج اینکار مود شده است .

گوشم که در این اواخر زیاد حساس شده ، صدای ضربه بی را که در آن سرخط به گوش تلفون وارد شد شنید :

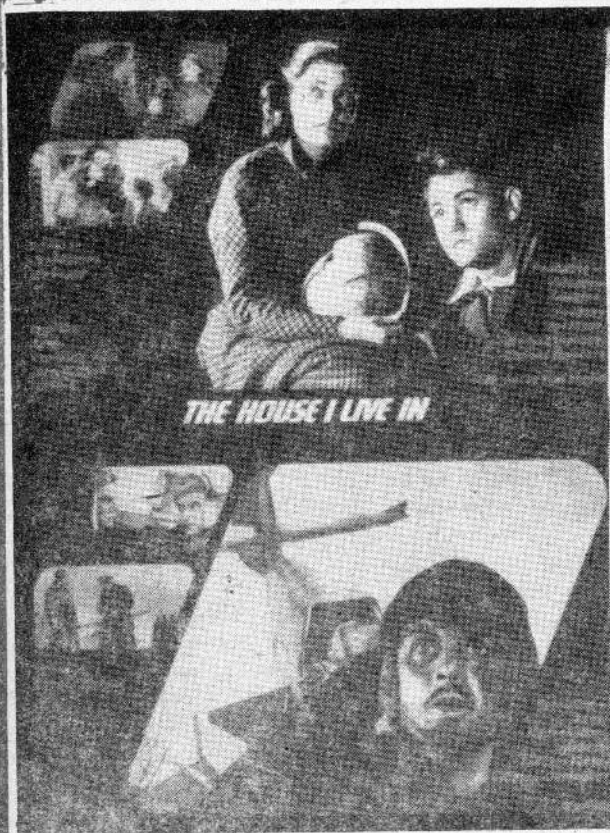
نهادم پرسرد کتورچی آمد که اینقدر صبانی است ؟ در حالی که او هم صباست مانند من راضی باشد که تلفون دارد .

ایا باید قاصد برایت بفرستم ؟
از زمانی که صاحب تلفون شده ام ، زنده گی ام به انصاف شجاعت دارد . وقتی دلم نمشود که به سرکار بروم ، به آمرسا تلفون میکنم یک بهانه دروین جاوم .
- رفیق آمره امروز به سرکار آمده نمیتوانم تلفون بی برای ترجمه تلفون خواهد آمد .
امرجواب میدهد :
- فرق نمیکند ، تشهش ندا باشند ، از این که اطلاع دایم شکر .
وقتی که باید به جلسه اولیای اطفال به مکتب بروم به نگران صفت تلفون میکنم :

حالا میتوانم بگویم که در زندگی موفق هستم . خانه ، موتور سیکل صلا کوچک داشتم ، ولی تلفون نداشتم . برای این که صاحب تلفون شوم مجبور بودم مدت زیادی انتظار بکشم . در ابتدا پایه های تلفون نبود . بعداً این ها الاخره هم شماره آزاد باحل شدن این معضلات حق دارم انشاید دیوانه شوم . تا زمانی که این وسیله مالی شخصی را نداشتم شدیداً احساس کمبود میکردم . دایره شناخت و معاشرت محدود بود . حتی نزدیک تهن دوستم نمیتوانست بکند :

- تلفون که نداری چگونه معنای هواسائل دوستت کم ؟





THE HOUSE I LIVE IN



جهانگیر دم در باره لنین از طریق موسفلم تهیه گردیده است. سالهای عبور و مرور ۴۰ (وقتی توپ ها به صد می آیند) الهه های شعر خاموشند ((این وجیزه قدیمی در سالهای جنگ کبیر میهنی ۱۹۴۱-۱۹۴۵ است. درست ثابت شد. فلسمازان شوروی به خوبی میدانستند که الهه های شعر آنها حسی نداشتند خاموش بمانند. از نخستین لحظه های جنگ، کارمندان سینما ((موسفلم)) با بصورت - سر باز و افسرد ر قوای مسلح و با سلاح هنرشان در مبارزه مشترک خلق شوروی بیوستند (۱۹۵۰) نفر شده بود به عن جبهه ترک کردند و یکصد و سی نفر آنها در جبهات جان خود را از دست دادند.

وقتی هیتلری هانزد یک ماسکور سیدند، ستد یوس بایست به آسیای مرکزی به شهر الماتسا انتقال داده بود. در اینجا پیرلز وقفه کوتاهی کار سینمای از سر گرفته شد. نخست فلم های کوتاه از مبارزه میهن پرستانه و بعد فلم های طولانی تهیه شد.

در میان فلم های ایس - سالها در باره مبارزه بخاطر آزادی و جنبش پارتیزانی که سراسر مناطق اشغال شده را فرا میگرفت، فلم های ((منشی کیت)) ((ناحوی جزی)) توسط ایوان - پیرف، ((بنام سرزمین مادری)) توسط پرو دوتکین ((تجاوز)) توسط ایوان رم و دیگر فلم ها قرار دارد. اما از فلم های این دهه که نتوانستند در جبهه و پشت جبهه موثر باشد میتوان از فلم ((ماشنگا)) نام برد.

سرگی ایز نیشتاین در الماتسا آغاز به فلیمبرداری فلم معروف خود ((ایوان مخوف)) کرد. فلیمی که عظمت، زیبایی و فاهیم آن و خصوص کشف تازه عنصر صوتی ((اورتیکال)) آن، تمام سینماگران جهان را به حیرت وامیداشت. متأسفانه این فلم ناتمام ماند.

در سال ۱۹۴۳ هنگامیکه دشمن به عقب نشینی آغاز کرد، موسفلم دوباره به ستد یوسهای بوتلیخاکه در سال متروک مانده بود، انتقال یافت. اینجا فلمساز دیگری تاریخ ((کوتوزوف)) توسط

قیه در صفحه (۸۶)

موسفلم در گذرگاه یک تاریخ بزرگ

در سالهای ۱۹۳۰ گفته میشد. اینک صدا وارد سینما شده است. عصر نوینی آغاز یافته است. پسرده شروع به موسیقی و آواز خوانسی میکند. امکانات برای تولید یک زانر ((نوع)) جدید سینمایی - موزیکال - فراهم گردیده است. گریگوری الکساندروف، بیسیس از ((میوی بویزا)) فلم های ((سرکس)) ((ولکا - ولکا)) و ((راه روشن)) را تهیه کرد. تلم این فلم ها با موزیک شاد مانده ایساک دونایفسکی زنده گسی می یافتند. کارهای بزرگ در عرصه کیدی هلی سینمای با کارهای ایوان پیرف، مشخص میشدند به گونه مثال از فلم ((تراکتور)) چیان)) میتوان نام برد. آثار

در سالهای ۱۹۳۰ گفته میشد. اینک صدا وارد سینما شده است. عصر نوینی آغاز یافته است. پسرده شروع به موسیقی و آواز خوانسی میکند. امکانات برای تولید یک زانر ((نوع)) جدید سینمایی - موزیکال - فراهم گردیده است. گریگوری الکساندروف، بیسیس از ((میوی بویزا)) فلم های ((سرکس)) ((ولکا - ولکا)) و ((راه روشن)) را تهیه کرد. تلم این فلم ها با موزیک شاد مانده ایساک دونایفسکی زنده گسی می یافتند. کارهای بزرگ در عرصه کیدی هلی سینمای با کارهای ایوان پیرف، مشخص میشدند به گونه مثال از فلم ((تراکتور)) چیان)) میتوان نام برد. آثار

در سالهای ۱۹۳۰ گفته میشد. اینک صدا وارد سینما شده است. عصر نوینی آغاز یافته است. پسرده شروع به موسیقی و آواز خوانسی میکند. امکانات برای تولید یک زانر ((نوع)) جدید سینمایی - موزیکال - فراهم گردیده است. گریگوری الکساندروف، بیسیس از ((میوی بویزا)) فلم های ((سرکس)) ((ولکا - ولکا)) و ((راه روشن)) را تهیه کرد. تلم این فلم ها با موزیک شاد مانده ایساک دونایفسکی زنده گسی می یافتند. کارهای بزرگ در عرصه کیدی هلی سینمای با کارهای ایوان پیرف، مشخص میشدند به گونه مثال از فلم ((تراکتور)) چیان)) میتوان نام برد. آثار

در سالهای ۱۹۳۰ گفته میشد. اینک صدا وارد سینما شده است. عصر نوینی آغاز یافته است. پسرده شروع به موسیقی و آواز خوانسی میکند. امکانات برای تولید یک زانر ((نوع)) جدید سینمایی - موزیکال - فراهم گردیده است. گریگوری الکساندروف، بیسیس از ((میوی بویزا)) فلم های ((سرکس)) ((ولکا - ولکا)) و ((راه روشن)) را تهیه کرد. تلم این فلم ها با موزیک شاد مانده ایساک دونایفسکی زنده گسی می یافتند. کارهای بزرگ در عرصه کیدی هلی سینمای با کارهای ایوان پیرف، مشخص میشدند به گونه مثال از فلم ((تراکتور)) چیان)) میتوان نام برد. آثار

از طریق همین فلم ها خود را به متابه هنر نیرومند با ظرفیت بیان مطلق ترین افکار تبارزادان این صر فقه یک شانس و تصادف نبود که نمایش فلم ((رزناو بو - تمکین)) بیروزی بزرگی را در سطح جهان نصیب شد. با وجود موانع سانسور، این فلم راه خود را در قلب تماشاگران کشورهای سرمایه داری باز کرد و به عامل فعال در مبارزه طبقاتی آن دوران بدل گردید.

((رزناو بو تمکین یک شاهکار هنر عالیست. هنری که از برای آن میتوان نفس آزادی و میدان ریم نوین زنده گی انسان را احساس کرد.)) این سخنان نویسنده فرانسوی هنری بار بوس است. اینگونه از برای هاتوسط بسیاری از معاصران ایز نیشتاین اظهار گردید.

((رزناو بو تمکین)) در نمایش جهانی فلم در باره (۱۹۲۶) مدال طلایی را کسب کرد. این نخستین جایزه ستدیوی موسفلم بود. در سال ۱۹۵۸ منتقدان برجسته و شناخته شده سینمای جهانی فلم ((رزناو بو تمکین))

را هنرین فلم همه زمانه ها و همه ملل، شناختند. در سپیده دم عصر صدا: ((الکساندروف روسیه نوینی را برای امریکا کشف کرد. قبل از ((رزناو بو تمکین)) امریکایی ها صرفاً روسیه داستایفسکی را می شناختند. حالا آنها میتوانند حرکت و انتقال برجسته روانی مردم را مشاهده کنند. مردم با شادی و نشاط میخندند.

این بیروزی بزرگی است. و میتواند بهتر از آتش فتنه و سخنرانی مردم را ترغیب کند.)) (جاری چاپلین)

اینگونه سخنان شاید در مورد اکثر فلم های هنری موسفلم

گل‌هایی که نباید...

((من خواستم عرواطف واحسانم ت درونی ام را به پلوسیه به مر- دم بازگوشم . وازده سال به اینسوسما به راه پوتون پوتون یاد داشته . و تا هنوز بازده آهنگ در آرشه های راه پوتون پوتون ثبت نموده ام که از ساخته های شادگار ، فرهاد دریا ، نیسازو الفت آهنگ می باشند))
وقتی از نواد رانزی سپیدم که خود فریبه که ام یک از آهنگهای پیشتر است - همه دل بسته است . او می آرزود - نگه کوتاهی گفت ؛
((با آنکه همه آهنگهایم را دوست دارم ، مگر آهنگ . مد لبرون پی مهری . میدانم نمیدانی به بیشتر مورد توجه من است))
اینکه چرا نواد جان رانزی بیشتر به لبر پی هم علاقه مند است . چیزی در این مورد آواز نشنیدم .
گویا چشم به راه مهریانی دلبر خود است .

من تکی کمی که ده سال و - یازده آهنگ . آنگونه که رسم بره آوازخوانان قرار دادی را می - تلویزیون است خیلی کم به نظر میرسد . نواد رانزی در این مورد خود را بر ابرایت بخشیده گفت ؛
((از این مدت ، چارسال و چند ماه آنرا سران بردم . و نتوانستم به کار آواز خوانی بهتر رسیده گسی نمایم))

در شمار سایر بخش های موسیقی شرقی ، یکی هم موسیقی غزل است که در ده های نزدیک گذشته رونق بهتری گرفته و علاقه مندان به بسیاری یافته است . در کشور های هند و پاکستان و پاکستان و هند و ایران ، هر دو پس از رنزد پگر بر شمار علاقه مندان و خواستاران این مکتب افزون میگردد و آواز خوانان جوان و تازه کار ، از این درجه سرپوشی می آرند . نواد رانزی یکی از دوستداران و سبب غزل است و میگوید ؛
((به موسیقی غزل و کلاسیک علاقه مندی ویژه ای دارم))
من به این گفته ، نواد رانزی کم بردم . زیرا اگر چنین است . پس چرا تا هنوز غزل نخوانده است . یا سخ او در مورد چنین است ؛

((از اینک بیشتر نه در محافل شاد و شهربان ، به آواز خوانی می بردم . و در وقت آن محفل ، موسیقی جاز را هنگامی جاز را بیشتر ترجیح میدهند . پس ما هم میخواهیم داشته باشیم برابری ذوق آنان باشند))
خواننده گان عزیز ! آیا شما نیز بر این نظر است ؟
آیا موسیقی ملی و میهنی خود مادر - برابر موسیقی غرب ، یا سخی ندارد . یا به اصطلاح ((کم آمده)) است ؟

آیا موسیقی شرقی فقط موسیقی غربی است ، و هیچ ضرب و صدای ندارد که جوابگوی دست افشانی های با یکی ها باشد ؟
این ما استم که خود را با فرهنگ بیگانه آلوده ساخته ایم ؟
نواد رانزی میگوید ؛ ((موسیقی ما همه چیز دارد . هم با سخگویی وجد و وسع و هم بر انگیزند هموا - طف واحساسات هم انگیزه است . اما من هم میدانم که چرا مردم ما اینک بدانند ، به ساز های بیگانه دست و پا می جنبانند))
وقتی از نواد رانزی پرسیم که چرا عده ای از آهنگهایم را در پرو تلویزیون از کیفیت خوب برخوردار نیستند . می گوید ؛ ((چون ثبت آهنگهای هر هنرمند در ماه ، قبلا قرار داد شده ، یعنی اینک یک هنرمند به اساس قرارداد قبلی باید ماهانه ، چند آهنگ ثبت نماید . پس از آهنگهای قرارداد ای چه برون می آید ، همچنان نوازنده گان نیز قرار دادی اند که چندان دل بسته گی ویژه ای به نواختن سازهایشان ندارند . جای - مساعد و خوب برای تمرین وجود ندارد . دستگاه ثبت خوب نیست و ۰۰۰ و دیگر اینکه خود آواز خوانان باید در مورد آهنگ خود وقت و کوشش نهایت به خرج دهند تا آهنگی را که ثبت و اجرا می نمایند کم از کم سزاوار شنیدن باشند))

یکی از نکاتی که باید روی آن انگشت گذاشت ، ((گاهی خوانی)) است . که در پی برای عده ای از آواز خوانان ، مجال اعتماد را گرفته است . تا آنجا که بعضی ها بدون اینکه کترین سواد در مورد آهنگ مورد نظر داشته باشند به - گاهی خوانی آن می بردند . وای بر حال آواز خوانان اولی اگر آنرا باز شنود ، نواد رانزی میگوید ؛
((گاهی خوانی تا جاییکه از اصل آهنگ به دور نماند ، بد نیست))
نواد رانزی آوازهای مرحوم استاد سر آهنگ و احمد ظاهر ، نواد دریا و نیز در شمار آواز خوانان هندی به مهدی حسن ، غلام علی و انوب جلوتا ، دل بسته گی ویژه ای دارد . در مورد موسیقی اینگونه نظر دارد ؛
((موسیقی روان آدم را آرام نگه میدارد))

از ت ترین آهنگهایی که نواد رانزی در دست یوهای را در یو ثبت نموده است ((بی گفتگو)) نام دارد .
و ما اکنون در مورد ((بی گفتگو)) گفتگو ندارم . آینه هادر - انتظار اند .

استعدادها ثروت ملی ما



سپیدم . وقتی نگاه به جوی امتداد یافته آب افتاد ، به نظر در پای آمده جهانی را سپراب خواهد کرد ، و آن آب جاری بود ، آری جاری و با حجم بیشتر به پیش می رفت .
با هم سلام کردیم . سپید محمد اعظم با صمیمیت بیشتر و بیشتر به من خیره شد ، دیگر احساس بیگانگی نمی کرد ، در حالی که دست در دست داده بود ، سوی اداره ، پوهنسی در حرکت شدیم و آنجا صحبت های باصوبولین و استادان داشتیم که اینک پیشکش میگردد .
محمد کاظم وطنپار رئیس پوهنسی روشن :

بنابر امریه ، وزیر صاحب تعلیم و تربیه ، ما سپید محمد اعظم را شامل موسسه خود ساختیم و فعلا ، او در یک دوره آماده گی پوهنسی ، تحت تد ریس استادان قرار دارد .
سپید محمد اعظم جان یک محصل بسیار د سپهین پند پیسر و استعداد است ، هیچوقت غیر حاضری نمیکند و یک لحظه هم ناوقت به درسش نمی آید .
اداره ، پوهنسی تمام امکانات خود را در خدمت این استعداد کشور قرار داده است . تمام استادان که به صورت اختصاصی سپید اعظم جان را تد ریس می نمایند ، با علاقه مندی فراوان درس شانرا پیش می برند .
دروس این کودک پنج ساله تحت یک پلان منظم پیش برده می شود و برای او زورنال مستقل ثبت اداره شده تا تمام برنامه آموزشی اش منظم تعقیب شده بتواند .
چون این کودک نظریه سن خوردش در مکتب هم درس می خواند ، ما تقاضا داریم که این کودک را در مکتب شامل صنف هشتم بسازند تا در آنجا وقتش ضایع نگردد . و امور پوهنسی را منظم تعقیب خواهیم کرد .

استاد عبدالرزاق امر د پیارمنت ریاضی پوهنسی روشن ؛
هر چند ، ما درس ریاضی و سیستماتیک از ابتدای ریاضی با سپید اعظم جان شروع کرده ایم ، ولی خاطره جالب من اینست که یک روز او را با خود در یکی از ساعات ریاضی به صنف سوم پوهنسی (صنف یازدهم) بردم .
هر چند موضوع درس مسله بهیشترفته ، انتگرال و توابع مربوط آن بود ، وقتی از صنف بر آمدیم و موضوع را از سپید اعظم جان سوال کردم ، تمام آنرا برایم تشریح نمود و کوچکترین اشتباهی هم نداشت .
دپلس انجنیر فرامرز کرهنیار ، استاد بیولوژی پوهنسی روشن :

استعداد ذهنی سپید اعظم جان فوق العاده است ، من - از بازگاه خداوند بزرگه برایش آینه ، خوب تمنای کنم .

نی برایش میدهند دیگره کسی بالای سابقه کار هنریشه حساب میکند زنه بالای استعداد و لیاقت او ؟
- گاهی هم تقدیر شده آید ؟
- بلی (۵) سال قبل جایزه اصلی کلتور را به دست آورده ام ، من یلوم افتخاری اتحادیه هنرمندان را - برایم داده اند . همچنان بدال صداقت ، بدال افتخار و بدال دوستی افغان - شروی رانییز نصیب شده ام .
- تازه نایجه رسیدت دارید ؟
- عنقریب در نمایشنامه (نامه نگار شاه) یک نقش کیدی خواهم داشت .
- پس اینطور (نامه نگار شاه) !
- بلی !
- پسر رفتن ملی که پرسشهایم خسته تان کرد .

((شغل گزول)) را نمایش میدادیم ازین برسیدند آید رلندن تحصیل کرده آید و یاد آمریکا ؟
من در جواب گفتم ، تحصیلات عالی من در شورویا زاریوده است .
- چه نکر میکنید در انتخاب نقش باید حساس بود ، و یا هر چه پیش آمده خوش آمد ؟
- گاهی شرحه پیش آمد و خوش آمد ، و زمانی هم باید نه تنها حساس بود بلکه باید دقیق هم بود .
بیا باید یک کمی عم از برابلم ها و مشکلات تان صحبت کنم ؛
- حق الترجمه روی کدام معیارها به هنریشه داده میشود .
- معیار ، معیار وجود ندارد ، چیزی که لایحه حکم میکند همانطور اجر - ات میشود . برای هنریشه تیاثر رنزد ۲۰۰ افغانی پرداخته میشود ولی شب اول نمایش ، هزار افغان -

مدت

باید گرفتیم . من می دیدم که او هنگام صحبت کردن مانند یلنگ میچرید و هنگامیکه اولین نقش خود را در داستانهای دنباله دار - را در یو حیثت ملک بازی کردم ، خیلی موفق بودم .
- شما همیشه در نقش های سپرده شده موفق بوده آید . میتوانم از تحصیلات هنری تان ببرسم ؟
- جراته ؛ در وقت در شروی -

بقیه از صفحه (۸۳)

مظفر علی

لباسهای فلورا (ما ری مک فادن)) در نیویارک یزاین کرده و کمپوز موزیک آن از ساخته های (رایچی سکاموتو) جاباتی، برنده جایزه اوسکار میباشند. به صورت علی باین نقیسه است که هم آمریکایی و هم جاباتی برای اجرای این وایفه مناسب نیستند.

((علی)) اینتلان بیرومون کار جاباتی رانکارگاه است. میگوید: ((از کار او شما به بحث اندرخواه. همه شد)) زمین انزاید: ((لگریه از زمین کسب شهرت و امتیازات را نمیتوان مجزا ساخت، با آنهم این امر کاملاً تجارت نیست. به علوهایی سایکولوژیکی نیز دارد. یک فرد هادی جاده های نیویورک به کارمن علاقه من گیرند. پس به خاطر جذب توجه آنها برای کارنام نامهای بزرگی را انتخاب می کند. به دست آوردن بیرونی از تجارت نیز مهم است، زیرا آینده کارفرم برآن دشوارر میشود. متفرعلی علاوه میکند: ((خوبیخانه یا بدیخانه بمن یک نفس هم هستم، بنا براین تصویرگری برام از درجه یک دارد. هرگاه چشم انداز مناسبت میسر نباشد، احساس راحت نیستیم. از همین جا مونی تلم ((زنی)) فد بر من انزاید. در این تلم که میری باارنص مسائل بازتاب می یابد که برای تلم باارنص متفرعلی سواغ شده نمیتواند.

هنگم تولد، داشتن دندان، چوتی موی، نم بودن استخوان های سر، گریه منحصر به فرد قابل توجه بود. همچنان از نظر روانی اوسپار کجنگاو، دقیق و جستجوگر است، حتی اگر دوشخص دیگر هم صحبت کنند و او آنجا باشد کاملاً به سخنان شان دقت می کند و متوجه است. درصطیه های معرفتی آن، حافظه اش بسیار قابل تامل است. قوه برداشتی و نگهداری مطالب و مهمتر از همه انتقال دوباره مسایل دروی بسیار قوی است و نکته قابل دقت مثلاً وقتی که اوسه سال داشت، روزی خانه شان رفتیم بودم و تا دوسال دیگر وی را هیچ دیده نتوانستم، چون به یکی از ولایات سفر کرده بودم، ولی بعد از گذشت دوسال، روزی که لباس محلی به تن داشتیم، ریش هم گذاشته و در یک کار غیر از رسمیات درسی، مصروف نقاشی یک تابلو بودم، با وی سر خوردیم باور کنید هر کس دیگری که میبود حتی حدس هم زده نمی توانست که من استم، همان ادم دوسال پیش، وی سید محمد اعظم جان به مجردی که به من نگاه کرد، با گزگز آرام و مو د ب که خاصه اش است گفت:

استاد شمس پلام! شما کجا بودید؟
برایش گفتم: چطور شناختی، مرا در کجا دیده بودی؟
او گفت: شما دوسال پیش خانه ما آمده بودید، آنروز می خواستم برای تان چای بزم اما در ترموز چای نمانده بود و دیگر این که همانروز شما برایم یک مجله هم تحفه آورده بودید.
و بدین ترتیب تمام جزئیات دیده از نخستین راکه حتی من فراموش کرده بودم، به یاد آورد.
خصوصیت دیگری اینست که دارای کرکتر بسیار هالی است، طوری که هنگام ختم درسش در بوهنسی، اگر در صحن مؤسسه کس باشد یا نباشد، او مثل بزرگان متین و استوار قدم بر میدارد. حرکات موزون و حساب شده دارد. و یکسرا استوار در دست میداشته باشد تا از بوهنسی خارج می شود.
هر چند استادان بوهنسی روشن گشتی های زیاد و زیاد ی درباره این کودک پنج ساله داشتند اما من بایست دیداری هم با امر مدرسه دار الحفظا کابل می داشتم.
بعد از گرفتن اجازه از استادان بوهنسی با آنها خداحافظی کرده، همراه با محترم سید محمد انبیا بدر کدوک پنج ساله رسید محمد اعظم سوی مدرسه که رزید یکی بوهنسی روشن قرار دارد، حرکت کردیم.
در جریان راه از سید انبیا پرسیدیم:
یک سوال که در پیروز فراموش شده، آنهم این که نگفتید اصلاً از کدام ولایت استید؟
بقیه در صفحه (۹۴)

مثلاً کتاب (ایکالوزی) راکه برای صنف پنجم بوهنسی (صنف شانزدهم) آماده ساخته ام، اوبه خوبی می خوانند به حافظه می سپارد و تحلیل میکند.
- ببخشید استاد، در صورتیکه چنین است و استاد ریاضی هم به آن اشاره کردند، پس چرا سید محمد اعظم جان را رسماً شامل صنف اول بوهنسی نساختم که یک دوره کوتاه آماده کسی بوهنسی را با وی شروع کرده اید؟
- بلی، حالا هم سید اعظم جان در بوهنسی شامل است و رسماً شامل است و به صراحت می گویم که او از عهده هر نوع درس در ناکولته ما بدر شده می تواند، ولی دوره کوتاه ماقبل ناکولته راکه اداره با وی آغاز کرده، نتیجه دلسوزی بی نهایت نسبت به وی بوده است.

این درست است که نوابغ مسایل را زود می گیرند و تحلیل می کنند، اما مسایل را حداقل یک بار باید مرور کرده باشند تا آنرا بتوانند ارزیابی و نتیجه گیری کند، در حالی که بنا بر مسئله سنسی، سید اعظم جان مثلاً توصیف دو مکتب شده است و او موضوعات در صنف ۲- ۱۲، مخصوصاً از صنف ۲- ۱۲ را مطالعه نکرده هر چند مطالعه آن برایش بسیار ساده و آسان است ولی بایست یکبار مرور کرد تا خلایق درسی از مکتب تا بوهنسی در وی وجود نداشته باشد، به این خاطر بود که ماسله را جدی گرفتیم، تا به سرعت مسایل درسی مکتب را یک بار با او مرور کنیم و بعداً بوهنسی که از اوست و سخن دیگری که در سر راکه فعلاً هم با او پیش می بریم، جزئی از پروگرام درسی است و او محاسب است. در اخیر می خواستم بگویم که امید وارم مقامات با صلاحیت در زمینه مسایل مادی و اقتصادی این کودک نیز توجه نمایند، زیرا وی در شرایط بسیار دشوار اقتصادی زنده می کند. من پیشنهاد می کنم که وزارت تعلیم و تربیه باید به طور فوری برای معاش ما نوار مقرر نماید و کمک های مادی دیگر هم انجام دهد.

و هم آرزو مندیم، ارگان های باصلاحیت دیگری خاطر تسد ارک یک سرینه برای نامیش کلم کنند تا او بتواند به تکرار بخواند و مطالعه نماید. زیرا او کودک هادی نبوده، بل کس است که در وی آثار نبوغ و وضاحت دیده می شود.
روانشناس ظاهر شمس استاد بوهنسی روان:
(من تست های دست داشته روانشناسی را برای تعیین درجه استعداد این کودک اجرا کردم. و بنا بر حالات پیش رو لوزیکی، نزدیکی و روانی سید اعظم جان، مشاهدات را انجام دادم. مثلاً از نگاه مطالعه بیولوژیکی، جسامت بسیار خسور د

میخواهید کودکان قات

بقیه از صفحه (۸۹)

است که عزیزستان در کشور ما سبب مرگ و میر بسیاری میگردد. این کار از احتراق ناقص نغان و دید مویتر ایجاد می شود. گذشته از آن، از سمومیت ناشی از نفت، فایاد، انقار می افتد. هم باید نام برد، چنانچه براید، نفت و ادا، شتن کود گان به استفرغ تنه ا وقتی مجاز بنداشته شده می تواند که در حال بیعونی نباشند. به درعین زمان آنتیفرانژی وارد ریه او شده، جیب دات انریه بسیار خطرناکی خواهد کرد.
در امارت در سرسیرامون دو مویع به لومات وجود ندارد که یکی سمومیت با بود رتد، و دیگری مددیم ندس با ما، این تیل دروی میباشد. بسیاری از ایدین خوش دارند که بر سر جام نادان کود، تان نشان به بدین آفتاب بود راس بد شده اس ازینکه این بود

کان، باد ارونهای مسکن شکل دیگر خطرناک آن است. همین در ایوانه، آبی که از وی یا حاسد سیت بیود دارد، داروهای سد حساسیت بوقت دیده میشود که بی احتیاطی در نگهداری آنها منن است باعث سمومیت اطفال گردد. در آخر از داروهای سد شاملکی هم باید نام برد. به ایما سیرکازگاه سبب سمومیت کودکان میگردد. در این مورد بیبیان تاناد ای تویسه، میباید به سر خاواد به یاد همیشه، این بوتل شربت ایبگان در اختیار نداشته باشد. این شربت تویه آبر بود براد بیخ شده و از عهده کود ک خان میسارد. طریق دیگر ایجاد استفرغ تحریک قشای مخاطسی دهن باندست است.
عامل دیگر سمومیت استنشام گازات از قبیل تاین موناو رساید

زیادی شده است. جلد اطفال هم محل خوبی برای جذب بعضی مواد است. از جمله ترکیبات جیوه بنابراین برای اطفال کود از حطوط غلیظ مرکب نرم استفاده نکند، زیرا مرکب بی اثر ترکیبات جیوه است و از راه جلد میتواند جذب شود. در اخیاریه اطفال داشت که اکثر مساحات اطفال از قصور والدین ناشی میشود و واقعیت ناراحت کننده تر این است که این حوادث قابل وقایه استند. در حالیکه مرگ به علت جمله قلبی، سبک و سرتان چندان قابل وقایه نیستند. بهر حال تا زمانی که والدین کود گان از وقایه حوادث ناگوار به اندازه کافی آگاهی ندارند، مساحات خاکی ادا خواهد داشت و عمر اقتصاد آن کماکان در حدود بیشتر از تملیارد دالر میباشند.

در دسترس مردم قرار نداشته. میباید بطور کلی میتوان ادا عا نمود که هر دارویی که در دواخانه منزل فراوان باشد احتمال سمومیت از آن بیشتر متصور میباید. تا بلینتای دیگری سبب سمومیت کود گان میگردد قرضی حایوی ترکیبات آهن است. این نوع سمومیت شدیدی تر و بدتر از نوع قبلی میباشد. آنتی بیوتیک های کیسولی هم ممکن است در مجرای تنفس کود بند مانده و سبب خفه شدن او گردد. سمومیت کود



د سهاره هفتي

خو وړځي د مخه د آواز مجلي دريمه گڼه لسه چايه واوړنه او په هغه کې يې د هماغې روانسي مياشتې، يانې د جزوا، او راتلونکي مياشتې، يانې د سرطان دراد يواوتلويزيون د خپرونو (تقسيم اوقات) خپورکړي و. حال دا چې مجله د همدغه کال د د لوي په مياشت کې د لوستونکو گوتونه ورغله اوس لوستونکي نه پوهيزي چې د خپرونو دغه معرفي دراتلونکي کال د سرطان د مياشتې (پيش بيني) ده، اوکه دروان کال د سرطان د مياشتې (پس بيني) ؟

که مخه هم په خپله مجله په دې هکله چوپه خوله يانې شوي ده، خود حالاتو گونکي اومبصرين په دې نظر دي چې دغه کار د مجلي د کارکوونکو يونونست دي. لکه چې د تير سرطان په مياشت کې د برينساوضه چندان ښه نه وه، اوامکان لري چې بيروليدونکو او اوريدونکو هغه وخت د نلويزيون او راد يوخپرونې نه وي اوريدلې. د دې لسه پاره چې خوک په دې برخه کې هم بې مالوماته يانې نه شي، نو دا لول (پس بيني) ضرور برينسي.

چې ديس بيني
چې ديس بيني

تر ټولو مهم

په رسمي دفترونو کې تر ټولو مهم د سهار حاضرې، د نيمې وروپي و د مازد يتر خصن ده.

محتکر

محتکر هغه د ناوړدي چې په دوه پښو حرکت کوي. طبيعت او مجاز يې د پروج دي او پيا سمان کې د ورپه ورو په ليد لوسره د پسر ژر متاثر کيزي. وچکالي، د لار و بنديدن او د بيو لور والي يوازيني مساعد محيط دي چې دغه د ناوړې خوي او خوشاله وي. دغه عذيب او غريب ژوندي موجود نردي حده حريم دي چې که خلور کونجه د نيا هم په خپلو زيرمو وزيات کړي، بيا يې هم سرگي نه مريزي.

اعلان

نطاق: د غيبي نيولو په زړه پوري لوبې.

نطاقه: هغه لوبې چې کلونه کلونه روانې دي، خود اتلوالی جام يې چانه دي تر لاسه کړي.

نطاق: دغه لوبې د سهار لسه شپو وچ وچخه د ماښام تر اوبجو پوري، بې له خنده روانې دي.

نطاقه: مينه وال کولاي شي چې هره ورځ د د غولوبونداره وکړي، او هم کولاي شي چې برخه پکې واخلي.

نطاق: نوسره وکړي او خانونه د سرو سونو تر ټولو نيز دي تم لخوا يونونه ورسوي.

نطاقه: د ټکنو بيه يوازي يو افغانسي.

هتي وال کتاب پلټون

پا سپورڅه ته وايي؟

(يا) په دري ژبه کې پښو ته وايي، او سپورت ادمان ته ويل کيږي. اوس نو بې له خندا ويلاي شو چې: يا سپورت يانې د پښو سپورت.

د ما مور پته

که کم مامور چايه کاروي، نو لومړي دي په کور او د وظيفې په مخاي کې وليدل شي. که چيرته په دغو دوه لخوا يونوکې نه و، نو حتما په داناوي، کيوونې مغازي او نيلوټا نك تر مخې ليکه کې ولاړوي. او که په دغو دري لخوا يونوکې هم نه و، نو هغه په ماموريت باندي هرومرو شک په کار دي.



JGMMO



د کچالو خیال



هغه وخت چې نري وریجی من په اتیا او غونډه کیلو په پنځلس افغانی وه، نو د یرومفلسانو او تنگ لاسو خلکو په دېلو وس ته درلود، نو د پلوه خای به یی ((خیال پلو)) نوش جان کاوه.

خواوس چې نري وریجی من په یونیم زراو غونډه کیلو په شیزسوه افغانی ده، نو ننخوا خواره مامو - رین او مفلسان نه یوازی داچی پلونه شی خورلای، بلکی خیال پلوم د دوی وچی او سپوری کولمسی نه شی هضمولای.

د دې له پاره چې دغه ډله خلک د ژوند وړخنی خړ وخرولای شی، نو ورته په کار ده چې د ((خیال پلو)) په خای خیال کچالو، خیال شلم، خیال کدو او خیال پیاوه نوش جان کړي.

اوس هغه خوک چې د بناریه لوړویوکی په خپله میاشتنی ننخوا د کچالو اخستلونوان هم نه لري، کولای شی چې د خیال کچالو په پخولو سره وچه او سپوره ډوډي ترکولمورسوي.

د ضرورت ورمواد: که چیرته د کورنی غړي پنځه تنه وي، نو یو کیلو خیال کچالو، یوه غوټه خیالی پیاز داچی تازه رومیان په مشکل پیدا کیزی نودوه قاشوقی وچ او خیالی رومیان، درې قاشوقی یا یوه خمخسی خیالی غوړی، مالگه د ضرورت په اندازه، داچی د لرگو اوسکرو بیبه ډیره لوړه ده، نوره خای یی یو

پایه خیالی ډیزلی شتوپ او وچه خیالی ډوډي چی هرڅومره خورلای شی.

د پخولو ډول: له خیالی مینه لوړوسته خیالی د یگ د خیالی شتوپ له پاسه کیزد ی او خیالی غوړی پکی سره کړي، که چې غوړی سره شون نو هغه خیالی پیاز چی مخکی له مخکی توتی شوي دي نسر هغی یوړی په غوړوکی سور کړی هغوی رنگ کلابی شی وریسی وچ او خیالی رومیان د دوه د نیکو له پاسه د پیازو سره یوځای سره کړي او بیا هغه خیالی کچالو چی په خیالی چاقوسین او غوڅ شوي دي، د یگ نه ورواچوي، له خوخله لرلو وروسته پنځه شیز خمشی اوبه هم پري ورواچوي، که چې دغه پورته کارونه په ترتیب سره ترسره شول، نو بیاد نیم ساعت له پاره انتظار وپاسی، خوشناسی په ذوق او اشنها برابر خیال کچالو یاخه شی.

د خیال کچالو له پخیدو وروسته خیالی د ستر-خوان وغوړوي او وچه خیالی ډوډي په مزه - مزه ورسره وخوري.

خودي ته مو پام وړی چې له خیال کچالو وروسته که چیرته دوه درې کیلو تازه خیالی میوه په خیال کی دروگرید، نو په خورلو یی سرته مه کوي، بلکه چې ډاکتران وایی چې: ((له ډوډي وروسته تازه میوه گټه لري))

د مدیر کوندل نوښتونه

خبريال: لطفاً ووايست چې دگرځنده پلورونکو او ترانیکو ترمنځ د پلي لاري په سرلانجه به څه وخت حل شي؟

مدیر کوندل: که څه هم دا مساله په بناروالی پوري هېڅ اړه نه لري خو بیا هم زه یوه طرحه لرم چې په یوه بیت کې یی خلاصه کوم:

((هر سر یی پیدا دي خپل خپل

کار لسه کسه))

خبريال: تاسو ته هم څرگند ده چې په بازار کې د مواد وپیه له کنترول و تلی ده، تاسو به دې - هکله کوم تجویز نیولی دي؟

مدیر کوندل: واوا... واوا... تاسو له ډیرې نېس مسالې سره تماس ونیو، باید زمانه اونوست په ډاگه شوي وای، هو... ما په دې برخه کې یو پیشنهاد وړاندې کړي دي.

چې متن یی داسی پیل کیزی: چې په رسد تفتیش څه کارونه شو څه ضرور چی ریاست ویدی تفتیش خبريال: تاسو وایاست چې ډوډي پخوونکی تر سخت کنترول

لاندې دي آیاد ا خبره سمه ده؟

مدیر کوندل: بیشت... موز د رام پوتلونیز یون له لاري د ا کار کوو، څوموز به خپله خان ډوډي پخوونکو ته هغه وخت ورسوچی ډوډي مویه کاروي، ځکه له دې متل سره سم:

((اول خان بیارام))

خبريال: مدیر صاحب دا متل داسی نه دي.

مدیر کوندل: اصل یی راته مالوم دي خورته یی تقلبی د رواخله دا ځکه چې په هرڅه کې تقلب رافلی، په متلونوکی... د اهم زمانو نیت دي.

خبريال: یوه وروستی نوښتونه د ملی بس په باب څه نظر لري؟

مدیر کوندل: تاسو هم عجیبی نوښتنی کوي د ا مساله به ما څه اړه لري، ملی بس ته ورشی او خپل خواب واخلي د ا متل دینه دي - اړیدلی چی وایی:

که دې خپل کار هم وړی، قلی اوسه، هو... دا باید هیزه کړی چی د ا متل هم زمانه نوښت جوړ شوي دي.

اوس که څه ویل نه لري او باید یی هم ونه لري دا ځکه چې زه نور خوابونه نه لرم، زه هم ځکه د بیو د تینگت په خاطر یوه ضروري غونډه لرو.

مرکه کوو کی ((خیالی))

گاز

از: ریدر ایچست چاپ لندن
مترجم: ستاره



• مواد مخدره قرآیدی بزرگ نسل جوان

• تجارب سوئدین این کشور پستگام

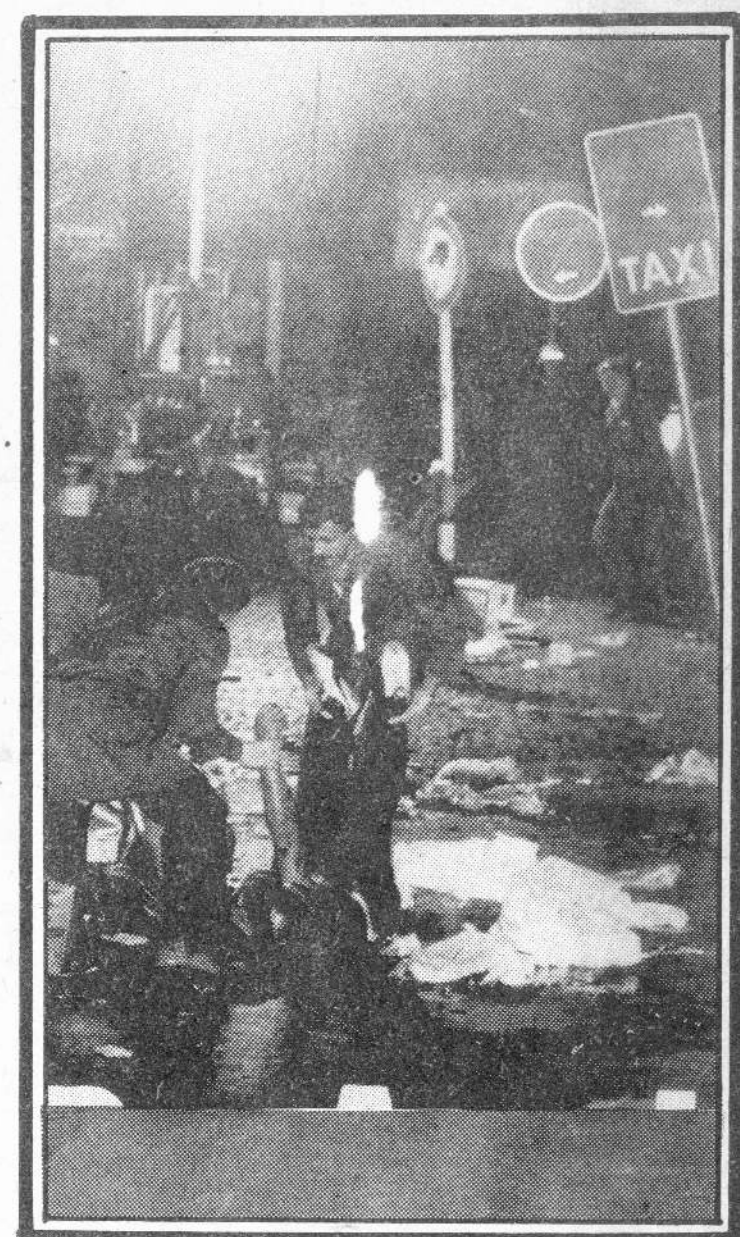
در عرصه مبارزه علیه مواد مخدره
برای جهان آموزنده است

اقدامات سهدن در راه مبارزه جهانی علیه مواد مخدره، از جمله تدابیر مؤثر و موفق در سطح جهانی است. برتانیها با داشتن حداقتر يك صلمون معتاد به مواد مخدره تاکنون نتوانسته جلوتأچاقبسران و دست اندرکاران این مواد را بگیرد. بنابراین تراهدی مواد مخدره خلاصتا مان نسل جوان، هنوزم در سرخط وقایع روزاست. سهدن که با پروابلیم های مشابه مواجه است، يك سلسله اقدامات تضر بخشی را سازمان داده و نتایج چشمگیری از آن بدست آورده است.

سهدن از روزگاران پشمن در معرض تهدید مواد مخدره قرار داشته است. چارراه (ماهها) سی سنگلم و چابیک جوانان مشترک در آن صرف دود کردن مواد مخدره اند، بعنوان چارراه (ماری جوانا) معروف گردیده است. در حوالی سال ۱۹۸۰ مرگ و میر ناشی از استعمال مقادیر زیاد مواد مخدره ربه افزایش گذاشت و طوییکه حتی وکلا و مستویولین تعقیب و مقادیر روز افزون کاتایز و امپتامین هارا برای استفاده شخصی خود نگهداری کرده و در جهت جلوگیری از آنها به اقدامات مؤثری متوسل نی گردیدند.

ولی مردم هادی سهدن ناگهانی متوجه خطر گردیده و تصمیم گرفتند که از آن جلوگیری کنند. دولت نیز سیاست عدم مداخله در امور تجارتي مواد مخدره را کنار گذاشت. از نهه دوم سال ۱۹۷۰ به اینطرف در تنلفات ناشی از مواد مخدره ۴۰ فیصد کاهش بعمل آمده است (در برتانیها این ارقام به ۴۰ فیصد افزایش یافته است).

تعداد نوجوانانیکه به مواد مخدره امتیاد دارند به نیمه هزارم به نیمه تلیل یافته است. در میان جوانان ۱۶ ساله و از جمله ۷ پسر یکفر و از جمله شش دختر یکی آن در اوائل سال ۱۹۷۰ به مواد مخدره معتاد بودند. اکنون صرف از جمله ۳۳ نفر یکی آن باقی مانده است. بقیه در صفحه (۱۰)



تدبیر خود که او هم از کارگردان بدل پرخونی داشته رفتیم و گفتم: - خوب شدی از کارش؟ مبدائی که بره نام کرد؟ حال چی باید کرد؟

هنکار قدیمی با چهره زنده و چشمهای بی قرار و انوسنگش در قاب صبر راست مسکم ایستاده بود. دستهایش را در پیشانی گره زده بود و هر اندازه بوی تسلط بر خشتن میکشید، بی نیاید بود و سر انجام سخنان ولحن کتاکم پیروزشد و قفل نهانش را - گشود. چنان به گری و تندوی به ابراز اندیشه هایش میرداخت که گویی تنها اوست که میتواند از همه کار برآید. برای این که آتش درین من و خودش را گرم روشن نگاهدارد، صبری زنده نقاشی میکرد و مرا به سختی به گرفتن انتقام برهانیکشت. اما ناامواری ها و دشواریهای نهادی سر راه بود. دوستم باید کوتاه و اندام چست و چالاک اقبال - صبر با راهبردی کسیده بود. با شور و سرارت نهاد پایین و بالا رفت و به شرح اندیشه هایش منی پرداخت و طبع او کسانیدن هنرمندان به دور ما - گسستن شهرزه کار تئاتر و کارگردانی بود. ولی هنوز مراقبات نتوانسته بود با خا - سود ماندیدم:

اگر دیواره مرا خواست، اگر از من پیشی طلبید؟ تصمیم در گزینش راهی که در پیش رو داشته برایم سخت دشوار بود. نماندم چند روزی منتظر بمانم تا با تئاتر و کارگردان بگلی قطع و بیهیتم و حتی تیشه راه جانش بردارم. انیساری جهات با تئاتر و کارگردان هنوز پیوند داشته و هنوز اهدم را بگلی ننهد. بودم یا از درود یاران آن خاطره های تلخ و شومین نهادی به خاطر داشته. هنوز به ام در آن جا - داشت. آیا میتوانستم از دیدار بگلی چشم بپوشم؟ آخر در خواب دیداری او جلوم بود. چطور میتوانستم دوران خوشی طلایی گذشته را فراموش کنم یا از آن - بگلی بگذرم؟ روزهای نهادی نزدیک تئاتر می آمدم. در گوشه خلوتی می نشستم. کیک میدادم. چهره ها را از دور جستجو میکردم. با سر روی پیچیده - کردار و تمیز میگفتم. سینه ام را از هوای آن - مانتاشتم. با چشماتم در دیوار و رگ رفته آن را - صمیمیدم. وقتی کمتین نشانی از لطف و آشنایی منی یافتم، و مینداختم که سراسر زنده گم مثل سایه لرزان و سرگردان در ختبان بیدکار دنیا بی معنی و بی قصد گذشته است. در این صورت صبری را که - دوستم کسیده بود و چیزهای را که ندیده بودم - تاثیر زهر آلودی داشت و انگارم را صمیم صفاقت ویرا بر میانیکشت تا هر طور شده انتقام را بستانم. کم کم این فکر تویی و تهنرت گشت و سرانجام سراسر وجودم را صخر ساخت.

دوستم هنوز سرگرم قدم زدن و نشوونگی بود. کار او زود در انکار و خالهایی بود که از سالهای - سال ز هنر را نمانده بودند. گاهی به کارمن میخندید. زمانی مرا ملامت میکرد. گاهی با من دلسواری داشت. گاهی برای سرگذشته ام انصاف میخورد و آن را هدر رفته مینداخت.

کم کم همه یاد بود ها به طرز انوسون ماندنی از من فاصله میگرفت. انگار زنده کی مستقی داشتند

حس میکردم که میان من و گذشته هایم دیوارهای بلند و ضخیمی قد بر انراشته اند. موجودی که تا دوسه روز پیش بودم دیگر نبودم. او کم - سرا نصفه من قادر به درک او نبودم. فکر میکردم سرو کارم به جاهایی کسیده که از آن به شدت تفسر داشتم.

سرانجام به سرم تریس را گشاند و گفتم: - باید کاری کنم که برای تئاتر نه هنرمندی باقی بماند و نه تماشاگری.

بخت و صورت منی سر پایم را فرار گزید... مدتی ساکت بودم. نماندم چیزی جواب دهم. در اول شرم و خجلت از سر و صورت صبراید. مدتی بیملک بودم. به تدریج خود را فراموش کردم. - آهسته آهسته چیزی در من شکست. هر چه در - گذشته داشتم دیگر به من تعلق نداشتند و خود را میان زمین و آسمان مینداختم. هر چه در آن - لحظه نتوانستم برآه گفتم. اما او درونی از همه چیزهای قدیمی روگردانم کرد. در هوای نیکو نفس میکشدم. به تدریج کعبه ای ز هنر را از زیر پای تازه انباشتم. سرانجام تصمیم گرفتم. یک تصمیم ترسناک و باور نکردنی.

با امداد هر روز از خانه می برآمدم و تا نزدیک شام سرگرم دید و باز دید با هنرمندان بودم. دشوار است که بتوانم همه کارهایی را که در آن زمان انجام میدادم شرح دهم. ساعتها گنگو بیست و شش سوزی ادا می نمودم. یکی راه دادن نقش مرکب - اجداد و صفاقت. دیگری خوشتر راه گزینش میباید. یکی دیگر مرا ترسید. نجات مینداختم.

خلاصه تا توانستم باغ سرخ و سبز به همه نشان دادم. یک ماه نگذشت که گویم و مخاطب و چند بازیگر دیگر را از این جا و آن جا هم بد راه کردم و - تئاتر تازه ما شکل گرفت.

شب و روز هر چه به دست می آمد - تگ، کلاه، پتلون، پوشاک زنانه و مردانه و همه آن چیزهایی را که برای نمایش صبر هلیس که خود خلق کرده بودم، و زخوره میکردم. شب ها تا نیمه شب در - مقابل آینه می ایستادم. - منک به چشم میزدم. کلاه و لنکی به سرم میگذاشتم. حرکتها و ژست هایم را اصلاح میکردم. صدام را بر روی صدام. گاهی به نظر خود را در قالب نقش جا میدادم. سرانجام یکی از تئاتر های شهر را اجاره گرفتم. روضه همه خوب بود. همه با جوش و خروش کار میکردند. بسیاری کار تازه، باب طبع شان بود. کم کم مردم هم رجوع میکردند. همه آینه بانام و نشانی را انتظار میکشیدم. آهسته آهسته تمهین پیش میرفت. وقتی بازیگران را بانام و تخلص صدا - میزدم همه تعجب میکردند. سالها بود که آنها - به جز امروزی چیزی را نشنیده بودند. در نتیجه با دلگرمی و از به دل بازی میکردند و کارها به خوبی پیش میرفت. اما مدتی نگذشت که گردن خاکی و سرسایها را سرسام ساخت. به جز یک اتاق خالی، اتاق دیگری وجود نداشت. هنرمندان همه در آن نمیگذاشتند و مسجور بودند که ساعتها در دلهیز انتظار کنند. بیگاری، گردن خاکی کم کم تاثیرش را بر صبر و صبر دیگر شور و شوق و نظم پیشین وجود نداشت.

ماتحت نمایش آغاز گشت. سالن پر از تماشاگران

بود. بیم واحد خاصی در چهره های هنرمندان موج میزد. صحنه طور لایق روشن نشده بود و فقط دیوارهای اتاق را نشان میداد. بازیگران به گنگو می پرداختند و سایه های شان به گوشه و کتار صحنه میخیزدند. میدهند. دراز و کوتاه. و از هم جدا میشدند. همه بازیگران در میان سایه های خود گم شده و جدایی شان از سایه ها دشوار شده بود. گاهی که به گنگو میرداختند، انگار هدیسان میگفتند. یا گابوسی را شرح میدادند. گاهی هرج و مرج و زمانی مکی طولانی و کشنده. سپس صدای خشن و مسکمانا هتجار و در دناک و لفظه بعد نهاد های دور رسا بر صحنه تسلط داشت. سرانجام نمایش کم کم نظم گرفت. حرکت آرام و منظم سایه ها شکل گرفت. نمایش روش ریاضت و به اندیشه قدسی مبدل گشت.

درست در همین لحظه مرد قد بلندی به صحنه یا گذشت. با مسجولگی تمام با صدای هم و شکم آهسته که خالی از هر گونه ترم و شفقت بود، گفت: - درد تئاتر و بازیگران اینها هستند. وقتی نظر انداختم خوش بود. کارگردان - سایه و از بر طرف کتبه چون مید جلوزید و در پهلوش چند بزغله ای، طرز ابرار با نفوذ و افراد صالح قرار داشتند. این صحنه منظره بی اندازه ما را ترساند. بگلی مانگم شده بودیم. غش و خورنیم نظم صحنه و مسائل بهم خورد. نمایش تعلیم شد. همه چنان تکان خوردند که گویی جهان بی از سراسر وجود شان گذشته است. من و دیوارها که در گوشه بی تشنه بودیم با تریس و نشانی از جای خستش بریدیم و در میان سبیل تماشاچیان کم وضب شدیم. لحظه های اولی سکوت مرگباری در سالن سایه - انگند. همه کج و صبران بودند. سپس مردم به درون صحنه دزدند و آدم میخوانست بیهیتم که در - اطراف صحنه چگونه سرهای جنیدند و دستها تکان میخوردند. سالن پر از هممه های توام با خشم بود. بازیگران، بیچاره بگلی خود را باخته بودند. وقتی جاور جنجال به اوج خود رسید چاره جز ترک محل نداشت.

دیواره فلاکت و بدبختی آغاز گردید. تمام زحمتهای به هدر رفت. بازیگران آواره و سرگردان شدند. وقتی یک هفته گذشته چهار پنج نفر آمدند. همه ساکت و خاموش بودند. دل شان نمیشد که با من بزنند. یکی در چند قدمی من ایستاد. از - خشم غنی انداخت و با صفاقت آن را لگد مال کرد. دیگری با چشمان نیز وضبناک با سینه جوش و تهنرت مرا میگوشت و هالسن فضاکی گفت: - سی یعنی چی حال دایم؟ با حوصله مندی گفتم: - چرا، چی شده؟ - چرا، نه منمسی؟ اگر کم مارا نخوری مرمم. - کجا میرود؟ - هر جایی که دل ما شد. - صبر کنید، یک هفته بعد دیواره کارها برآه میشود.

پس است دیگر صبر نمیتوانم. تا کی رنده ها بوج و همان تعی! مگر در این چند روز از احوال ما خبر داشتی؟

دست در جیبهایم بردم چند توت پاره را بایتم. همه را پیش با هایشان انداختم. دوسه نفر هجیم - بردند. وقتی پولهها تمام شدند، یکی صدا زد: - دست از سرما بردار. خدا حافظ ما رفتیم. بعد بدون این که حتی برای یک بار هم پشت سرشان را بنگرند، همه کم وضب شدند. دلم سرد گشت. مدت مدیدی ساکت و مگنم در اتاقم قد میزدم. صبر ها با چشمان ملو از انگار پیشان. مرا میگویند. با ز همی کد ام شان از من دفاع نکردند. دوشتر با چشمان ملامت بار به سوزنم پرداخته بودند. یکی صاف صوت کده رهش را گشاند. بود. آتش تا صبح و انگار تلخ و م انگیزی دست و پا میزد. انگار کم شده، ترسهای ناشناس بر از نهرگ، انگار معیب و باور - نکردنی، گابوسی زهر و ششمر هلنگ و ازدها و از کسه پشه ها، همه از سرنو جان میگرفتند. ماتحت سوال های زیادی ز هنر را پر کرد:

چرا چنین شد؟ چرا اشتباه کردم؟ کس کد ام فلفلی درین بود؟ ... از این انگاری پایان که به هیچ جایی نرسید خسته شده بودم. یک حالت بی اعتنایی و کجی مرا میخورد. دلم هیچ کاری نمیشد. سرم درد داشت. خواب نمیرد. ماتحت به سوی صبر متمم. هجیم بردم. به سرم آن را از دیوار کدم و تا نتوانستم - بالا بردم. همه شدت بر زمین کوبیدم. توت های شیشه و کاغذ های پاره، گوشه اتاق را پر کرد. صبر هنوز - لیخند شیطان را بر لب داشت.

با امداد آن روز در زمین جانمیدم راه رهایی و نجات میجستم. یاد آمد که دوستی در جای دوری دارم. روان دهکده او گردیدم. بی فکر بی آرا ده و آهسته، فاصله ها را میپوشیدم و نماندم که چه وقت برسم. دره تا یکی که زنده کی مرا فرا گرفته بود. راه میرفتم. نماندم که به جایی برسم یا نه رسم. دوستم به مردی بود با پشت برآمده و لنکی ریشه ریشه گردن با یک و بیطکی که گردن و خنخش را با شال بی رنگ و ریش میچید و تارهای ریش بهش دانه دانه قابل شمردن بود. حالت آرام و موقر داشت. در چشمان ژرف و نافذ و روشش هر کسی افتق - گشده و مراد و مطلق را میبانت.

پیر مرد چندان تروتی نداشت. چند تا بزگو سفید و تعدادی مرغ داشت، با یک جفت گاو و موزه ای که در آن گندم میکاشت. از صبح تا شب ضلالت آرامی نداشتند. زمین را قلمه میکرد. از کسندانش مواظبت میکرد. آدمی بود سختگیر، زحمتکش و مقاصد بود. او در روز اول مرا با خود به سوی گله و قفسه مرفهانش - برد.

ابرها به تدریج پراکنده میگردد. باد آهسته آهسته آرام میگردد. به بر بالایی قله ها میمانند. بود. سبزه و طلفی وجود نداشت. موشهای آبیست به قدری ضعیف شده بودند که به آنها نمیشد نگاه کرد. دیر باز بود بیماری وضعف آنها را از اینا مانند خت اگر هم نمی مردند، دیگر نه پیشی میداشتند و ضسه گوشتی.

بره های بی مادر کنی را نداشتند که ششمر بدهند. موشها نمیکشند که بره های بیگانه به آنها نزدیک شوند. شاخ و لگد میزدند. گاه گاهی بره های سرگردان و گرسنه و تشنه نبردست

یا ها گویم مانند. با به دنبال مانهیدند. با چشمها و نگاه های تضرع آمیزی سرخ گشده شان را میگردند. دوستم چیزی نمیکشت یا میگفت ولی من نمی شنیدم. با قادر به درک آن نبودم. وقتی کسی بیشتر رفتیم همه نزدیک قفس مرقان رسیدیم. شویس - صبری را دیدم. مرقان دم کده بی یکدیگر میدهند. سراسیمه، هراسان و قدت کدکن خود را به دور - دیواره، سیمها و چیزهای قفس میگویند. هر مرضی تلاش برای نجات جانش داشت. فرصت دانه خوردن، تخم گذاشتن و از آن دادن نبود. بسیاری لبوانه وار و صیانه به زخم یکدیگر چشم دوخته بودند و ندانم در پی طعمه و شکار بودند. نولهها و سر و صورت شان خونین بود. از پشت برهنه و زخمی چند سرخ قطره قطره خون بر زمین فرو میچکید. اینم، از قفس رخت برهنه بود. راه گزینی هم وجود نداشت. در هر گوشه، چند تنی بی حال بی رقی منتظر بودند. گاه گاهی پرها و بال ها لرزش میسوزی داشتند. پاهای کیده میبندند و سرانجام بی سر و صدا همه چیز خاچه میبندند و در پشت زخمی و - دیده و همان خون دله شده، بر کوههای نهادی میلهیدند.

دوستم نگاه مضطربش را به سهم گشاند. همه لمن اندیشناکی گفت: - می بینی گوشت یکدیگر را میخورند؟ این کار شکن بد دارد.

هنوز مکن العمل واضحی نشان نداده بودم که دوستم مهابه کونان در میان قفسه مرقان خود را انگند و در حالی که مرا به کمک میطلبید، گفت: - چرا ایستاده ای؟ نگذار گوشت یکدیگر را بخورند. نشانه بدبختی و فلاکت است.

هر دو دست به کار شدیم. با دشواری مرقان را از هم دیگر جدا ساختیم. دوستم رنگ و رویش بسیار بد و چهره اش بیپیده رنگ می نمود. انگار شرف داشت. بهرخت و اقبال خود لعنت و نفرین میفرستاد. به زمین و زبان نقش و دشنام میداد. دلش میخواست با جوب و لگد به جان مرقان ساده بیفتد. من هم حال چندانی نداشت. دامن را لگه های خونین فرا گرفته بود. هر قدر میکشیدم از من - نیروی و دامنه آن وسع و وسیعتر میگفت.

در حالتی خوابگونه میخندم که تئاتر ما به شکل قفس بزگی درآمده است. همه جا پر از مرقان کوچک و بزرگ است. تعدادی با پرها صبح شده و لرزان به هر سو میگردند و بیخواب اند. چند تنی به جان هم دیگر افتاده و سر و صورت شان خونین است. من و کارگردان هم مرقانی بی چشم نیستیم. مرقانی که یکدیگر را با آرزو خشم تمام میخوریم. لیا نصیبیم. پیر مرد کار قفس ایستاده و چهره رقت انگیزی میکند.

این کار شکن بد دارد. ... فم گنگی در درونم زناه کید و آهسته آهسته جایش را مرق سرد و سوزانی گرفت. آنچه در قفسه مرقان دیده بودم، پرده سباهی از شرم و خجلت جلو چشماتم میکید. از انگار قبلیم دلم بهم میخورد. میکشیدم آنها را از خود برانم. آهسته آهسته بخهای دلم آب میشد. به نظرم می آمد که تا این - موقع خود را نشناخته بودم. به جای دنیا و روشن و صقیقی تا یکی شب در ز هنر حکمفرمای داشتم -

است. گابوسی که با چنگال تویی و توش گهم را - میفرشد. به تدریج ست و ناتوان میگردد و سوز آرایش را میچشمم که از چند سال پیش به این سو میجستم اما نماندم.

ندانستم چطور با دوستم خدا حافظی کردم. ناگهان حس کردم که چالاکتر و میگردم. ام، حس میکردم که از چند های زنده کی رسه ام.

دیواره راه شهر را در پیش گرفتم. وقتی به دیواره تئاتر اولی پا گذاشتم، در نزدیکی دیوارها گردان بامن قابل شد. او هم حال چندانی نداشت. شکسته و زخمی به نظر میرسید. لحظات اولی پاکندی و تلخی گذشت. هر چه میکشیدم چیزی در درون ما مانع میشد.

با حتر رسیدیم. یا کسی بود که درخواست ما به هم دیگر برسم. کارگردان هنوز سو ظن داشت و با بدگمانی و تردید مرا میگوشت. کم کم دیوار کفنه درز برداشت. با چشمهای سرزش بارش این که گناهان پیش نا پذیر از هر دیو ماسر زده باشد. دیگر را میگویند. ناگهان دیدم که گوته های نور فرشته او کم شکست. هر دو نفس راحتی کشیدم و دست - دیگر را نشردیم. شانه های ما سبک گشت ولی هنوز بازگرای از اندوه را بر دوش میگردیم.

مرد نمی شناسد...

بقیه از صفحه (۱۸)

همشهری دست به جیب برد. تمام جیبها را دید. متوجه شد که تمام کارتها، اسناد، حتی یکس جیبی اش را در دوشی سر به بی فراموش کرده. قیافه اش رنگ های مختلف و حالات مختلف به خود گرفت. با صدای ملایم، لازم بود که اعتراف کند. ترانیه با اشاره رؤیت ترسناکی، گفت: - پس لطفاً به اداره ما برن. ایا تمجب بیشتر گفت: - توحی نداری، تو میدانی که به کی است. در میانویت خواهیم دانست، بغیر این حرکت کنن.

صبر کن، به سلاوی پانا پوتوف است. در دقت و ولوس با بگوشین. خواهش میکنم. این ترانیه د پگرمی تواند حرف مرا تایید کن و پیش راه طرف مردی که در این - شان جمع شده بودند. کرد و ادامه داد: - بر سر اینا بزنند این ترانیه که در فکر گرفت. خدا میداند که کی است. هر کس خود به یک کسی معرفی میکند. ولی باز هم مردم جمع شده را بر رسید. کسی از شما را میشناسد؟ هیچ جواب شنیده نشد.

هیچکس جواب نداد. همه چپ بودند و بی تفاوت نگاه میکردند. حتی میخواستند که پشت کار خود بروند.

آدم با دریش فولادی خود را واقعا خجالت زده بآنت. کی گفت که مره نمی شناسه. به سلاوی پانا پوتوف بیف استم و کجکل انتخابی شما، همه شما بر منه رای دادین. چطور میرو نمی شناسین.



ورزش

اختصاصی فوتبال

نخستین مسابقات جام جهانی فوتبال

— نخستین بار مسابقات جام جهانی فوتبال در سال ۱۹۳۰ در یوروگوا برگزار شد.
 — ((پلی)) یگانه فوتبالست است که سه بار مقام قهرمانی جهان رسیده است.
 — کارناجال دروازه بان تیم فوتبال مکزیکو در (۵) جام جهانی اشتراک نموده است.
 — پله ، سیلر آلمان ، وولف سلو زمودا از پولند هر کدام اند چار جام جهانی اشتراک نموده اند

بزرگترین مسابقات

— بزرگترین مسابقات جام جهانی — هنگری ۸ — آلمان فدرال ۳ در جام جهانی ۱۹۵۴
 — هنگری ۱۰ — السلوادور (۱) در جام جهانی ۱۹۸۲



— ۹۰۰ مین گول توسط یازالک از آرژانتین در سال ۱۹۲۴
 — ۱۰۰۰ مین گول توسط رابسی انسن برینگ از هلند در سال ۱۹۲۸
 — ۱۱۰۰ مین گول توسط باله — چه از شوروی در سال ۱۹۸۲
 — ۱۲۰۰ مین گول توسط پاپین از فرانسه در سال ۱۹۸۶

جام جهانی فوتبال و گمنامه های از این جا و آن جا

۱۳۰۰ مین گول — بهترین و زیباترین گول جام جهانی ۱۹۸۶ توسط ((مانهل — نگره)) فوتبالست مکزیکوی در — سابقه 'مکزیکو — بلغاریا — سار — ضربه' قوی پای چپ به شمر رسید.
 — پایه شمر رسانیدن گول چار خوش در سابقه هسپانیه ، دتعار در ۱۹۸۶ بوتراگینو مهاجم تیم فوتبال هسپانیا نام خوش را ثبت تاریخ نمود . زیوا گول وی ۱۳۰۰ — مین گول جام جهانی به شمار میرود.
 — ۱۰۰ مین گول — توسط چانسن از سویدن در سال ۱۹۳۴

— ۲۰۰ مین گول توسط واتر مرون از سویدن در سال ۱۹۳۸
 — ۳۰۰ مین گول توسط شیکو از برازیل در سال ۱۹۵۰
 — ۴۰۰ مین گول توسط لیفتراز ترکیه در سال ۱۹۵۴
 — ۵۰۰ مین گول توسط ران از — آلمان فدرال در سال ۱۹۵۴
 — ۶۰۰ مین گول توسط پر — کوچ از یوگوسلاوا در سال ۱۹۶۲
 — ۷۰۰ مین گول توسط بامسی چارلتون از انگلستان در سال ۱۹۶۶
 — ۸۰۰ مین گول توسط جرزینهو از برازیل در سال ۱۹۷۰



خورد سالترین و مسین ترین تماشاگر جام جهانی یگانه بازیکن

— خورد سال ترین تماشاگر جام جهانی ۱۹۸۶ مکزیکویك طفلس ۱۲ روزه مکزیکوئی بود که مادرش او را در سابقه 'مکزیکو — بلغاریا با خود آورده بود .
 — مسن ترین تماشاگر جام جهانی ۱۹۸۶ مکزیکو پرمرد ۹۸ ساله * مکزیکوی بود که برای تماشا سابقه مکزیکو — آلمان فدرال — آمده بود .

— جف هرست از تیم ملی فوتبال انگلستان تنها بازیکن در طول تاریخ جام جهانی است که در سابقه 'فایئل جام سه گول رابه شمرسانیده است .

یگانه کشور

— برازیل یگانه کشوریست که در ۱۲ جام جهانی اشتراک نموده است .



صاحبه : حسينا

راه طولانی که یک ورزشکار می پیماید

همایون یوسف کارگریکی از -
چهره های شناخته شده تیم
فوتبال و عضو تیم منتخب کشور
پرسش های باخبرنگار سپاهون چنین
پاسخ ها ارائه کرد :

س - در کدام سال به ورزش دل
خواهتان یعنی فوتبال
رو آوردید ؟
ج - از او آن کودکی علاقمند ورزش
بودم . بخصوص به ورزش
فوتبال و سکی سخت دلبنسند
داشتم ، همان بود که در دوره
مکتب عضویت تیم لیسه خود
را کسب نموده و از آن طریق
در مسابقات جوانان و نوجوانان
شرکت می یافتم و
زمانیکه عضو تیم لیسه حبیبیه
بودم ، همه ساله تیم مادر -
میان لیسه ها ، قهرمان فوتبال
بود .

س - مشق اصلی تان درین راه کی
بود ؟
ج - مشق اصلی ام خانواده ام -
بوده ، زیرا اقربا
اکثریت اعضای فایبل ما ورزش
کار بوده و چهره های -
شناخته شده ورزشی اند
و از طریق کلب اتفاق که یکی
از جمله کلب های آزاد ورزش
در کشور است و به همکاری
اعضای فایبل ایجاد گردیده
بود که در آن کلب رشته های
فوتبال ، والیبال و سکی فعالیت
مینمود و بهترین استعداد
های ورزشی از همین کلب به
جامعه تقدیم و اکثریت آنها

اعضای تیم منتخب نیز بوده اند
شرایط مساعد ، امکانات بهتر
وسایل و تریبون ورزشی نیز
میتواند باعث شوق ورزشکار
گردد چنانچه شوق تهنسرو
ورزیده کلب ما محمدریفیق
محمودی دربرویش استعداد
های ورزشی نقش اساس داشته
که افتخارات انزونی از باعث
تلاش های نامبرده تهیه کلب
گردیده است .

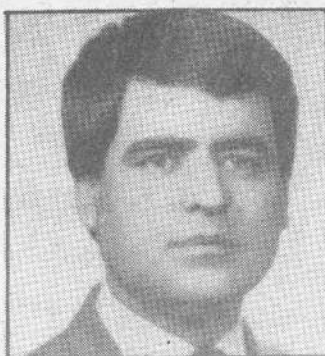
س - گذشته از ورزش فوتبال چی
در وقت های دیگری دارید ؟
ج - شغل آزاد دارم .
س - از کدام سال عضویت تیم منتخب
ملی را کلبی نموده اید ؟
ج - در سال ۱۳۵۶ عضو تیم
جوانان و در سال ۱۳۵۷ عضویت
تیم ملی فوتبال کشور را کسب -
نمودم که تا اکنون عضویت آنرا
دارم .
س - بجز از عضویت تیم ملی به
شکل آزاد ، در کدام تیم های بازی
نموده اید ؟

ج - عضو تیم فوتبال کلب
اتفاق نیز بودم ، زمانیکه
محل پوهنتون کابل شدم مدت
چارسال کپتان تیم فوتبال -
پوهنتون کابل بودم ، که درین
دوره خاطرات بسیار خوش و دل -
چسبی دارم و همچنان درین -
مدت تیم پوهنتون کابل ، همه
ساله در سکو قهرمانی قرار
میگرفت و از طرف مقامات
پوهنتون کابل تحایف ، مدال
ها و تقدیرنامه های زیادی نیز
برایم اعطا گردیده است ، و
در سال ۱۳۶۱ بحث بهترین
محل ورزشکار از طرف ریاست
پوهنتون کابل شناخته شدم . بعد
از فراغت از پوهنتون ، به خدمت
سربازی رفتم ، مدت چارسال راه
حجت سرباز در کلب سپورتی ارد و
سپورتی نمودم . در تیم ارد و واقعا
نظم و دیسپلین ورزشی خاصی وجود
داشته و باعث پیشرفت های
شایان ورزشی میگردد .
س - چند بار بخارج از کشور

سفر نموده اید ؟
ج - بیشتر از ۱۵ بار به جمهوری
های مختلف اتحاد شوروی ، دو
بار در مسابقات آسیایی ، به بنگله
دیش ، یک بار به مسابقات آسیایی
منعقده چین ، یک مرتبه به
کویت و همچنان نظر به قرارداد -
های کلتوری که بین افغانستان
و دیگر کشورهای خارجی عقد گردیده
است جهت مسابقات دوستانه
به کشورهای آلمان دموکراتیک
چکسلواکیا و هند سفر نموده ام که
درین مسابقات نتایج و تجارب خوبی
کسب کرده ام .
س - از این سفرهای رهتوشه هایی
به کشور خود آورده اید ؟
ج - مسابقات آسیایی که در سال
۱۳۵۷ در بنگله دیش بین ۱۷ کشور
آسیایی صورت گرفت ، تیم فوتبال
افغانستان مقام چارم را حاصل
و بدور نهایی این مسابقات راه -
یافت .
در مسابقاتی که در سال ۱۳۶۳
در چین دایر گردید ، در مقابل
بثیه در صفحه (۸۳)

حالا که پرسیدید پس بخوانید!

فوت زلی باغ میدهد .



آرزوی پیرزاد از کاره ۲ و ۳ پیرزاد :

س - چرا ظفر شامل در تلویزیون آهنگ جدید نمی خواند آیا از هنرموسیقی دست کشیده است ؟
ج - خویش میگوید آداه میدهیم .
س - آیا تینوس نامزد شده است با کسی ؟
ج - با نامزدش .

ماهیه صفت متعلم لیسه ملالی :

س - آیا درست است که ظفر شامل تاجو رنگ موسیقی میباشد ؟
ج - به صاحبه * ظفر قی قمل مراجعه کنید .

خاطره همایون پیرزاد از خیرخانه مینه :

س - چرا بعضی از هنرمندان با هنگام لیسه آهنگ های شان در پیش گفته نیاز گل ها را پیرس می سازند، علت را واضح بسانید .
ج - چون وارخطا میشوند .
س - شهروان هنرمند سابقه دار کجاست - زنده است یا اینکه خدانا خواسته ...
ج - شکر زنده است ، حالا پیشه تیکه داری را اختیار نموده است .

س - وهاب شادان چرا در تلویزیون ظاهر نمیشود .
ج - میگویند جائیکه سنگ است در پای لنگ است .
روی یخک موازنه خود را از دست داد ، با تاسف یک پایش شکست و حالا با دو گوش و دو چشم رادیو را می شنود و تلویزیون را نمی بیند .

فهرده نیازی و محمد یحیی نیازی :

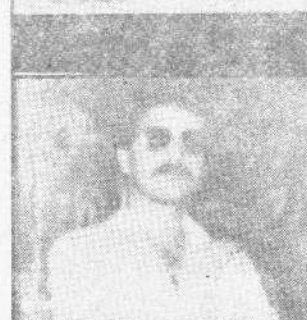
س - آیا آوازخوان عزیز و محترم ساربان صحت خود را باز یافته ؟

ج - با تاسف تا هنوز در بیمارستان بستری قرار دارند .

س - چرا از یفتلی متعلم صنف دهم لیسه مهم :

س - چرا درین روزها هیچ کوس از گروه باران در - تلویزیون به نشر نمیرسد .

ج - زیرا درین روزها روزهای برف است



س - چرا در برنامه های تلویزیون تنوع و نوآوری دیده نمیشود ؟

ج - به خاطر آنکه حالا مردم با همین برنامه ها عادت کرده اند و تنوع عادت موجب مرض است .

س - علت ازدواج نکردن محترم عزیزالله هدف هنسر پیشه تیاتر چیست آیا دختر مورد نقوش را پیدا نکرد ؟

ج - پیدا کرد اما وقتیکه آقای هدف را دید جایجا سکنه نموده بیچاره (هدف)

س - اگر امکان داشته باشد با محترم سلام سنگس هنر پیشه سینما صاحبه نماشید .

ج - اینبار که به سانش رفتیم حتما صاحبه ای - ترتیب خواهیم داد .

از طرف آصفه صدیقیار امید متعلم صنف دهم لیسه عایشه درانی :

س - آرزوی من که هنرمند خوب کشور فرهاد دریا با تلویزیون خدا حافظی گرفت چرا دروازه های تلویزیون و رادیو برای همیشه به روی فرهاد دریا بسته شده .

ج - دروازه رادیو تلویزیون به روی فرهاد بسته نبوده ، نیست و تا حاییکه ما میدانیم مفتی - یگان بار در دهلیزهای تلویزیون قدم میزنند .

س - بایقرا غیر از اینکه گوینده پروگرام آینه است دیگر چه صروفیت دارد ؟

ج - مشعل است .

س - چرا پارچه های تشلی مرزاقلم به تلویزیون ثبت نمیشود ؟

ج - در یکی از صاحبه هایش با سهاون این مساله را کاملا توضیح نموده است .

اللہ رحمت نبرد محصل سال اول پوهنخی انجنیری - ج - :

س - مجله سهاون یعنی خبرنگار مجله ، سری در - موسسات نظامی نمیشوند .

ج - در شماره گذشته این کار را کرده اند .

س - چرا قیمت مجله سهاون در هر شماره که جدید از چاپ میزاید ، به کیهان میرسد .

ج - گناه از بازار سپاه است .

دیگر هیچگونه قفل وجهه زندانی وجود ندارد ولی فرار نیز ممکن نیست . اولیها خاطر نشان میازد : ((کتی را در بیدم تا به وسیله آن به آنسو جهیل برسم . جلورفتن ولی بدست خارتندی گیر افتادم . در حضور همه ، مسئولین میگفتند که چگونه میتوانم خود را از این صفت رهائی بخشم ؟ چگونه میتوانم از دوستان خوش بگویم ؟

بعد یکروز بمن پول دادند تا برای خرید به بازار بروم . درک کردم که مسئولین امور اینجا واقعا' دوستان من بودند همین اقتصاد داشتند . از همان لحظه ، تصمیم گرفتم به زنده کی دهماره ام بر سر بگردم .

مؤثرت برنامه های تربیتی طبیعت که از جمله پنج نفر ، چهار نفر آن ظرف سه سال با بیشتر از آن بعد از ترک محیط ، اعتماد به مواد مخدره را ترک گفتند . معالجه بعنوان جز' موضوع تربیتی شناخته شده است . مسئولین امور خانواده های شان با شاگردان یکجا زنده کی ممنوعند و بعنوان والدین مقتدر و لسی مواظب عمل میکنند . درین فام کارهای نهادی مانند تغذیه حیوانات و زرع نباتات برای انجام وجود داشت . جلسات شورشی در جریان روزهای رسمی مکتب و برنامه های سکی و رقص در تعطیلات اخیر هفته سازمان داده شد .

بعد از ۱۴ ماه ، شاگردان منظمه رفتن به مکتب ، گرفتن تعلیمات حرفه ای یا اشتغال به وظایف را در شهر نزدیک آنرا از کردند . در حالیکه در محیط خانواده کی کاملاً تحت نظارت به زندگی خود ادامه میدهند . این یک آزمایش واقعی است زیرا سالهای از دست رفته را باید تلقی کرد . اولیها که اکنون ۲۷ ساله و - فایز التحصیل ژورنالیزم است میگهد : ((من تمام صبرم را در گذر و دروغ سپری کرده ام . هرگاه به ترک اعتماد بمواد مخدره مجبور نمیشدم شاید تا هنوزم آنرا ادامه میدادم .

سهدن با ترکیب اقدامات بجا رفته مواظبت یکی از راه های نو کی کردن موج اعتماد به مواد مخدره را دریافته است . چهار د هارتول ، تنظیم کننده همکار پروژه ((شاخص های مواد مخدره)) در بوته تون لندن اظهار صداره : ((جوایع دیگر جهانی ، با اتخاذ همین تدابیر استفاده از تجارت سهدن میتوانند در راه جلوگیری از مواد مخدره کاممهای مؤثرو را بردارند .

ملکه

بقیه از صفحه (۲۱)

ژورنالستان واگذار کرده بودند . در اینجا بود که دختران با بیست اسعداد شانرا در صاحبه روی موضوعات آزاد تبارز میدادند و در یک موقعیت مشکل نهایتاً ترکمز فکری را از دست میدادند . تنیج یا سابقه ((حسن خوش طبعی)) بمنظور رفع اینهمه فشار زیاد اعلام گردید .

پروگرام نمایشی ((اسرار نهایی)) شامل چندین بخش بود : اشتغالی نخست ، نهائی ۲۰۸۸ اجرای رقص عالی ورزشی با اجرای اکت ملکه نهایی و محمتر از همه اجرای آن بختر از هر کی دیگر ، کار ساده نبود . در همین مرحله بود که ((نهائی رقص)) آرزو مندوبند پرواز نمات شانرا از دست میدادند .

سرانجام ، از روند فاینل سابقه نتیجه خیلی عالی بدست آمد . ملکه مکتب ((ماشاکالینینا)) که پیراهن ساخت کمیته بود را مودن را برتن داشت بانوار برنده کی روی شانه اش جا گرفته بود بر جایگاه ((ملکه نهایی)) قرار گرفت .

تاج اوساخت کمیته چکی ، جابلو- نیکیس بود . سهیل گلها ، موفسات هاباد کارها و تحایف از جانتب تضمین کنندگان خارجی سابقه به پاس قدر دانی از نهایی اش و خاطر اشتها تولیدات شان به سوی اوسرا نبرد .

((ملکه نهایی سکو)) چهره نهایی ، ساتهای دراز (باقدر ۱۷۶ سانتیمتر) و اندام باهیک (۵۲ کیلو گرام وزن) دارد . این یک درجه ، نادرخوشبختی بود . بروی دختر هفده ساله کی که تازه نخستین قدمش را به جهان بزرگ بر میدارد . ساعت الی او ، تحفه کمیته لهوس سینت لرون ، خاطره عالی یک رهداد فرحت بخش است ، ایا انتظار داشت - برنده شود ؟ ((ماشاکالینینا)) در مقابل این پرستی نهاد میگد ، ((اوه ، نه ، البته که نه ! ولی صمانی

هم نبودم . حق اگرین تاج به کسی دیگری تعلق میکرد ، با زهم ناظره این سابقه را تا اخیر - زنده کی فراموش نمیکردم .

فوتو را پورتی کی ((ماشاکالینینا)) رادرسابقه مودل سال گذشته در خانه فوشن زاتسیف ، تاشا کرده بود ، لحظه به لحظه تا مرحله انتخاب راهنمایی و همراهی میکرد .

در طول هر سه روز سابقه فاینل در قصر ورزشی ((لوتزکی)) پدر ماشا حاضر بود هر ای او - آرزوی موفقیت میکرد . او اظهار داشت : ((همیشه دخترم را در میان اینهمه دختران نهایی دوست داشتنی دیدم ، واقعا' در مورد اینکه او خواهد توانست از اینهمه حرفان جلو بیفتد شک و تردید پیدا کردم . ولی به ماشا در دوران کودکی جرئت و ایستادگی را آموخته بودیم که احتمالاً همین امر سبب شده باشد او را در این بخش لحظه مخو' بسازد .

دو هاکردن در مدیترانه ، فلم های اشتها ، قرارداد های تجاری گاهگاهی همه اینها برای ماشا رهایی بیش نبود . کار بعدی چیست ؟ او بر زبان هسپانی کی در دوران مکتب خوانده تسلط خوس دارد ، شاید معلم یا ترجمان شود . ولی نخست از همه باید تحصیلاتش را به پایان برساند .

در همان برندگان دیگر ((اوسکانافاندیر)) ۲۱ ساله جایزه دوم و ((ایلینا پیدروای)) نژده ساله جایزه سوم را گرفت . به ((ایکاترینا چلوچیکها)) جایزه ((قدر دانی عامه)) اعطا گردید و نیز ((مارک روزوئسکی)) از اود هوت بعمل آورد تا به استدیوی تئاتری اودر ((نیکیتسکی روتتا)) بپیوندد . همچنان برای برنده گان - جذابیت خاص)) و ((برخورد با تاشا چان)) ((نگمهای تابنده و ((روزشکار خوب)) جوایع اعطا گردید .

سابقه نهایی سکوا نپتانکه رای گیری عمومی نشان داد و اینکه اکثرت مردان از آن استقبال شایقی بعمل آوردند . بصورت منظم هر سال دایر خواهد شد . ترجمه : ستانک



سخنان محبوب

نزدیکان زود ترازم فاضله می شناسند . کسیکه با معشوقه از دواج - بالیا س خورد بختد نال میکند گویا میخواهد عذرتی را بپندد یکی هارانتوان پوشید طلا بدهد . بیانه سر جلوه کردن می کند . در عکسها راه خالاراسی مشهوره بگرس بازار او تاسیب میکند . است و از نادان با منج - نادان باید از بیانه بپندد . بیخون نزدیکی سازی و بس از اردو - بگردد و هوشیار از هر دو . وهای آخرین تجربه ، بهایی و طلبگی است . ترجمه از رهتاب

بقیه از صفحه (۷۱)

در هر دو فیلم روی این نکته تأکید صورت میگیرد که: ((جنگ نمیتواند و نباید دوباره اتفاق بیفتد))

خطرات جنگ برای سینماگران شوروی از جهت هیروئیسم و شناخت روان انسان ارزشمند است. شخصیت اندری سکولوف را که توسط سرگی باندوچسوک در فیلم ((سرنوشت یک انسان)) بازی شده است ببینند. او تمام خانواده اسرارآمیزیست میدهد، تمام آنچه را درین جهان دوست نداشته است. او از میان وحشت و ترس اردوگاه های نازیستی عبور میکند، اما در نهایت بساویز را به مردم از دست نمیدهد. شخصیت ایلوشا سکولوف در ((حماسه یک سرباز)) اثر سرگئی گریگوری چوخرای، حیرت انگیز است. (وقتی میدانیم که او از جنگ باز نخواهد گشت، ما را اندوهی فرامیگیرد.))

فیلم های ((ستاره های روز)) (برف های داغ) و دیگران از شمار همین فیلم هایمیانند. کارگردانان ((موسفلم)) در مبارزات آبرویی صحنه های جنگ و بازی نقش شخصیت های باادب شجاری های فراوان روبرو بودند. فیلم ((آزادی)) اثر ((یوری اوزوف)) و ((آنها با علم می جنگیدند)) اثر ایواند رچوک میتواند نمونه های از ادب شجاری کارگردانان موسفلم باشد.

کارگردانان و سینماگران اتحاد شوروی در کنار هیروئیسم مردمان اتحاد شوروی سقوط شخصیت و ضعف های اخلاقی ایراکه جنگ بهمیرساند آورده بود فراموش نکردند. اندر فیلم های مربوط به دوره جنگ خیانت ها و بزدلی هانیژا شکار میشود. الم کلیوف در فیلم

((بیا و بسین)) از کسوجنا پنگارانی را که تمام خصلت های انسانی شان را از دست داده اند و از سوی دیگر فلورا بسری را که از تمام معابر روزن فاشیستی گذشته و در هول و هول را تحمل کرده ولی روحش بناگردد از دست نداده است. نشان میدهد.

فیلم های متعددی که علیه فاشیسم از طریق سته یوه های موسفلم تهیه گردیده است تأثیر بزرگی بر سینما و سینماگران وارد کرده است. این تأثیر هم از لحاظ دوونامیه انسانی و بشری آن وهم از نگاه زبان تبیین در سینما از اهمیت بزرگی برخوردار است.

((چرا هنوز روس ها درباره جنگ فیلم میسازند. این جنگ بسیار قبل اتفاق افتاده بود.))

با سخ ساده به این پرسش اینست: ((روس ها درباره جنگ فیلم نمی سازند. آنها علیه جنگ فیلم میسازند تا هرگز یازد یکسر اتفاق نیفتد.)) زیرا جنگ ها و برخوردهای جنگ جهانی دیگر در جان و زنده گی شمار بزرگی از انسان ها را گرفت. در جنگ دوم جهانی اتحاد شوروی بیست میلیون از افراد خویش را از دست داد.

این جنگ برای جرمن هانیژر همان فاجعه را آورد. این امر را الکساندر رالف ولاد میرنوموف در فیلم شان بنلم ((صلح بسرای تازه وارد)) نشان داد. درین فیلم سرنوشت فاجعه بار کونکان در جنگ مطرح گردیده است. روی این مضمون فیلم های زیادی تهیه گردید. از جمله ((کودکی ان)) از اندر تارکو-فسکی ((مان)) نیکلای گوینکو-راه های تازه

در سال های جنگ و دهه اول بعد از جنگ کارگردانان جوان به موسفلم روی نیاموردند. وقتی در نیمه دهه پنجاه قرن جاری

استعداد های جدید ظاهر شدند وضع جدا تعیین یافت.

آغاز کار هنری میخائیل شویشتر با توجه ویژه او به زندگی روسیه بیان مشخص گردید. او پلید زانووف با نخستین فیلم خود ((شب کار)) نیوال)) محبت تماشاچیان را به دست آورد. و در نتیجه به زانسر دلخواه خود - کیدی - وفادار ماند. فلم ((چهل و یکم)) ظهور یک هنرمند بزرگ را با چرخش به سوی ((رومانیس مفرمانانه)) اعلام کرد.

کپورشی دانیلایا و کپورشانلین کار خود را در سینما به سمت معاصران

((اوژنی گراند)) پس از نمایش آن در ((ماله تیاتر)) توسط سرگی - الکسی یف، فلم ساخته شد. بدایه فلم های کوتاه استانی رون دست گرفته شد و بالاخره کارهای بیچید و ترافازگردید و ((سریال های تلویزیونی)) تولید گشت. سریال ((ماری خود اتشی گشتودیم)) در چاربخش که توسط سرگی کولوسف تهیه گردید و در سال ۱۹۶۴ از طریق تلویزیون پخش شد. نخستین تجربه در عرصه تولید سریال های تلویزیونی بود.

پس از آن تولید سریال های

موسفلم

((ریسی)) اثر الکسی سالتیکوف ((آفتاب سپید دست)) از اولاد - پیرویتچ از شمار این فلم ها هستند. در کنار استادان جوان هنر - مندان نسل کهن سالشره کارشان ادامه دادند. میخائیل روم - داستان دراماتیکی را درباره فزیک هسته بی بنام ((نه روز از یکسال)) و الکساندر زراشتی فلم ((در ارتفاعات)) را درباره کارگران صنعتی ساختند. پولس - ایزن شکارش را بنام ((کسو - نیست)) کارگردانی کرد. در آغاز کلمه بود.

گورکی توسط اسمیل لوتیانو((کاکل -

پنجید و باتکیک های جدید. بی دیگری تهیه شدند و استعداد های بزرگی درین عرصه تیار کردند. سریال های ((میجوریک)) و ((اجودان عالیجناب)) اثر ایفگی تا شکوف بنچ فلم از ((ارواح مرده)) گورگول از میخائیل - شویشتر و همچنان ((تراژدی های کوچک)) از پوشکین به کارگردانی همین کارگردان. و به همین بیان فلم های زنده گی نامه بی که از آن شما رسرال ((میخائیل لومونو - سوف)) اثر پوشکین، ساخته شدند. از شمار سریال های تلویزیونی بسیار خوب که به استقبال گرم تماشاچیان روبرو شدند میتوان از ((سایه هاد زهرناید)) میسوندا)) و ((ندای جاودان)) از اولری - اوسکوف و ولاد پیرکراسنا پولسکی - نام برد.

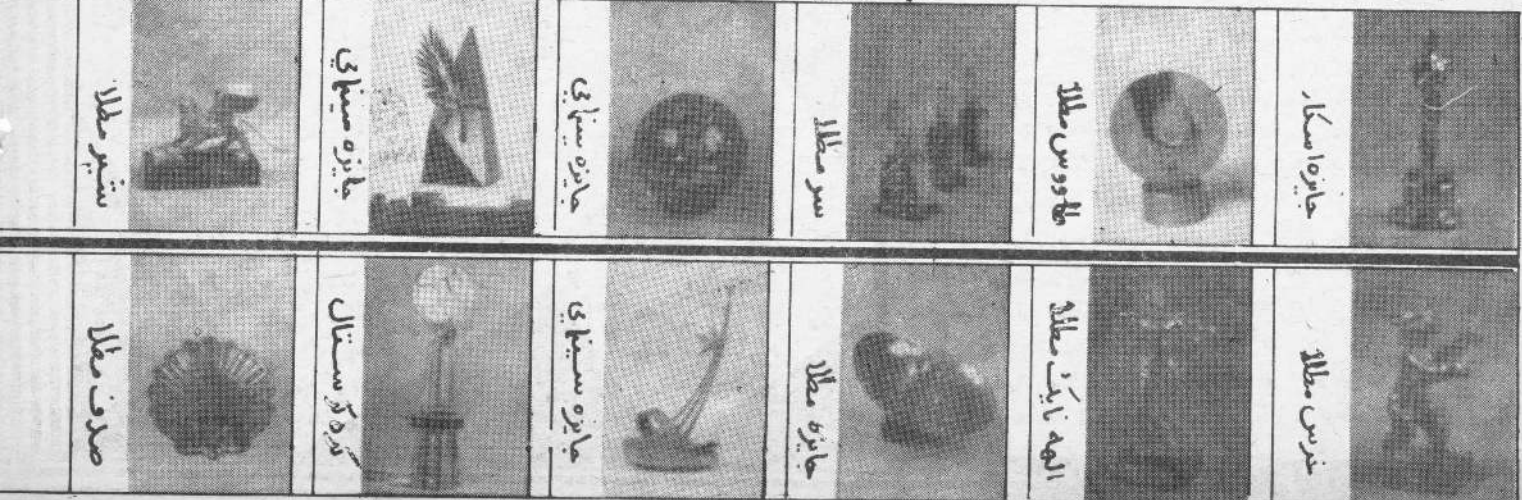
انجام تولید فلم ها و سریال های تلویزیونی موسفلم در کنار این آثار تولید فلم های کیدی تلویزیونی را فراموش نکرد و آثار درخشانی را در این راستا تهیه کرد. درین زمان به موضوعات جنگ داخلی در کارهای سینمایی توجه فراوان صورت گرفت و بر اوراق آن دوره تاریخ اتحاد شوروی روشنی افکند. شد. ((در سرباز رفیق هم بودند)) اثر ایفگی کارلوف

کارگردان یک اثر شاعرانه در اکتشافات بزرگ توسط یک - کوچک بنام ((سرپوزا)) آغاز کردند. دهه شصت بازم نامهای جدیدی را معرفی کرد: تارکوفسکی پس از فلم ((کودکی ایران)) فلم ((اندری رولف)) را فلمبرداری کرد. فلسی که هنر از نگاه عشق شخصیت پروری و از نگاه تاریخ روسیه بی نظیریاتی ماند ما ست. اندری میخائیلوف کاجالسو - فلسکی زیبایی شاعرانه زنده گی مردم روستا های معاصر کشور را در فلم ((سرور آسیای)) اخی کشف کرد.

الم کلیوف با فلم ((خوش آمدید)) لاریسانینیکویا فلم ((بالسا)) ((الکساندر ریتا)) با فلم ((کسی زنگ میزند)) در بار بار کید ((فلم دیگریش)) تیم)) استعداد های بزرگی بودند که در موسفلم ظاهر شدند.

برای برده تلویزیون موسفلم درد دهه شصت به تولید فلم های برای تلویزیون آغاز کرد و به زودی نخستین انجمنی که تولید آن مربوط به تلویزیون رقیب اساسی سینما - بود ایجاد گردید. نخستین تولیدات در واقع فلم سازی آثار تیاتری بودند. مثلاً

آغاز کار سینماگران تازه وارد موسفلم به خاطر داشتن انجمن بی همتای خود میتواند افتخار کند و آن ((دیت)) است. جاییکه فلسازان تازه کار استعدادشان را در پرود کتن های کوچک مس ازیابند. این محل نام های



جایزه مسکار

طلاوس طلا

سوس طلا

جایزه سینمایی

جایزه سینمایی

ششبر طلا

نقرس طلا

آلهه نایک طلا

جایزه طلا

جایزه سینمایی

کره سستال

صدف طلا

تلفون شماره

بقیه از صفحه ۱۱۳

در جوابش میگویم، این چه ربطی بین دارد ؟
 - چرا بتو ربط ندارد ندان
 هستی لم به آن چسبیده بود
 ویا در شعبهای که تو کزی استم
 میروند ؟
 منم تا هنوز بیدار استی ؟
 من همین لحظه به پهلوی دیگر
 فظلمم . و یا میگویند : فلان
 ولایت را برای مارخ کشید بروقتیکه
 میگویم با (۱۱) تماس بگیرم
 ما (۱۰) استم بخرشده میگویند :
 شماره چه بلا زده اگر (۱۱) می
 بودی چه میشد ؟
 اکثر آنان که شماره را غلط
 میگیرند ، دویا به تلفون کرده
 میگویند : پیشرفها برای چه
 شسته اید ؟ تمام روزهای میخوبه
 بافت میکنید و معاش وقت میگیرید
 در خالیکه ما از صبح الی ۱۴
 ظهر جرق خوردن یک گیلانهای
 راهم نداریم
 بروین مدیر سوچور ؟
 - شماره اداه گفته های
 همکارانم ، چه میگوید ؟
 من توقع دارم آنانیکه شماره
 تلفون را خودشان غلط پاداد
 شت میکنند و یا شاید به نسبت
 خرابی دستگاه ، گاهی شماره غلط
 انتقال شود و یا احیاناً از طرف
 اپریتر مانوره غلط گفته شود ،
 جانب مقابل نباید با الفاظ
 و کلمات ترکیب و زشت اپریتر های
 ما را توهین کنند .

بلی ، بفرمایید معلومات
 - کار ما را چطور کردی ؟
 - کدام کار ؟
 - چرا و ده ندادی که پکسی
 از همکارانت را برام میگری
 - امشب به یگرام داری ؟
 ویا میروند باقی دلبر
 کجاست ؟
 - میروند ، وجدان چیست ؟
 میگویم : بمن نمیدانم ، در جوابم
 میگوید : ای بی وجدان ، ویا
 میروند : چرامینی زوب باز شود
 نمیشود ، چه کنم که همیشه جوان
 بنامم ؟ یا مطالعه میکنی ؟ مطا -
 لعه را چکار داری ؟
 میخواستم بیروم ، کتاب سایه
 اسلحه را خوانده ای ؟
 و یکی دیگر میروند : قدر زور از زگر
 میداند ، قدر جورا کی میداند ؟
 ویا میروند روز اول که مکتب
 رفتی در صفت نمیترسیدی ؟
 روح افزا خلیلی ؟
 - نمیدانم که ام پرسش انهارا
 زود تر برایتان بگویم
 - مثلاً میروند :
 - آیا ارد در سیلو آمده ؟
 کوچه دست راست پهلوی خانم
 ظلم سخی یک خانه است بگور
 نمره آن چند است ؟ همان مغازه
 که اموال خود را لیلان کرده ، آیا
 دستکول صد شب را هم دارد ؟
 ویا میگوید : دو روز شده که
 ساجی خود را رگم کرده ام .

بودی ، خوب بود اگر کسی مایل
 می نشستی ، کاش من هم بهلولیت
 می بودم .
 سعادت عطا می :
 - باشاهم ازین قبیل پرسش
 مطرح میشود ؟
 - بلی ، من روزانه هزار شماره
 تلفون را جواب میگویم . وقتی
 میگویم بلی بفرمایید معلومات
 از انسو میشنم نمره کمرت چند
 است ، امشب کدام فلم است ،
 پیچه و دختران کجاست ؟
 - بلی ، بفرمایید ! فلم امشب
 بد ماشی دارد یا نه ؟
 - بلی ، بفرمایید !
 اینجا حمام زمانه است ؟
 - بلی بفرمایید !
 - با من ازدواج نمیکی ؟ وایسن
 پرسش را چندین بار تکرار میکنم ،
 وقتی برایش میگویم : برادرین یک
 زن شوهر دار است اطفال دار ،
 میگوید تو هم چند رشت شوهر
 و اطفال گشتی ، کم شان کن ،
 هر چیزی که گفته شد باید جای
 آنرا تو بگیرد .
 گلزار :
 روزانه در حدود ۲ هزار شماره
 تلفون را جواب میدهم ، بیشتر
 نترات را دیو راهی پرسند ،
 زیاد آزار میدهند .
 بلی ، بفرمایید معلومات
 - آیا عروسی کرده ای ، چند طفل
 داری ؟

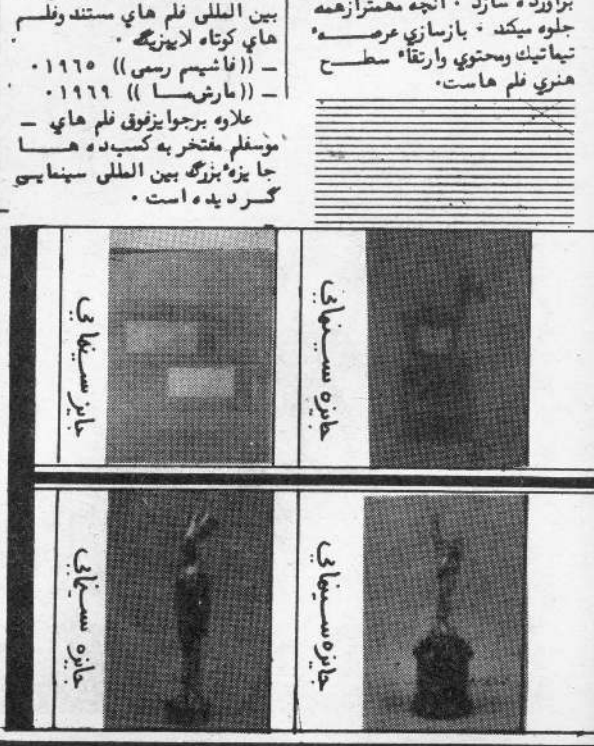
جوابیز :
 تولیدات موسفلم جوابیز متعدد
 نستیوال های بین المللی را کامی
 کرده است . تعداد این جوابیز
 به صد هاست . در کنار همسه
 جوابیز در دنیا مشکل است ، فقط
 برخی از عده ترین جوابیز را نام
 می بریم :
 جایزه اسکار :
 - ((جنگ و صلح)) ۱۹۶۸
 - ((در سوازیلا)) ۱۹۷۶
 - ((منگوه اشک باورند ارد))
 ۱۹۸۰
 جایزه ((پالمه دور)) در ششمین
 نستیوال بین المللی فلم (کان)
 - ((لنگه های پرواز میکنند)) ۱۹۵۸
 جایزه طلایی نستیوال بین المللی
 فلم (ماسکو)
 - ((پروینت یاف انسان)) ۱۹۵۹
 - ((آسمان)) ۱۹۶۱
 - ((جنگ و صلح)) بخش اول و دوم
 سال ۱۹۶۵
 - ((کله شیرین - آزاد))
 ۱۹۷۵
 - ((در سوازیلا)) ۱۹۷۵
 - ((مینو)) ۱۹۷۷
 - ((تهران)) ۱۹۸۱
 - ((بیابان)) ۱۹۸۵
 جایزه خرس طلایی
 - ((صمود)) ۱۹۷۷
 - ((تم)) ۱۹۸۷
 جایزه گره گریستل در نستیوالهای
 کارلوی واری
 - ((سقوط برلین)) ۱۹۵۰
 - ((سال فراموش نشدنی)) ۱۹۱۹
 ۱۹۵۲
 - ((دوستان واقعی)) ۱۹۵۴
 - ((سریر)) ۱۹۶۰
 - ((نه روز از یکسال)) ۱۹۶۲
 - ((اطفاقی آتش)) ۱۹۷۲
 - ((رمانسها شقان)) ۱۹۷۴
 - ((ناقوس های سخن)) ۱۹۸۲
 جایزه گولدن دوف (نستیوال
 بین المللی فلم های مستند و فلم
 های کوتاه لایسنج)
 - ((فاشیم روسی)) ۱۹۶۵
 - ((مارش)) ۱۹۶۶
 علاوه بر جوابیز فوق فلم های
 موسفلم منتشر به کسب ده ها
 جایزه بزرگ بین المللی سینمایی
 گردیده است .

بزرگ و محبوبی به شهرت رسیده
 اند . فلم های زیادی که در سین
 انجمن تهیه و تولید گردیده اند .
 جوابیز بزرگ نستیوال های بین
 المللی را برنده اند . به گونه
 مثال ایوان دیکورچی هایسنز
 ((گراند پرکس)) را از نستیوال
 کراکوف به انجمن ارمان آورد .
 هنگامیکه این سطرها بنیستنه
 میشوند موسفلم به دوره جدیدی
 از تغییرات بزرگ وارد میگردد .
 بازسازی راه خود را به سوی
 بزرگترین ستد پوی فلم شوروی گنود
 موسفلم و کارگردانان آن در
 طول تاریخ این موسسه به اشار
 کلاسیک های ادبیات روسیه
 وفادار ماندند . قبل از همه در
 میان نویسنده گان بسیار معروفه
 آثارشان در فلم هار زنده می دیاره
 یافتند ، لوتولستوی ، رامیتوان
 نام برد . از سازمانهای تولستوی
 آثار وی فلم ساخته شد :
 - ((جنگ و صلح)) توسط سرگی
 باند رچوک (رستخیز) ، توسط
 میخائیل شوینستر (اناکارینینا)
 توسط الکساند زارکی (سرگی بدر)
 توسط ایگور تالکین .
 همچنان ((آشیانه نجبا)) ی
 ایوان تورگف توسط اندری میخا
 لکوف کجا لوفسکی (رومانوید
 ناک)) الکساند راستروفسکی
 توسط ادر ریازانوف (برادران
 کارمازوف) فیودر استایفسکی
 توسط ایوان پیرف (پروینگو)
 دانف ((الکساند روشکین ، توسط
 سرگی باند رچوک)) (جت هادر)
 آسمان ناید بد میشوند ((ماکسم
 است و این به معنی تجدید
 بنیاد های تکنالوژیکی ، بازسازی
 سازمانی و اداری است . هدفاز
 بازسازی سازمانی اینست تا تولید
 سینمایی ، متحرک تر و عملی تر
 گردیده و بنیاز مندی هنری امروز را
 برآورده سازد . آنچه همتر از همه
 جلوه میکند ، بازسازی عرصه
 هنریاتیک و محتوی و ارتقا سطح
 هنری فلم هاست .

آنطرف پرده ...

بقیه از صفحه (۴۲)
 کرده سانسور نمایند . روتیکه
 پرده های تلویزیون سیاه میشود
 از لحاظ اخلاقی بیشتر تحسین
 کند و غلیظ به تصور می آید .
 در فلم ((ایه)) روس نمستی
 از یک صحنه ، دختر فلم با لباسی
 که در تن دارد کاملاً بی پروا -
 عادی نشسته و کوچکترین آتسری
 از سکسی بودن به نظر نمیخورد ،
 بفرمایید عقب ریل بوش شما ره
 ۴۷۸ همین فلم را که یاد داشت
 های کارمند از نیایی نوشته شده
 بخوانید .
 - در اینجا آقای ظفیری یک تن
 از کارمندان از نیایی ، این جملات
 را نوشته اند :
 - دقیقه نهم : ((دختر فلم
 خراب نشسته))
 - دقیقه چهاردهم : ((بنسل در
 معلوم میشود))
 - دقیقه سیم : ((سینه زن کن
 یک مثال دیز :
 - عقب بوش شماره ۲۵۰ قسمت

در سوال اختاپور همین آقای
 ظفیری نوشته اند :
 - دقیقه پانزدهم :
 ((صحنه لب حوض نیکو سینه
 بند)) . پس آقای ظفیری میخواستند
 زن در لب حوض ایجاد ری و
 براهین خواب قرار داشتند ،
 این بود بخش از عواملی که
 بعضاً صحنه های فلم هاسیا
 میشوند و در مورد تعاضم آنی منی
 براییکه باید به عرض فلم مسترس
 فلم ((هنگر)) نشر شود . این
 دیگر اجراء نیست که بعد از سا
 عت ۷ شب پدرم موجودیت سا
 کارمندان ماعطی میشوند .
 وبه همین علت طی سه ماه
 ۲۷ مرتبه در مطبوعات در رنکو شدیم
 حرف جالب اینکه در میان
 تپچی بدستان از نیایی بروسه ها
 چنین نگوی شده اند : بروسه
 خفیف ، بروسه ثقیل ، بروسه عمیق
 بروسه کم عمق .
 - خوب زهر جان
 عده زیادی از بننده گان
 تلویزیون در مورد خط سیاهیکه
 در قسمت زهرین صفحه فلم در
 تلویزیونهاشان دیده میاید
 سوالاتی دارند ، بفرمایید



میخواهید کودکان تان

زنده و

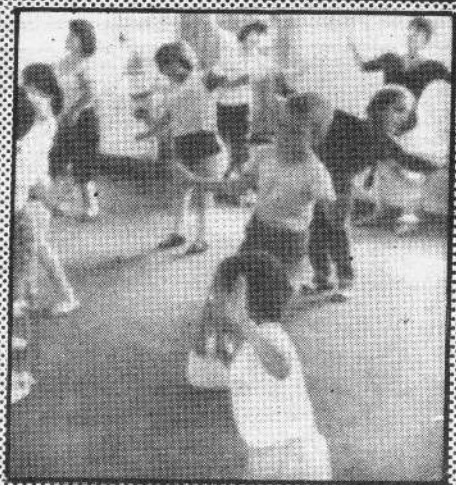
سالم

بمانند؟

• در خانه مراقب
اطفال تان باشید •

• حوادث خطرناکی
که زنده‌گی کودکان را
تهدید میکند •





— پس از حمله قلبی (سکته) و — سرطان سومین علت مرگ و میر، حوادث است. و آسیب پذیری ترین گروه ها اطفال و افراد مسن استند. به نظر می رسد که کاندای از کشورهای باشد که در آن حوادث مختلف خانگی بیش از سایر کشورهای غیر روی دهد. حوادث خانگی ۲۱ فیصد تمام حوادث مسبب مرگ را تشکیل میدهد و سه از هر حادثه که منجر به مرگ می شود ۱۵۰۰ سانحه اتفاق می افتد که به نحوی سبب ناتوان شدن مصدوم میگردد. از این عدد ۲۹ نفر در شفاخانه بستری شوند و نفر هم تا پایان عمر معلول می ماند. به همین دلیل اخیراً رگانه ها اگر رشی از طرف صلیب سرخ منتشر شده است بنام (حوادث خانه و اماکن عمومی) و در آن نحوه وقوع حوادث و چگونگی وقایع از آنها شرح داده شده است.

از میان حوادثی که منجر به مرگ میشوند، سقوط از بلندی در صدر لست قرار دارد. در سال ۱۹۷۷، ۸۱ فیصد تمام سقوط های که منجر به مرگ شده به افراد مسن اتفاق افتاد. از ۱۸۱۸ واقعه ۵۸۷ قربانی بیش از ۸۵ سال داشتند. در حالیکه فقط ۸ تن از قربانیان را اطفال تشکیل میدادند. از این نظر احتمال خطر برای افراد مسن بیشتر است زیرا قدرت حرکت آنها کم است. استخوانهای شکننده دارند و همچنین بعد از مستردن در شفاخانه معمولاً دچار عارضه میگرددند. از طرف دیگر احتمال خطر برای اطفال به این دلیل زیاد است که نمیتوانند خود را نجات دهند.

تقریباً نیمی از سقوط های که منجر به مرگ میشود، از روی زینه های خانه اتفاق می افتد. احصائیه بی که در سال ۱۹۸۴ در کانا د منتشر شده، حاکی از آن است که جمعا در شفاخانه که به مدت ۶ ماه مطالعه گردیده، ۱۰۴۳ نفر سقوط زینه داشته اند. داستان پایین افتادن از زینه معمولاً یکسان است. مقصر اصلی معمولاً پله است که از زیر پسا در می رود، بخصوص از زیر پایی مادر کلان ها، به نظر میرسد که این نوع پایین افتادن ۲۰ فیصد کل سقوط ها را تشکیل می دهد. در بسیاری از موارد این سقوط سبب شکستگی لگن خاصره به علاوه مچ دست در همان سمت بدن میشود و اینکه شکستگی در یک طرف بدن بوجود آید، خود بهبودی بهر آرا مشکل تر میکند. برای پیشگیری از این سانحه، در کودکان کانا دایی توصیه میکنند که از زله های استفاده شود که لغزنده نیستند و به سطح زمین نصب میشوند.

یکی از جاهایی که اطفال در آنجا زیاد به زمین میخورند و ممکن است سبب مصدوم شدن آنها گردد میدان بازی است. ۳ فیصد این اطفال سرشان میشکند و ۷ درصد در شفاخانه بستری شوند. بسیاری از بچه های که از پله ها بز زمین افتاده اند به علت عدم تداقی دچار (میرگی) شده اند.

طفل راهرو میتواند در هرنه یک متر راه برود. بنابراین والدین باید همیشه مراقب باشند که در روزه خانه بسته باشد. علاوه بر این میدانهای بازی کودکان هم باید به ضخامت حداقل ۲۵ سانتی متری

میده ریختانده شود. آمار سقوط کودکان هشدار دهنده است. بنا به احصائیه هلی مورد دسترس سالانه یک ملیون طفل سقوط میکنند که از جمله ۲۶۵ هزار آن عاصمه می بینند و از سن عده ۲۲۵۰ آن دستخوش مرگ هم میگرددند. در کوریا کانا دایی توصیه میکنند که مادر هنگام جواب دادن تلیفون یاد روزه خانه را بازنگارند و یا کودکان شان را با خود ببرند. چه اکثر سقوط ها هنگامی اتفاق افتاده که کودک گسلسن برای مدت کوتاهی تنها و بحال خود گذاشته شده اند. شکستن جمجمه در اینگونه کودکان بیشتر همومیت داشته و در حدود نیمی از حوادث تازه در آنها بود و می باشد گاهی چنان دیده میشود که والدین از کودکان شان بیش از حد انتظار داشته میباشند. چه چاییکه کودک تازه آموز راه رفتن از خطرات محیط هنوز آگاهی ندارد. بنابراین قربانی خوبی برای اکثر حوادث خواهد بود.

آتش سوزی و سوختگی و میسب علت مرگ و میر در حوادث است. طبق احصائیه های کانا د ۸۲۱ در صد ۱۸۶ مرگ ناشی از اتفاق آتش سوزی در خانه بوده است. علل آتش سوزی هاد ران کشور بیشتر زاده نواقص در وسایل برقی خانه است.

فرقی شدن و خفه شدن در آب علت سوم حوادث ناگوار برای اطفال بشمار میرود. بسیاری از این خفه شدن هاد در حویلی به اتفاق می افتد. مراقبت دایی و آموزش شنا بکودکان یگانه راه جلوگیری از این گونه واقعات است. در همین حال والدین باید به نکات با ریکی

توجه داشته باشند که ممکن است برای کودکان شان ایجاد خطر کند در نبود واقعیه بی که چند ی پیش اتفاق افتاد، بگونه نمونه یاد د هانی میشود: در حویلی منزلی حوض وجود داشت که بلندی آن بحدی بود که کودک میتواندست خود را به آن برساند. روزی والدین برای ترمیم حوض زینیه را در کنار آن گذاشتند غافل ازین که کودک شان میتواند از آن بالا برود. متأسفانه همینطور هم شد. کودک سه ساله شان از زینه بالا شده خود را به لب حوض رسانید. به حوض افتاد و غرق شد.

بسیاری اطفال ممکن است در تب تشناب خانه فرقی شوند. البته این حادثه زمانی اتفاق خواهد افتاد که اطفال در تب تشناب داشته شوند. خفه شدن در آب در حدود ۹ درصد حوادث مرگ را تشکیل میدهد که تقریباً ۲۸ درصد این قربانیان کمتر از ۴ سال داشته میباشند.

علیوف وضع گردیدن مقرات برای ساختن تخت خواب و سایر بازی اطفال از میان حوادث ناشی از آنها گامسته نشده است. گاهی سانحه های ناشی از بیچیدن طناب بدور گردن کودک بوجود می آید.

خانه محل حد و ث بسیار از مسومیت هاست و میتوان گفت که ۵۰ نوع سم در خانه هابشاهد میرسد. یکی از موارد مسومیت کودکان بی اعتنایی در حفظ تابلت هاست. تابلت متداول بار آورنده مسومیت آمیرین است. زیرا این ماده داری و سمی است. بقیه در صفحه (۷۳)

هدف مصاحبه...

بقیه از صفحه (۵۷)
 پرلد اهارا کست مروشا پرتند
 - پس شما از مینا پریده اید؟
 - نوشته کنید: پلی، از مینا پریده ام اینرا هم اضافه کنید که تعارض منطقی نیست!
 خاطر خود میگویم!
 - پس بخاطر چه کسی میگوید؟
 - بخاطر چهره غایب...
 استعدادی میگویم که بیرحمانه استعدادهای آنان کشته میشود.
 - در خانه چه کسانی علاقتند -
 دامه راه شما اند «خانم» اغفال و یا هیچیک؟
 - هیچیک، وقتی مشق میزنم - میگویم مادرم برای میکت: چشم کاشکی در مکتب اینقدر درس - میخواندی حالا بر میرسی روی - و خانم و اغفالان در پاره عشر شاخچونه می اندیشند؟
 - شش اولاد هائی نانی دادی فریاد برآمدند از تن بدند - جیور ندند به نانوای برنج - رفتند در لست نام نوشتن بیرون ز یاد بود، گپ از لست گذشت و سر دم به شانه های هند یگر بالاشدند - من زیر پا شد هر چه داد و فریاد کردم اما گجا بود گوش شنوا بالا - خزه در بین بیرون خفه شدیم با تمام قوا که در وجود مانده بود - فریاد زدیم، از خواب بیدار شدیم و شکر کردیم که زن و اولاد ندانیم - پس اینطور که معلوم میشود خوف من بجاست که در لایه های خورده - اید یعنی که در لایه های هنسر خود را هم کرده اید؟
 - پلی همینطور است، رفتی که من جوان بودم تیا تر از مردم خوب نمیدیدند، هنریشه را بنام لفق و سخن بد اید میگردند -
 - پس این اکثر هنرمندان حسادت بد بینی و خود خواهی بیجا وجود دارد آیا شما هم به این مرض - مصاب هستید؟
 - حسادت کله زشتی است - هنرمندی که بد بینی و حسادت داشت اصلاً هنرمند نیست - هنرمند جایی خود را در هیچکس نمیتواند کرد پیری باشد مثال میدهم استاد رفیق صادق - سید شریف حارث، استاد بینا و غیره در گذشتند ولی هدف جایی نداشتند - یعنی که شما هیچگاه نخواستید که پیری باشید؟
 - پس رفتی نقش خان و ملک را در فلما بازی میگردید خودتان نبودید؟
 - من باید اعتراف کنم که نور رفتن در نقاب خان و ملک را من بار اول از یک خان معروف (نام نمیگویم) بقیه در صفحه (۷۳)

گگل جهنم

بقیه از صفحه (۷۷)
 رقم در حدود (۱۰۰۰۰) معناد با تهنیق مهر و مومن و امتیازها - ثابت مانده و تعداد جوانان روی آورده به آنها اصلاً صفر است.
 راهی را که سهدن بخاطر جلوگیری از اعتیاد به مواد مخدره در پیش گرفته به هیچ وسیله مکل نموده ولی از جمله مشهورین مواد مخدره پروفسور گابریل ناهای از هنتون کولمبیا نهارک در مسوود چنین اظهار نظر میکند:
 ((با اینهم سهدن نسبت به هر کسوفی دیگر پراهم مواد مخدره را تحت کنترل خود قرار داده است.))
 هنگامیکه ساله "زنده گی و بهداشت مردم مطرح بحث باشد جامعه سهدن سخت معتقد است تا مکتف های مربوط به آنرا جامعه صل پیشاند - با آنکه به این امر که در جامعه سهدن مواظبت اجتماعی افراد اهمیت کامله در خود توجه و نهایتاً در نظر داشت اینکته برای سالیان متفادی زنده گی افراد معناد به الکل مواد مخدره در معرض خطر مرگ قرار گرفته، سهدنی ها نسبت به اهمیت مردم - دیگر جهان در مو تق بهترترین قرار داشتند تا در برابر استفاده از مواد مخدره واکنش جدی نشان دهند و آنرا خیلی جدی بگیرند.
 تا به آغاز این واکنش به نیمه اهل سال ۱۹۶۰ میرسد - در یک جهت قضیه والدین معنادین مواد مخدره قرار داشتند که گروه ضمیمی را تشکیل داده و اولین آسایشگاه را برای معنادین نسل جوان انتطخ کردند و بر طبقه ریش های غیر مجاز مبارزه را آغاز کردند - در راه مبارزه بنظیر حل پراهم اعتیاد به مواد مخدره در سهدن، نقش بارز دکتر نلز بهیروت، دکتر معروف صحت روانی و دانشجو نادیسده گرفت تا هر دو مبارزه بخاطر اتخاذ تدابیر شدید وضع نمودند سنگین را رهبری میکرد - او استدلال میکرد که بدون معنادین، بازاری تجارت مواد مخدره بصورت کل به رکود مواجه خواهد شد - نامبرده اظهار میکرد: ((ما هدانم آنها کی استند و در کجا میوان آنها را جستجو کرد؟ بنا بر آن میوانم عمل کنم و دست به اقدامی بزنم.))
 ولی در جهت دیگر قضیه، دیگران به نام آزادی فردی، می خواستند تمام مقررات دولتی را نادیده بگیرند - او و رسن گهن و رئیس اداره " پلی سهدن بخاطر جامعه فایز از مواد مخدره اظهار میدارد: ((لیبها التهمت های طرفدار رسمی میوریدند تا مواد مخدره آزادانه بدسترس معنادین قرار داشته باشد در حالیکه ما آنها را از رسیدن دان دوه کرد جمع آوردیم میگردیم))
 بقیه راه حل لبرال بی فایده بود ولی چگونه میتوانستیم مردم راه این نظر مقامد ساین تا اهمیت موضوع را درک کنند.
 بالاخره، همنکه ساله به مرحله "حاد خود رسید، چشم و گوش مردم باز شد، چنانچه یک مشوول امر اجتماعی اظهار داشت: ((همنکه در جاده ها روز بروز به شمار جوانان های معناد انزوده مشد دل ملبال فرزند ان ما مسوخت بهم آنرا داشتیم مبادا آنها نزم معناد شوند.))
 همنکه توجه عام به مسئله جلب شد، همه وخامت آنرا درک کردند - رای گیری هاشان داد که "تقیها" همه از تالیسی شدیم - ضد مواد مخدره حمایت میکنند ولی دهن راه مبارزه نمیتوانست انفرادی وصاله کاره تصه باشد.
 برای آغاز مبارزه، تفاوت میان مواد مخدره ((شدیده)) و ((خفیه)) وجود نداشت - شمش مانند مهر و مومن خطرناک شخصی گردید و مشوولین تعقیب دیگر هیچ نوع حد مجازی را در زمینه قائل نبودند - چنانچه موجودیت قدر اهمیت کوچک مواد مخدره تا چنانسی و منتهی منتج به جرمه با حضور در محکم میگردید و نورش آن معمولاً شاهه هدف خاصی بود - پس از وضع مقررات تازه در ماه جولای حمل

استفاده از مواد مخدره در جمله تخلفات جنائی شمرده میشود - در مکتب ارائه معلومات پیرامون مواد مخدره بخشی از مسوود درسی اجباری یا حتی شاگردان (در سنین مختلف) محسوب گردید - در کتب درسی مربوط پریش های بخاطر مباحثه موجود است که جوانان در باره ارزش خود شان و نتایج سوء استعمال مواد مخدره آگاهی کامل کسب نمایند - هدین ترتیب انتخاب راه برای شان نهایت مشکل است - شاردنی از صفت ها باز دید کرده و به شاگردان توصیه میکند: - ((خوب فکر کنید، تخلفات ناشی از مواد مخدره جرم است و تبعه جرم معنی آرا دارد که شما در کسب اجازه و پیدا کردن شغل با مشکلی مواجه خواهید شد.))
اخطار های نخستین: علی الرغم آنکه والدین بعد نخستین امتیاد گوی به مواد مخدره محسوب میگردند ولی غالباً تلاش های آنها - بسنده نبود - آنها نوجوانان تند خوی آنها، از جمله معنادین مسوود مخدره اند و صرف مراحل بحرانی بلوغ را پشت سر میگردانند؟ چگونه میتوانند به شناخت وضع نوجوانان خود موفق گردند؟ به طفلی که مناقشه میکند دود کردن دسه جمعی نسبت به نوشیدن بیخطر کفتر دارد چه میتوانند بکنند؟
 هر سال مورد ملی صحت و رفاه عامه برای والدینی که نوجوانان ۱۴ ساله دارند، تشبه ((حشویس یا جرس)) رای فرستند - هدین تشبه بی پرده هدین تعارف آمده است: ((جرس اگر چه کسدام خطر جدی به همراه ندارد ولی جوانان را جبین، بی قیل و بی حسرت مسازد و در نتیجه واقعتاً ها رانیه شکل انحراف شده آن احساس میکنند...
 تا به شهر جرس بین یک تا چهار هفته بعد از دود کردن در سدن دود کننده باقی میماند.))
 هر آنچه که کودک و نوجوان پیرامون مواد مخدره در مکتب و خانه میآموزد در کلیساها، اشاعده های صفتی، کلب های جوانان و کلب های ورزشی برضای آن افزوده میشود - بنظیر مبارزه علیه اعتیاد با مواد مخدره در حدود (۳۰) گروه بر ضد رکننده مواد مخدره تشکیل گردیده است - کود تپیل، رهبر بزرگترین گروه در زمینه چنین اظهار نظر میکند: ((سعی بیشتر بر آنست تا نسل جوان مقامد ساخته شود که در زنده گی چیز های ناپای است که جوانان بخاطر آن - زنده گی نمایند و صروفیت های سالی داشته باشند و با این اظهنیان دیگر بسوی مواد مخدره رونخواهند آورد.))
 برای جوانانیکه تا هنوز هم با مواد مخدره سروکار دارند پلان وضع و شدیدتری جلوگیری از افتتار سازمان داده شد.
 در جهان صحبت های منظم و شاگرد ۱۴ ساله یک مکتب متوسط به مصر مکتب اظهار داشت که او هشت دختر دیگر در صفتشاً سفهانه شمش دود میگردند - مصر میگوید: ((در پنج صنف دیگر آن مکتب و پنج متوسطه دیگر آن شهر معنادین وجود داشت - ما در مورد اینکه این پراهم واقعا تا به حد بزرگ بود، هیچ نهاد نسیم بعد از آن مشوولین امور اجتماعی معلی، بزودی لکچر نیم روزی را برای بزرگان مکتب تنظیم کردند - شاردنی در حضور آنها شمش را روشن کرد تا بوی آن به مشا آنها برسد - در حوالی آخر سال لکچر های شاهه برای والدین و رهبران نسل جوان در مکتب سازمان دادند و ضمن مکتب ملو از شنوندگان شد.
 تمام بزرگان اینکته با جوانان تماس داشتند، اکنون دیگر گش بزرگ بودند و هدین ترتیب این شبکه مواظبتی و حفاظتی شان در - سزا تاسر شهر وسعت پیدا کرد.
 معلین، شاردنی، و رهبران سازمانهای اجتماعی جوانان و اکویت والدین مراتب نشانه ها و پراهم اعتیاد به مواد مخدره بودند.

الهیات و سبتر بزرگی از زنانیکه نوجوانان معناد به مواد مخدره را نظارت میکرد متضماً به همین منظور از دیسکوها بازدید بعمل میآورد - زن موجود بعد از اینکه دریافت دختش میوا در سن ۱۴ سالگی معناد به شمش است تا سهر ششمه معلی ((سازمان ضد مواد مخدره و والدین)) را سازمان داد - او توضیح کرد: ((هجا اکنون دیگر یکسک مادر خوشمخت و جوان است ولی اگر در همان آغاز در رابطه به موضوع بی میبرد، هرگز دخترم به شمش اعتیاد پیدا نمیکرد.))
 نوجوانانیکه اعتیاد شدید به مواد مخدره داشتند نخست در حضور والدین شان اخطار شدید داده میشد که باید راه خود را میز کنند، در غیر آن زنده گی شان خیلی مشکل خواهد شد - هرگاه اعتیاد به مواد مخدره را ادامه دهند، مشوولین امور اجتماعی زنده گی آنها را تا مدت یکسال تحت نظارت قرار میدهند - بعد از گذشت این مدت برای یکسال یا بیشتر از آن با مشا آورده در تماس نزدیک قرار میداشتند - بالاخره، مشوولین امور اجتماعی میتوانند این نوجوانان راه آسایشگاه ها یا ((کولکف)) معالجوی دویتر از مسل رست بفرستند.
 از جمله ۹۶ نوجوان معناد که بین سالهای ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۵ بدام شبکه مسافظون گیر افتاده بودند، (۱۳) آنان دور از شهر فرستاده شدند - از جمله (۱۱) نفر که کوپس های مربوط را تکمیل کرده اند، همه به استثنای دویتر آنان مشکل نداشته اند - کنت لامن جوان نژده ساله که برای کار به یک فارم فرستاده شده بود میگوید: ((این بهترین چمنست که برای من در زنده گی اتفاق افتاده است - من حالیکه شخصیت جدید هستم و دیگر دوباره به مواد مخدره رو نخواهم برد.))
 تا هدیر ایلان و لیسهای آنقدر مو قفیت آمو بود که برنامه های مشابه جلوگیری از مواد مخدره از آنزمان تا اکنون در چهل شهر دیگر نیز اتخاذ گردیده و واحد آن میروید که همه کشورها را در بر میگیرد.
 بهر اگر ستروم تنظیم کننده برنامه ((سرمهازان ضد مواد مخدره)) که در قواول مسلح طوبه استعمال مواد مخدره مبارزه میکند، میگوید: ((قانون هیچگونه تنطی را نمی پذیرد - اگرچه مواد مخدره معناد شهید، جنایت است و میباید آنرا ترک کنید.))
کک های قانونی:
 سند مواظبت نسل جوان در سال ۱۹۸۲ ه خلی جنجال برانگیز بود به مشوولین امور اجتماعی اجازه داد که از طبقه مساکم، جوانان کمتر از هشت سال را تا شش ماه تحت نظارت داشته باشند - کالین نلم ستروم، راهنمای اجتماعی در کلینیک ماهاکه سالانه با تقریباً (۶۰۰) واقعه نهایت مشکل ساحه سنگلم سروکار دارد، میگوید: ((مفهوم قانون آنست که امد همنه وجود دارد - ما هرگز نباید خود را قنق بکیم و مرگ معنادین مواد مخدره را بخاطر یک تحت مواظبت قرار گرفته نمیتواند، تا شاکم.))
 مشکل است پیرامون اقدامات تدابیر شدید که واضحا لیتقدر موثر نراند به مناقشه پرداخت - اولهگان بزرگ از سنگلم، در سن ۱۴ سالگی به مهر و مومن معناد شد - مادرش، معلین و تم ماهیا هر آنچه را که میتوانستند انجام دادند، ولی در زمینه هیچگونه مو قفیتی نصیب نشد - در سال ۱۹۷۸ تقریباً در حدود (۲۰۰) فصل بطرف شمال به آسایشگاه نوع جدید انتقال یافت.
 بقیه در صفحه (۸۵)

بابایسکل از کابل بمبئی

بقیه از صفحه (۳۷)
 حدس زده می توانید که چه اندازه بول برای منظور کردند - نقطه صد اعمانی که بیست اعمانی آنرا برای مستون ریست اعمانی را برای کسوت روزنکاران دیده اعمانی را هم نحیندار برای خرد کسوت در نتیجه برای مسافرت و سیاحت در نیامیلس د و صد و پنجاه اعمانی برای من دادند.
 فکر میکنم کس از موضوع دور شدیم بلی من توسط بابایسکل از کابل حرکت کردم یک بابایسکل جدید (سه تنگه انگلیسی) داشت که در آن وقت از راه سرت خامه کوتل لته چند به جلال آباد سیرفتند که من از عمان راه لته بند شیب ایل در سویی شیب دم در جلال آباد رسیدم اگر چه داستان طولانی است مکن خلاصه به عرض میرسانم.
 حرکت از جلال آباد و بیرون از مرز (تورخم) شیب راسر خین سار و بیرون از پاکستان داخل مرز هند و سنان بند روگه شدم، سبب دیگر را در امر ترسگد شتاند م که معین مشهور سکما
 (معین طلایی) در آنجا واقع است - وارگد شش از چندین شهر و قریه به د هلی رسیدیم، بعد از آن رسیدیم از شهر د هلی رساختان مشهور تاج محل (آگره) روانه بمبئی گردیدیم ((ناگفته نماند که فاصله بین د هلی و بمبئی یکساز و چند صد کیلومتر میباشند)) در د هلی در عوبلی که زنده گی داشتیم - جسون فیهیدند که من توسط بابایسکل تا بمبئی میباشم اولاً از خطرات بین راه به من گوشزد کردند و سپس توصیه کردند که چند کیلو نخود، بریان یا خود بکیم اولاً اینکه اگر در بین راه مواد غذایی و خوراکی کم برایت نرسد، میتوانی از خورد استفاده کنی در اینکته در بین راه مجبوراً باید از این خنکی بیورگی که در آنجا هزاران هزار میوز زنده گی میکنند به مجرد اینکه زیادیدند با لایت حمله خواهند کرد و نمیتوانی که در آنجا از اسلحه نخود استفاده کنی، به هر صورت پس از خدا حافظی با دوستان و مشکلات در وقت که از همه طرف امید انسان قطع میگرد و آدم به یاد خدا می افتد که راهی از غیب به پیش پای آدم ظاهر گردد: ((دستی از غیب بر من آمد و کاری بکشد)) منم قلباً به دربار خداوند دعا کردم تا راه نجاتی برام پیدا شود زیرا شیب در این جنگل مخوف بسیار خطرناک بود و در رانسانیکه از هر طرف امید من بسیار کم بود که چیزی شنیدم، غشی غشی بنه ها - فکر کردم که ام مار کبریا یا خدای وحشی باشد، خود را آماده کردم کارکن شکاری که با خود داشتم آنرا از غلاف کشیده آماده شد - چند لحظه گوش به آواز در جایی خود استاد، آواز زدند بود لیکن چند دقیقه بعد بازم همان آواز شد بد بیرون پرید یک تر، در نعتاً و نفرات عقب درختی قطور بود و من مبارزه تسلیم شدم - زیرا مقاومت فایده بیسی نداشت، بدون آنکه حرمی بزنند، یکفرشان در نی یابانسد، مید که آوازی مانند اشیا بلق بیرون کشیدند پس از چند دقیقه سه جار نفر د پیرم تقریباً نیمه برهنه و مسلح حاضر شدند که یکفرشان بابایسکل ما بلند کرده به دوش گرفت و مرا هم پیش انداختند و با خود بردند، پس از فاصله نه چندان دور - در بین جنگل به یک محیط آزاد بدون درخت رسیدیم که در آنجا چند کلبه از چوب با سرب درختان جنگلی که به شکل ابتدایی ساخته بودند دیده میشد و سراسر آنجا نرد درختان بسیار بلند بود که خوشبختانه زبان شان اگر چه آرد و نبرد اما بسیار نرند به آن عزیزان بود، میهند کلمات آنها را یک اندازه درک کردیم و فهمیم آن بی برد (زیرا من زبان ارد و وایک اندازم از فهم هاین هندی وهم به طور مخصوص یاد گرفته بودم و در رانسان می سهم هم در پاکستان رهندستان لطفاً ورق بزهد

در اثر مکالمه نسبتاً زبان اردو را امیخته بودم. رئیس قبیله بعد از آن که سولاتی از من کرد، امر نمود تا مراد یکی از کلبه های چوبی که البته از چوب بانس بسیار مستحکم ساخته شده بود زندانی نمودند. شام فقط دو دانه کلبه جنگلی باکی ناربال برایم آوردند. رین سرب گلی آب، شب را به روی غلظت های یخه در کف اتاق گسترده بود گذرانیدم. فصل خد او ند که موسم تابستان نبود و گرنه از گرمی میسوختم. فردای آن کسی به سرانم نیامد، تا این که محافظ من در روزی را باز نمود و مقداری غذا که نفهمیدم چه (؟) شاید از جنس حبوبات، باکی آب برایم آورد، گفت مرا به نزد رئیس تان ببرید، من تاکی در اینجا باشم گفت معلماً امکان ندارد. بر رسیدم چرا؟ جواب داد، چون دختر جوان رئیس قبیله سخت مریض است و در حالت بدی به سر میورد. جادوگر قبیله و شدت حی مشغول تدای و دم و دعا میباشند و رئیس قبیله هم مشغول است و همه کارهای خود را گذاشته است. بنابراین در این شرایط کسی چراغ ندارد که نزد رئیس برود و سا حرف بزند. گفتم برو به رئیس بگو که من دختر او را تد اوی میکنم ناگهان خوتند و فورا خبر را به رئیس قبیله رساند، چند لحظه بعد من در حضور رئیس قبیله نیمه وحشی، بدم و اطراف مرا افراد مسلح قبیله احاطه کرده بودند. رئیس قبیله از من سوال کرد توبه راستی دخترم را تد اوی میی؟ فورا بسد و ن تردید جواب دادم. بلی، گفت توهم مانند طبیب و جادوگر قبیله با خون بوزینه، چربوی خون و ناخن شیر و موی دم میل، تد اوی میکی؟ گفتم: من تد اوی مخصوصی با خود دارم. گفت اگر دخترم تد اوی شد، بزرگترین جایزه و بخشش را از من خواهی گرفت و اگر تد اوی کرده نتوانستی در نتیجه تد اوی غلظت بود ختم تلف شد یا زمین رفت، آن وقت به بزرگترین مجازات خواهی رسید یعنی (استی) یعنی سرا هم باد ختر یکجا خواهیم سوزانید تکان خوردم از گهفت خود بشیمان بودم، زیرا بسیار امکان داشت که دختر را تد اوی کرده نتوانم و حالش هم کسسه خیلی وخیم بود بمیرد. پس... شتم باید از نزد گمی دست می شستم و به یک مرگ جمیع محکم میشدم. لحظه بی با خود اندیشه کردم، بدم جا رفتم دارم در اینجا باید ریسک را قبول کنم. دل به نریازده گفتم: قبول کردم، دختر را به من بیاورد، و وقتی که به نزد دختر رفتم بالای یکسوع تخت که از شاخ درختان بانس ساخته شده بود و در اطراف آن پارچه های آبی رنگی که نایب است از برین بود پاره ها، سایه بارهای رنگین که آب است آرمیده بود. در حالت نیمه کوما، در بین خواب رسید اری و تب شدیدی، به نزد خود، مرورا تشخیص کردم. البته بدون معاینات خون، معاینات دیگر لا بر اتواری واکسری تشخیص مشکل است اما فکر کردم پت مریس انتاسی باید باشد و افغانا، چنین عم بود. با این اهل بسلین دو میطونه که آنرا سه بار در ظرف سه روز تطبیق کردم احتیاط راهم از دست نمیدادم، زیرا آنها در مقابل انتی بیوتیک ها حساسیت داشتند و هم زود تر بالای شان تاثیر میکرد. در وقت پیچکاری دختر جیق زد و همه در کلبه ریختند، تا آنها را قناعت میدادم که این ادویه از راه سوزن داخل بدن میشود نزد پت مرآت و کوب نموده و چه روز به حال من بیچاره می آوردند و مخصوصاً تخریبات جادوگر و طبیب قبیله که فکر میکرد من در قبیله جای اورا میگیرم ولی بخیر گذشت، زیرا بندت حی یا ملای قبیله با نعت توصیه کرد کسی صبر کند که نتیجه چه میشود. پس از یکی دو ساعت

دختر چشم های خود را گشود، کسی آب خواست و من بعضی تابلت های مسکن به او دادم که همراه آب خورد، همچنان لیچوکه برای رفع تشنگی از دهنی با خود گرفته بودم توسط آب با خود خوانیدم. نزد پت های شام دختر کمی بهتر شد. فردای آنروز باز بسلین با توریق کردم همچنان پت کسول کلوروم-فنیکول با خود خوانیدم، که وضع صحنی دختر باز هم بهتر شد و من به بهبودی او یقین حاصل کردم. همین به زنده گی خود. حالا احترام من در قبیله زیاد شده بود، اما شهادت راتاق زندانی بودم، روز سوم که ادویه را تطبیق مینمودم دختر به سخن آمد و تبسم میکرد. اما صحبتش به کلی خوب نشده بود من دانستم که دارد دوره نقاهت را میگذراند اما وضع من در قبیله بهتر شده بود. کلبه بهتر به من اختصاص داده شد، نزدیک خانه رئیس قبیله و خورا که خوب هم به من میدادند جاشت همان روز گوشت کباب آوردند، البته پت ران کامل بوزینه را کباب کرده بودند. همراه بعضی سبزی های خام جنگلی و چند دانه کلبه، شب همان روز گوشت مار کبرا کباب کرده بودند (البته شما میدانید که مار کبرا مار بسیار بزرگ و خطرناک میباشد که مخصوصاً در جنگلهای هند و آفریقا پیدا میشود). روز ششم دختر به کلی صحت یاب گردید و نظیره امر رئیس قبیله جشنی ترتیب دادند که در آن چند دانه سمیون را شکار نمودند و هم چند دانه اهورا سر پیدند، جوانان و دختران قبیله خود را آرایش داده و به رقصهای دسته جمعی و انفرادی پرداختند که طبعاً شما میدانید که رقص و آواز از جمله عبادات مذهیبی اهل هند است، مخصوصاً در آن قبیله نیمه وحشی و دختران نیمه برهنه آن رقص زیبا و لاجسی اجرا شد، و من برای اولین بار بود که رقص زنده هند را میدیدم و به طور کلی آزاد در طبیعت در جنگل و بدون مداخله تدن و پنهر، یعنی رقصهای فلنگور-پت پانک و ساده ویس الاین. ناگفته نماند که دختران این قبیله هم از جمله دختران زیبای هند ی بودند مخصوصاً. دختر رئیس قبیله که نسبت به دیگران قشنگ تر و پت سرگردن بلند تری بود. یک سبزه بی نمک نبود در تمام هند گویا که هند را به نمک آب داده اند. سه روز جشن دوام کرد که خوردند و نوشیدند، سر را بیدند و رقصیدند با اصطلاح عیش و نوش کردند و در این صحنه بار هم از رئیس قبیله اجازه رفتن خواستم که در جواب گفت: چون این جشن با فتخار و تو صحت یابی دخترم ترتیب گردیده و بنابراین حتی است که باید جشن را با ما باشی و بعداً هم از دخترم (مالا) اجاو مرخصی بگیری. اگر چه من میتوانستم که به نوعی از آنجا فرار نمایم زیرا آزاد یی نسبی داشتم اما چون بایسکل مسافر گرفته و بجای پنهان کرده بودند که من نمیدانستم بنابراین مجبوراً در ایام جشن و سوزن شادمانی با ایشان اشتراک نمودم. از سطلچه پنهان قلباً چندان بی میل هم نبودم که این جشن مجلسی هندی را نادیده بروم. در این جشن موقوف و موبعتب خوس داشتم. بهترین خورا کها و بهترین سبوه های جنگلی هندی را تهیه میکردند و هر چه میخواستم حاضر بود. و اما دختر رئیس قبیله که (مالا) نام داشت چون سایه مرا تعقیب میکرد همیشه شب بویز با من بود و مرا یجات دهنده خود میخواند. یکروز نام را پرسیدم. گفتم: (علی) گفت: نام زیبای است که در زنده گی عیش وقت آنرا فراموش نخواهم کرد گفتم ممکن اسم زیبای باشد اما صا-

حب نام زیباییست به زبان هندی گفت (بهرت بهوت سند رهی) یعنی بسیار سیار قشنگ است که این کلمه اورا هنوز هم فراموش نکرده ام. جنگل یکروز امان، طبیعت هوای آزاد، مردمان ساده ویس الاین در ارتدن و گرفتاری هایند و راز کینه و حسد مکر و حیله و فریب کاریها- زنده گی در آنجا چهیره دیگری دارد به کلی رنگ دیگر- و اما روز دیگر باز هم به حضور رئیس قبیله مشرف شد و مرخصی خواستم. در جواب گفت من قبلاً هم به تو گفته بودم که از (مالا) اجازه بگیری که به رفتن موافقه دارد یا خیر و مناساً دختر را احضار نمودم، ملافت من ابداً اجازه رفتن برایش نمیدم و به سرت از محل دور شد. رئیس قبیله گفت: تو شاید ندانی در قبیله ما رسمی است اگر کسی دختری را از سرگنجات دهد دختر مال نجات دهنده میشود. در صورتیکه دختر هم رضایت کامل داشته باشد در این صورت تو مجبور استی با دختر عروسی کنی. (خوب خواننده گان ارجمند من ببینید که یکبار دیگر دچار چه درد سر بزرگی شدم) بالاخره به هزار دلیل و برهان برایش قناعت دادم که یکبار بمیشی میرم و برای مالا ادویه هم می آید، زیرا یکروز دیگر برای پیچکاری سرگردان دارم تا مرضی به کلی رفع گردد. قبول کردند اما به شرط اینکه بایسکل خرید را طور تضمین به تر شان بگذارم و من به کمال خوشی این شرط را پذیرفتم. و در فربادی گارد مسلح غنور رهنا با من همراه نمودند از جنگل ناس شده رجاده عمو می رسیدم که توسط لاری باری تایت حصه و بعداً هم توسط خط آهن ریل وارد بمیشی شدم البته با ازدست دادن بایسکل و دفعه وقتان بود خلاصه سفر من توسط بایسکل و کسکی هم از مالا و قبیله اش گرفته ام که معلماً موجود است.

مر- رفتی برای نخستین بار با عشق تان (ماد میالا) مقابل نیدید چه احساسی داشتید؟

ج- شمام سوال بسیار بسیار مشکل میکنید، مشکلترا مسائل کانگری بونستون. شما می رسید از اولین لحظه دیدار چه احساسی داشتی من این احساس را داشته ام اما شرح و تمثیل آن برایم کاریست مشکل رحتی ناممکن نه تنها من نمیتوانم این احساس را به قلم ناتوان خویش شرح دهم بلکه بزرگترین نویسنده گان زهنرندان جهان هم نمیتوانند این لحظه احساس را شرح و تمثیل نمایند برادر این باره هر چه بگویم کم گفته ام و هر قدر بنویسم از او تیانوس فطره ای راز کوساران- ن روی نگفته ام اگر لب نشسته بندن بی ساله ناگهان به آب زلال برسد چه احساس خواهد داشت گرنه این با آن قابل مقایسه نیست بین نمیدانم چگونه باین سوال شما پاسخ گو باشم تا قناعت تان را حاصل نموده باشم و چیزی نگفته باشم که با حقیقت کمی نزدیک تر باشد. بی مناسبت نیست در اینجا به جواب شما یک نقل خود را که در این مورد سروده شده و زمانی در جمله بیدار مزار شریف که مدیر مسؤول آن محترم نشاط بودند منتشر گردیده

کلمه ها

مقدس ترین کلمه خدا، پاکترین کلمه وجدان، رخت ترین کلمه جنگ، عالی ترین کلمه ازادی، زیباترین کلمه عشق.

ارسالی: مدال مسجد مشفق از مزار شریف

دانش فای گسترده



متولدین ماه حمل :

امید و آرزو همچون درختی در شما با شاخ و پنجه های بلند وجود دارد. پداریا اهمیت در پیشرو دارید. بلی آرامش روانی را می یابید اما مجبور استید خود را به کار مصروف کنید خوشبختی شما در همین است که همیشه مشغول کاری باشید.

متولدین ماه میزان :

دل به عشق عزیز بسته اید. آینه بی از زیبایی را در برابر تان آویخته دارید که هر چیز را زیبایی ببینید. انسان های چون شما قادرند خود را در آزمون های بزرگ پیروز سازند. برای زندگی کردن و شجاع ماندن توانایی دارید. آنرا بکار برید.

متولدین ماه ثور :

همیشه با صمیمیت و صفا برخورد دارید. خوبست که در کنار تان دوستان زیادی دارید. صحبت تان را بپرید انید. وقتی قنادر استید در برابر دیگران از خود گذرناشید، خوبست پس چرا این روحیه را در خود تقویت نمیکنید.

متولدین ماه عقرب :

تلاش شایسته بی برای کسب دانش دارید. واقعا همیشه باید آموخت. همیشه در سد استید تا از تان یکی بیرون شوید. شما با متولدین ماه ثور نزدیکی دارید. دیدار تازه بی در پیش دارید که برایشما سرنوشت ساز است.

متولدین ماه جوزا :

خواب ها و رویا های خوشی که شما را مشغول ساخته است، واقعیت میشوند. چونکه هر کس همانقدر می یابد که به آن امید وار است. مشکلات موجود زندگی تان میگردد بعد از هر سرما فصل بهاران می آید. صحت شما با ارزش است.

متولدین ماه قوس :

بلی اراده و وجدیت شما را کم میکند تا همیشه در مقام موفقیت باقی بمانید. تردید دشمن زندگی شماست. به دوستان تان اعتماد داشته باشید و از خود راضی نباشید، چرا با حرف های کوچک آزدگی های بزرگی را ایجاد میکنند؟

متولدین ماه سرطان :

سحر خیزی برای تان خوبست. خوبست که عادت کرده اید دست خیرونیکی داشته باشید. احساسات کینه جوینه را از خود دور سازید. بزرگی در غفاست. ازدوست گله میشود اما ممکن نیست دوست را به بهای دنیا فروخت.

متولدین ماه جدی :

نشویش های که دارید بیجاست. پیروزی و موفقیت شما در تفکر درست نسبت به خود تان است. کمترین فکر خانواده تان استید در حالیکه آنها به کار عمل فعال شما در خانواده نیاز دارند. مشکلات تان به زودی رفع میگردد.

متولدین ماه اسد :

ممکن است برای تان اتفاقاتی پیش بیاید که کمی ناراحت شوید اما قابل نشویش نیست. دیدار دوباره و بسیار عاشقانه بی که در پیش دارید، شما را به شایسته ترین آرزو تان میرساند. فکر نکنید زندگی برای یک روز است، حرف یک عمر در میان است.

متولدین ماه دلو :

نقشی که بر آب می بندید، خیالی است که آنرا در ریاضت و کوشش واقعی می یابید. هدف مندی شما زندگی تان را زیبایی سازد. به دل بسته عزیز تان وفادار باشید. همسر تان به شما وفاست او را از خود دور نکنید. مجرد ها سعی نکنند که دوستان متعدد را بیازمایند.

متولدین ماه سنبله :

هر سخن را به آدرس خود نگیرید به اصطلاح دیوار نمکش نباشید. انسان بزرگ، قلب بزرگ هم دارد. خانواده شما از شما بزرگی و حوصله مندی زیاد انتظار دارد. اگر کمی بدون اعصاب نیست خود را تحلیل کنید متوجه میشوید که چه استعداد بزرگی برای زندگی کردن در شما وجود دارد.

متولدین ماه حوت :

شما در آستان بهار تولد شده اید ازین لحاظ فکر می کنید غم و خوشی مشترک دارید. یعنی هر وقت خوش می باشید، ناگهان غمی به سراغ تان می آید و مثل هوای خوب روز بهار ناگهان احساس سردی میکنید. دیدار های دوستان شما را کم میکند تا بیشتر آنها را درک کنید. اینقدر خود خواهی که شما دارید خوب نیست.

سری دیوی پول میخواهد

بقیه ازصفحه (۵۵)
در مورد سری دیوی میخوان
گفت که: او خود میداند که این

— موریتیا، اقتصاد خیره یاده سوه رای جین له میلستیا ورکولسو
سره زیاته مینه لری؟
— حدای دیاره داخبره مه کوه او مه دا لاریاته بیه امیلستیا
ورکول می نه خو سیری اونه می دا پیری میلستیا وی خورل .
خو سیری می چی به خپل کورکی له بجیا نوسره یوما ی دیوی —
ورخیم . به تیره بیا هغه خورای چی به خپله می باخه کرم ، پسر
خوند راکوی .
— پانی ، چی اشیز هم یاست ؟
— اشیزخونه ، مگر پیرینه بخلی می زده دی اوکله کله به خپل
لاس ، هوسانه پخیم .
— سره له دی چی ستاس میلستیا وی او دعوتونه نه خو سیری
خوبیا هم هیله ده چی یوه ورخ ستاسی د لاس د هوسانی له خوند
خخه خوند واخلسو .

رضا در ملتون

ادویه: مورد نیاز شما را به قیمت مناسب عرضه
میکردیم.
ادری: خوشحال میشم مقابل لبه: همین گلی

بقیه ازصفحه (۷۲)

— زادگاه اصلی ما، اسد آباد ولایت کنراست .
— آنم ازسلسله ((سید)) های آن ؟
— بلی !
زنگی در ذهن نواخته شد و این رنگ ، غن یک سوال دیگه بود
گفتید اسد آباد کتر، آنم ازسلسله ((سید)) های آن ؟
— بلی !

— پس خواهم بدانم که باعلامه سید جمال الدین افغان
و نایب سید جلال چه تراثتی دارید ؟
— بلی ، ما ازسلسله خانوادہ علامه سید جمال الدین افغان
استم و سید جلال نیز فرزند ازمین تبار بوده است .
به مدرسه اسلامی کابل (دارالحفاظ) و سیدیه و در آنجا
با محترم قناری و قمار مرزی شدیم و قس در باره
کودک پنج ساله از وی سوال کردم ، چنین گفت :
(بسم الله الرحمن الرحیم)
سید اعظم جان که امت بپیمبر بزرگ اسلام است ، از نبرغ
سرور کائنات بهره گرفته است .
او که کودک نوب العاده با استعداد است ، همه روزه برای
مدت یک ساعت به مدرسه آمده و سپس اسلامی را فرا می گیرد که
بعلا از قرآن کرم با وی شروع کرده ایم .
او درس شش ماهه ، سایر شاگردان را در مدت یک ماه و درس
یک ساله را در مدت دو ماه فرا گرفته و آموخته است .

استعدادها

تتمیل ریاضت

دینعه ویشتم مع پاتی
— موز سرور لروچی خپن بولکورو سانو ، خلد ورسره ، شنانی و ان
بمزنو بیوا ونه بی وویژنو نه داچی بخرنی اوزمو له جا بیو یال
خخه پردی (بیدانه) نمایشنامی جوی ی تری و بدی باب ما یسه
راد یزکی بیو کویس کپی ، او تر یوچه می دغه دبلگور چی تر خاویزا و
ایرولاندی و ، رایتاره کی اوخلکوته می میواند . د ساری به پول د
مون جان او شینو ، آدم جان او رخانی او داسی نورپی کیسی
چی به تری هم زیار ل شوی د .
— خرنکه چی به اویشی رخت کی هخه کیری موهور خوک یوه پاکل خانگه
برج برچی ، ایاسی سوار پی بی یوما شینامه لیکورنی ایس کسه
لویهار کی . ایرتیره تری واپه ایته عین ؟
— دتمشیل له عتر سره بی ساری او یتیکه مینه لری ، سوارم بدی برج
کی جان ورسوم او زیات بری می به برجه نس .
— تاسی نه دخیلو عسری دیار و نو او بخرنی سفرونه عکله ویزیری
یو وارد گال دمش به تیکه ویزندل شویم ، د ریایس میوال د سولی
او ویستون میوال بی نیمه تلای و ایتدی بیسی می ترلاسه
تری بدی . پنجه سلی می شوروی اتحاد ته سفرد لود .
— که تاسی ته خوک ریای چی ستاتمشیل نرتر می نه سوسیری ، خور
ایشی کیری . ایاد اخبیره رشتیان ؟

— نه ، ابداه زه به تاسی خبرونه حواشین کیرم ، که سرخو بیل
بیل دوق او حلیقه لری ، یوه ریخ به باری د موشگاه تر خنک روان
م ، دو پی بیل می ترنتیک سیر سویی ، یوی راته وییل : ((خان تر
سر مونایت)) ما برته وییل : تشکر بچیم ، یو خو شین برسته بیا
عنامه بخلی می مخی ته راغلی ، هغه یوه چی لومی بی خه کسه
امخی ته راغله او دهنی بلی له خوی بیو بینه و شو .
— بنقله ، بیا هنی چی خبره بی راته کیری و ، رانز دی شو .
— بداسی حال کی چی سترکی بی له او بنگو دکی وی ، ماته بی لاس
راتی او تر کار نکاری بخینه و مینقله .
— ما ورته وییل : هر خوک او علاقه بی ، نه ولی به خپلی خبری دی
دومره متاثره او بینهامه بی ؟ یوه ترمنه باید براخه حوصله او ورین
تندی ولسری .
— به اویشی رخت کی به کومو کارونو بوخت یاست ؟ د پینتود نما .
— پینامو دند بیت سرپرست او هم د پینتود نمایشنامو د د ایرکمره
مشل او وریمور به تیکه دنده ترسره کیم او په راتلونکی کی یو
تلویزیونی پروگرام ترلاسلاندی لرم .
— تاسی دخپل شخصی ژوند به برخه کی خپلو مینه والوته خه ویل
سوار ی ؟
— دوه زمان لرم ، چی یوسکر او بل بی زده کورنکی دی : او دواپه
زما د مسلک سره خورامینه او علاقه لری . زه او میمن او جیان می
به سمیت سره ژوند کوم . داقتصاد دپلوه شکر محتاجه نه م ، که د
حنی عواطو له کبله ، د هنر دنری نه می تره شور او په کورکینا ستم
بیا هم ته احتیاج کیرم .

بنسخه نارینه

۱۶ د مخ پاتی
چه اربناطت په کورن کی غیر
نورمال دی . او دلته دی چه
جلاسی شروع کیزی ، هر یوه هغه
خپل اصلی باطنی خواص او -
کرکتیرویل نه نایی ، گوری چی
د یوه ویل خوبونه پیر نویسر لری
اماداموضوع دمخکی نه ورته
عادی شوی وی .
اشنبا هانود واقع کولو به وخت
کی یو ویل نه لار شونه وکړی .
په یاد لروچی یواری یوی بنخس
په اجتماع کی جان داسی معرف

داسی ثابت شویده . چی نارینه
کیدای شی په در یو حالتونکی ترارولری
ولسری .
۱- کوبی ، ۲- د موثری بنخس
سره به تولنه کی ، ۳- د غیر
موثری بنخس سره به تولنه .
نتیجه په لاس راغلی ده ، چه
د بنکی بنخس به خنک کی نارینه
پخپله خان جذاپ احساسوی .
داسی پینننن چی سړی دیوچا په
ظا هری بینه د سنی مین شی ، که
شه هم پوهننن چی زما انتخاب -
دومره بکلام نه لری او باطنی
کیفیت بنخه په دومره لنه مودکی
معلومات نه شی ترلاس کولی .
داسی احتمال وجود لری چی
اساس داسی ناخپه سفله ور

خپل کار طرفداری ، په وس پروره ،
دلور همت لرونکی ، پیری فعالسی
اول پیری خوشحاله دی .
هغه تحقیقات چی دانسانانود ،
خارجی بنی د جان بولی په مورد
اجرا شویدی ، پیری نتیجی یسه
لاس راغلی دی ، مگر به هیخ
یونتحقیق کی داسی حالت ندی
په گونه شو ی ، چی داسی بنخه
به پیدا شی ، چی دهنی ظاهری
بنه به هیجا نه خوند نه ورکوی .
داسی انسان نه پیدا کیزی چی
هرجانه به بنکی نه وی . او پو-
هننن چی ویی د بنکی ظاهری
بنه نارینه ته دومره محمه ده ؟ په
یوه اجتماعی علم کی د بنکی او-
نارینه په مورد د تحقیق وروسته

کر : چه که شه هم زه کورن ولرم ،
بیا هم مانه دکورکرم دی او
دهنی د خنک نارینه وییل : دا
هیخ دقبولو ورنده ، هغه بنخه
چی هنی ته دپولو خخه دمخه
دکورکری ، زما لیا رنده .
پیر نارینه شه دی چی غواړی خپل
حقوق پرستوانندی په زوره -
وینژانی ، کونجی کوی ، بنخه -
یواری دکورکارو اړخول ، پرمنخل
چارکول ، نه اشاره کړی ، مگر
د همنویومعلومانو په اساس چی
دالمان شرق دعالمانوله خوا د
(۵۰۰) بنخو د تحقیق لاندی
نیولوخخه وروسته په لاس راغلی
دی ، داسی معلومه شویده چی
په کورن ژوند کی بنخس معمولان

قرطاسیه فروشی ناظر حسین

انواع کارت های ختم تبریکات
عروس و اتمام بونستروهنزوع
الیم مطابق ذوقا تاناربا قیمت
های مناسب و رعایت بخشسی
عرضه میدارد .
ادرس: سرای سید حبیب الله
واقع جاده مندوی
نمبرتلفون : ۲۱۳۶۲

طرز استفاده بهی وقت ناگزیر
 من آید . او میگوید : (اگر سوسه ای
 درین ایجاد کرد که گویا همبازی
 من قصد سو استفاده را دارد
 در مورد خوب فکر میکنم و می اند
 یتم . اگر خود را راضی یافتم به
 بازی ادامه میدهم و به سخنان
 دایرگوش میگذارم بد زبیر آن
 همان لحظه از صحنه بیرون
 می آیم . سوال در اینجاست که
 انسان خود چی را می بیند
 و از چی بدش می آید این هم
 درست مانند قصه زنده گسی
 است . انسان در هر جا هر حالت
 و هر موقعی که قرار میگیرد بیشتر
 همانگونه رنگ میگیرد .
 از سر دیوی می پرسیم : آیا
 آینده اش را نیز در نهای سینما
 می بینید ؟
 او خندیده و گفت : (من در

گذشته فکری کردم که بازگسری
 بارام . مگر گاهی به این خیال
 غرض میخندم و شرم می آید
 حقیقت این است که من هم اکنون
 در این مورد هیچ نمیدانم . زبیر
 رسانه های جمعی شخصیت
 وزنده گسی بعضی ستاره گان را
 پیشبینی نموده بودند مگر امروز
 آنچه انسان های پیش معلوم
 نمیشود .
 او بعد از این سخنان نفس
 بلندی برآورده افزود :
 (در آریل) (به مذاق مذاق)
 میل به جهان سینما درین کل کرد
 بعد ها به این اندیشه افتادم که
 از این راه پول و ثروت نیز کسب
 خواهم کرد . امکانات تحصیل و
 اندوخته علمی در بخش سینما
 برایم میسر نشد ، به این سبب
 میتوانم بپذیرم که :

(اما ما من به خاطر کسب
 ثروت و شهرت وارد جهان سینما
 نشده ام .)
 - آیا شما بر سر بیشتر فلما پیتان
 حساب می کنید ؟
 در مورد این پرسش میگوید :
 (من نمیدانم ، من خود بر سر
 بیشتر فلما حساب نمی کنم
 زیرا اساسا توجه چندانی در
 مورد آنها صورت نگرفته است . -
 معمولا یک نکته نزد من موجود
 بوده و آن اینکه در یک طرف زندگی
 من قرار دارد و در طرف دیگر
 فلما ، من کوشیده ام تا بین
 این هر دو تناسبی درستی را
 برقرار نگذارم . اما بعد ها درک
 کردم که این امر ناممکن است . -
 یکبار با خود گفتم : اگر به همینگونه
 به کار ادامه بدهم شاید از هر دو
 بمانم . همان بود که تصمیم گرفتم

تا برای مدتی عمر را بیشتر
 وقف فلما بمانم .
 - پس شما اکنون از خود راضی
 هستید ؟
 (هنرمند شدن واقعا به
 تجربه کافی نیاز دارد . من فکر
 میکنم که تا هنوز روشی درستی
 نیافته ام . با آنهم به کار ادامه
 میدهم تا تجربه هر چه بیشتر
 حاصل کنم .)
 در این میان سخن بر سر متن
 چگونگی آمدن سری دیوی در
 اندیشه نوروت ، بعد آهسته
 بر آورده و سپس به سخنانش
 ادامه داد : (رشته ها پیوسته
 می گردند ، به هم محکم میشوند و
 از هم می گسند . هیچ چیزی برای
 همیشه به یک رنگ نمیداند .)
 برای برین سازی از احوال
 در آنگوش پرسیدم :

آیا از فلما بی ((کنجه)) بیشتر
 اند با (() راضی است یا چطور ؟
 با این پرسش آثار سرتی در
 سما پشیدید گردیده گفت :
 (اگر ترفیف کنم ، می آزد ، مگر
 آنچه برای من از همه محترمت
 اینست که من برای رضایت خود
 بازی میکنم ، یعنی برای دیگر
 بدوستان همبازی خوشی که با
 بودن آنها در من هدلی وصیبت
 ایجاد میگردد .)
 در آخرین لحظات گفت و شنود
 ما سری دیوی بر این گفته تاکید
 نمود :
 (وقتی در ایام که نفسی را
 به خوشی بازی کرده ام و خواستی
 را که ازین تقاضا میروم به جفا
 آورده ام ، همین رضایت بزرگتر
 بی یاداشی من تلقی شد میتوانم

من درد مشترکم . . .

همین حالا ازین استعدادی که در پی وجود دارد ، من
 برایش اجازه داده ام . در غیاب من شاگردانی را که ترانکم
 آموزند ، درس بدهند و او در صورت موجودی من هم سه شاگرد
 دارد که با آنها کاری کند . جالب این که شاگردانش بزرگتر از خود
 دن است که از آن جمله می باشد ، خواهرش که صاف چاق مکتب
 است و ده سال دارد .
 حوالی ظهر بود که از مدرسه دارال حفاظ بر آمدم .
 در جریان راه ، در حالی که دست کودک پنج ساله در دستم
 بود ، به فکر نوروت ، ((ای)) های زانگرا بخود مشغول میباشتم .
 از خود می پرسیدم :
 - آیا این کودک کک مادی صورت خواهد گرفت ؟
 - آیا سولین توجه خواهند کرد ؟
 - آیا سریناهی برایش خواهند داد ؟
 - آیا راه های بهتری جهت رشد استعدادش جستجو
 خواهد شد ؟
 - آیا عالتا در مملوئی ناکوته ، در صف ۸ مکتب شاملین
 خواهند ساخت ؟
 - آیا معانی ما هزار برایش مقرر خواهند کرد ؟
 - آیا کتاب ، کتابچه ، قلم ، مواد درسی و علمی در اختیار
 گذاشته خواهد شد ؟
 - و بالاخره آیا این کودک ، لیکن شادی بر لب خواهد
 داشت و منزل مقصود خواهد رسید ؟

بنه از صفا (()
 در نگاه فرفچه به آسانی
 احتضار فضیلت است !
 به جای چیزی بانام جهان سوم
 باره ای از جهان بیگانه مایدیدار
 است که نظام نارسا و سراسر تشاد
 موجود ، بخش کوچکی از آن را در
 مدار توسعه و البته به مراکز تراکم
 سرمایه قرار میدهد و بخش های از
 آن را به زیاده دانی جهان پیشرفته
 میدل میکند و انبوهی از زرم
 سیاره راه بر هوش عقب مانده گسی
 به حال خود میگذارد .
 حتی اگر به تومی کود کانه
 افزایش با سواد ان را بر این توسعه
 فرهنگ دست کم زیننه بی تلقی
 بتوان کرد ، بهره کشی از انسان
 چه جای برای آن باقی میگذارد .
 ما برای آن که بپوهده در بهر هوشی
 بی مخاطب فراد نکشیده باقییم
 نیازمند رشد آگاهی ها استیم .
 کرم
 کاره جایی رسیده است که دیگر
 امروز لازمه چنین رشدی تمسادر
 امکانات بی نهایت بزی شده حاکمیت
 ها است . اما آن حاکمیت ها که بنا
 بر خصلت خود فقط می کوشند
 توده ها را هر چه نا آگاه تر نگه
 دارند تا بشود با ادعاهای بی بکارانه
 انصون شان کرده ناچار با
 چسباندن رنگ جاسوس جنسی و
 خرابکارگرت مخالفان بیدار دل
 خود را کوتاه می کنند و اجازه هیچ
 گونه اظهار نظر مخلوف بر نشد و
 نزد بد رانی در هند چم گونه ممکن
 است به رشد فرصت دهند تا در
 سایه آزادی ، آن هم آزادی لایه
 های تمسعد اجتماعی ، سراز میان
 میله های سیاه جالی بیرون کشند
 اگر توسعه دانش و هنر ناقدانه
 ذهن توده ها را از قالب های پنهانی
 باجمود های القایی تکی بر خواندی
 و فرهنگ فزاینگان را اعتلاسی

بخشد . با حضور چهار چشمی
 دولت های که همه مجاهد
 شان در طریق دورنگ داشتن
 مردم از پی بردن به واقعات
 خلاصه می شود چه امیدی برای
 رنگاری باقی می ماند ؟
 سپردن به امید تلاش و کوشش
 در سوزان آزادی حکومت ها
 حاصل جز افزایش فاصله
 عقب مانده گی ندارد .
 ولی ناگزیرم با در رخ بسیار این
 واقعیت را هم بگویم که ما گرفتار
 دور یا جابل طلسم گونه بی شده ام
 من در دست من و چهار سال پیش
 از این در شرمی نوشته ام .
 . . . و مردی که اکنون با
 دیوارهای اتاقش و از آخرین را
 انتظار میکشد ، آن پنجره کوتاه
 کلبه برمهه اری خشک نظرس
 میدوزد . سپید ار خشکی که نفس
 سپاه بران اشیا ن کرده است و
 مردی که روز همه روزان در رفته
 های حصاره اش نگران کوه چویده
 اکنون با خود می گوید :
 - اگر سپید ار من بشکند مرغ سپاه
 پرواز خواهد کرد .
 - اگر مرغ سپاه بگذرد سپید ار من
 خواهد شکست .
 میخواهم بگویم تا آن زمان که جهل
 است لغزین است و تا فقر بر حاکمیت
 جهالت نیز باقی است اما جفا
 لت . چه بر معنای خاص باشد
 چه به معنای نا آگاهی ماد زیاد
 چه به معنای فرار گرفتن در معرض
 تحقیق و مغز شویش باشد برای
 دور تا شدن و او طلبانه خلق از
 معبود دانشی به شوق بر
 خاک افتادن در برابر بت های
 هتوک خرافه و هم چینی در
 تمسب کت کور کور است . بی گسنان
 پس از زینده شدن و فقر نیز باقی
 خواهد ماند . اشاعه دانش و
 ارتقای فرهنگ برای آزادی
 بخشیدن به انسان ها

کم برای ما که علی الرض سوزد لمان
 از مصایب بهره کشی وظلم جهانی
 و علی الرض دوری مان از امکانات
 هنوز میتوانم امید ی باشد به فردایی
 خود به قدر سرسختی در برابر نظام
 موجود اریز نشند است .
 نمیتوان برای نجات انسان در
 انتظاران روز موجود نشست که
 انقلاب جهانی همه بنیان های
 بهره کشی و تحقیق مردم به خاطر
 بیماری سلطه جویی های فردی یا
 گروهی را از میان برده باشد . اگر
 به جنم اندیشی با خوش خیالی
 در چهار نیا بد ، با شوم بی بدیم کهر
 مبارزه اجتماعی در راستای مآلگی
 فردی یا بشری جز از انقلاب
 جهانی است که خود تلویر تمامی
 تلاشهای طولانی انسان مصرما
 خواهد بود .
 برای روشن فکران این کشورها
 که هیچ چیز برای خود نمیخواهیم
 حتی فرصت ایجاد دیا لوگی با لایه
 های توده باقی نگذاشته اند .
 دولت های مان ما را عوامل دست
 نشاند و بد نشان سلامت تکی
 توده های مردم میخوانند و در
 حالی که میکوشند توده های بیست
 دیوارنگه داشته شده ما را از خاطر
 ببرند بنیاد ترا چشم به ما داشته اند
 و ما که بدون یاری های بنیانی و
 در گزین شدن ما مان و ساختار
 زنده گی بیرون در حضور بیاد را با بهره
 جویی از سوسیالسمی میخوانند
 اعلام کم بدل توده ها را به
 آرای آثاری فانه مراحت خصوصی
 دانیم .
 من بصورت بد ران مغرور کاهل
 ایان معتقد نه اعتقاد ی نه ام
 اما با کم نیست که این جادو محسوس
 شامه بد ران جهانی مشکل مان را
 با این مبارزتم انگیزان کم که
 روشنفکران سم باید مجزیه
 صورت دهد و در کوه نیرومکن ها
 تونسی بزیسد .

از فرستاده‌های شما

پاسخ قاطع

حاضر جوابی ریچارد برتون در حالی بود، زیانزد همه است. روزی که او تا پیشنامه ((ریچارد سم)) اثر شکسپیر را روی سنیز بازی میکرد، در موقع ادای این جمله معروف ((من کشور را بسا یک اسپغوش می کنم)) یکی از تماشاچیان گفت: آیا حاضر نیستی بیا یک خسر معامله کنی؟

برتون بدون آنکه خونسردی خود را از دست بدهد، انا - گفت: چرا آقا، لطفاً روی سنیز تشریف بیاورید.

به جای شوهر

از قول يك تن از زنان صاحب جمال و بان گرش هورسینما حکایت می کنند که گفته است: من هرگز شوهر نمی گیرم، زیرا سه رفیق باوقایی دام که جای شوهر را می گیرند:

اولا سگی دام که صبح ها لایق قطع قرفر میکند. ثانیا طوطی بزرگی است که تمام روز مرا فحش میدهد و بد زبانی میکند و بالاخره یشکی دام که عموماً شب ها به خانه نمی آید.

فرستنده: امته کردی

نگه جالب

چه از دواج کنید چه نکنید، در هر دو حال پیشیان استید.

عشق امروزی

بسر: عزیزم، واقعا تنهام را دوست داری؟
دختر: بله، برویز جان!
بسر: برویز کیست، من عشیق اسمم.
دختر: ای وای، مگر امروز چند شبیه است؟
ارسالی: مسعود

درخت عجیب دنیا

در ایالات متحده آمریکا یک درختی وجود دارد که ساکنین آن این درخت را بنام (نامی کالی) درخت باران یاد می کنند. عجیب درختی است زیرا باران بدیل پر شاخ و برگ، بخار هوا را جذب نموده و وانرا به دورا دور خود به باران تبدیل سازند مخصوصاً وقتی که خشکی شدت پیدا می نماید فعالیت آن درخت زیاد تر میشود، بطوری که صوما زیر آن تر و گل آلود و حتی جوی های باریکی روان می شود، که برای آبیاری اراضی اطراف کافی است، بر طبق حساب هاییکه کرده اند، معلوم شده است که هر یک دانه از این درخت ها در مدت ۲۵ تا ۳۰ ساعت ۴ لیتر آب می دهد و از آنجلیکه در هر کیلومتر مربع ممکن است ۳۰۰ تا ۴۰۰ هکتار دانه از این درخت کاشند.

(در هر ۷۰ تا ۲۵۰ متر یک دانه درخت این توان اراضی پهناوری را بدین وسیله آبیاری نمود. هلی الخصور که ((درخت باران)) در تیشور و نامی خود نوعی است که در آنجا هم نداشتند زحمتی نمیدهد و هر کجا بکارند میگیرد و گویا سرمای زیاد در آن موثر نیست.

ارسالی: امیر حسین وحدت
لوس ازین
اولی: برادر خدا بدند هد، سرت را چرا بسته ای؟
دومی: د پشپ بازم دعوی کردم او با آب سرم را شکست.
اولی: آب که سرمی شکست.
دومی: آخر آب در کوزه بود.

نگته‌ها

۱- بیران زیا:

صورت مردان وزنان زیبای پیر به شمع میماند که در حای مقدس روشن گزده باشند. (جوزف مکپ بل)

۲- فاجعه زندگی:

((برنارد شاور)) نمایشنامه نویس مشهور ایرلندی میگوید:
- زندگی تنها دو فاجعه تراژدی دارد. یکی از نوبت است که داشته ایم و دیگری رسیدن به نوبت است که داریم.
۳- رواجش دهید:
زیبایی مسکه طبیعت است. احتکارش نکیده رواجش دهید.
(جان میلتن)) شاعر انگلیس

ارسالی عبد السلام رحمانی

- ۱- رنج شیبی است که شجر نمی شود.
- ۲- جدایی یک مرگ تدریجی است.
- ۳- انتظار سخت ترین و دردناک ترین حرکت زندگیست.
- ۴- تقدیر بی پایان است که به هیچ صورت از آن نتوان گریخت.
- ۵- شکست هر چیز صدا دارد، به جز از شکست یک قلب و عجب اینکه این بدترین نوع شکست است.
- ۶- رویانجره است از زندان زنده می که ما را به اوج انبساط میرساند.
- ۷- خیال لحظه است که ما را در خود می فشارد.
- ۸- عشق ماده است که دل را میبلزاند.

دوستی

در جهان دوستی مانند گل است و روزها و هفته ها و سالها انسان نهال محبت را در قلب خود آبیاری میکند و آن نهال بتدریج رشد می نماید.

نگته های باارزش

- کتاب غذای روح بشر است.
(حضرت علی رضی)
- فرق میان عالم و جاهل مانند تفاوت بین مرده و زنده است. (ارسطو)
ارسالی مطیع الله سلطانی

بزرگترین سگرت جهان

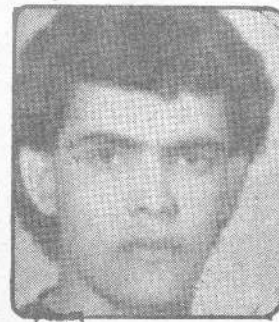
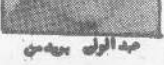
در دنیا هم موزم های جهان که وجود دارند روزانه میلیون ها نفر از آن دین میکنند یکی هم موزم مشهور موزم سگرت آلمان است که چشم و چراغ آن سگرت بزرگی بطول ۱۷۰ متر است که اگر بخواهید این سگرت فول بیکر را دود کنید باید بیش از چهل روز از کار زندگی دست بکشید و هر چه محکمتر یک سر انرا کش کنید. آیدار خود چنین قدرت را می بینید.

ارسالی محمد نسیم فایق

مرواریدهای حقیقی

* بد بخت است کسی که خود را بشیرد و نگاهش نمیرد.
* کم گوئی حکمت است، کم خوری صحت است.
* کم خوابی عبادت است و کم آبیاری عاقبت است.
* سکوت عبادتی است بدون زحمت، هیبتی است بدون قدرت، قلعه ایست بدون حصار، موفقیتی است بدون سلاح، استراحتی است برای کرام الکاتبین، حصار است برای مؤمنین، شیوه ایست برای مسکینان، مخزن است برای حکیمان، هراس است برای حاکمان و جوی است برای جاهلان.

ارسالی طوی هوتکی از بوهنجی فارسی



از اداره مجله سیارون - خواهشمندم تا محترم انجنیئر لطیف کارگردان موفق سینمای کشور را زحمت داده و با او گفتنی های را که در ذیل نوشته شد به سمع شان برسانید:
۱۸ سال دام که از کودکی با هنر سینما علاقه خاص داشته - دام و خواهم داشت. هنر سینما که یک هنر جاودانی است من سخت دوست دارم میباشم از جمله کسانی استم که هنر سینما را رک کرده و آنرا تشویق و ترغیب میکنم اما متاسفانه کسی نیست که استعداد ادم را در این زمینه تشویق نماید. من میخواهم هنرپیشه سینما کشور خود شم تا از این طریق خواسته ها و امروم های مردم خود را برآورده ساخته و خواهان پیشرفت هنر سینما کشور خود میباشم.

درباره سنجدین

سنجدینت دارای قد بلند بوده و شخص خوش تپ و خوش صحبت است. آرزو دارد یک فلمش را در افغانستان تهیه کند. روزهای که در میبشی بودیم باوی ملاقاتی داشتیم. خانه مفشن دارد. از ما به گریه استقبال نمود و بیها شق تنها مونتم شده بود اما بعد از مدتی از ختران فلمی روگردان شد. از او پرسیدم آیا درست است که شما معتاد هیروین استید؟
گفت: این بی انسانی برخی از شایعه برداران است که حسی گاهی خواهر هیرو را به معشوقه اش نسبت میدهند.
بعد از گفتگوی مختصر صحبت ما را به ناشای شونتنگ فلمسپها دعوت کرد. رسالی لیلاروند

دوستم بدار

دوستم بدارم چون پروانه
دل سوخته بی که شعله
نارنجی رنگ و لوزان شمع رای -
برستد، دوستم بدار مانند مرغان
سبک بالی که جفت خود را می جویند
و به اول می بندند، دوستم بدار
ریگدار دوست داشته باشم
دوستم بدار و اجازت بده
همجو غراب های مستی بخس
و شادی آفرین شعر از شهر عشق
ها و شورها در کامت بینم و از باده
ناپ وصال سرا بامست و پروانه
ات نعام، بگذارم چون پروانه
رنگین بال و زیبایی که به هنگام
بهار بوی گل های خوشبو
و خوشترنگ می تشیند، در کسارت
باشم و درست داشته باشم
بگذار به غیر از من و به غیر
از تو درین جهان کسی دیگر
چنین هاشق نباشد.

دوستم بدار ای جان شیرین
روح و قلبم ... ای کسی که تمام
هستی ام را از نگاه شوریسار
تو دام ...

دوستم بدار و اجازت بده
هم چون کاهستان و همانند بیت
پرستان ثنا بیت نایم ... پایه
مانند بلبلان شوریده حال
و پریشان روزگار به دور گسل
وجودت بر بوزن و دوستم
بدار ... برای همه عمر ...
برای همیشه ... و اجازت بده
که دوست داشته باشم ...
تا پایان جهان ... تا پایان
عشق.

سئون فقرات

دوکتوان متخصص بیماری های
درد استخوان در کفرانسی کسه
اخیراً برای مطالعه در اطراف
بیماری های استخوانی در لندن
تشکیل شد، اعلام کردند که
تخت خواب های فنری و راحت
برای استخوان پشت و ستون
فقرات زیان دارد.

این دوکتوان میگویند بر طبق
مطالعاتی که انجام یافته
خواهید روی تخت خواب های
که چوب ندارد و فقط از فلز
ساخته شده عواقب بسیار
ناگوار روی ستون فقرات
وارد و درد های حاصله روی ستون
فقرات با تپ نامطلوب روی
دستگاه اعصاب می گذارد.

بنابراین باید از تخت خواب
های چوبی استفاده کرد،
نه از فلزی و فنری.

ارسانی وزه ستاره اشتراک

نامه زبیده تریکی از مجلات
هنگی اسکاتلند رسید:
اقای محترم مدیر مسئول، در -
نورده ای که برای اشتراک
یکساله در مجله شما خانه ببری
کرده بود، در اخیر آن نه
شده بود که اگر در آخر سال
از مجله شما رضی نبودم، بلیسی
که تحویل کرده ام بن مسترد
خواهد شد.

اکنون که سال به پایان رسیده
بدینوسیله از آن مجله ابراز
ناراضی نبوده، استرداد مبلغ
مذبور را خواهانم.

نامه مذبور حاشیه هم داشت
که متن آن چنین بود:
عنا چون مایل نیستم برای
شما ایجاد درد سرکم، متضی ام
که مبلغ مذبور را بحساب اشتراک
یکساله آینده محسوب داشته مجله
را تا یکسال دیگر مرتباً بمن
برسانید.

ارسانی: محمد یوسف ویس
گی از کی مسترسد؟
یک متفکر فرانسوی پش از مدتها
مطالعه باین نتیجه مضحک در
زندگی بشر رسیده است:
زن از موش میترسد و موش از گربه
گربه از سگ و سگ از اربابش و -
ارباب از زنی.

ارسانی: روزشانه

اولین بل معلق

اولین بل هوایی دنیا در سال
۱۸۴۲ در ارتفاع سه هزار متری
(امید لوتن) در آمریکا نصب شد.
بل (۳۲) متر طول و (۶) - انشی
عرض داشت.

اولین تلگراف:

اولین خبر تلگرافی دنیا
در (۱۶) می سال ۱۸۴۳ از تلگراف -
نخانه (سلاک) در انگلستان
مخابره شد.

اولین امبولانس:
اولین امبولانس دنیا در سال
۱۷۹۲ توسط ((بارون لاری)) -
فرانسوی، دکتر مخصوص نابینان
ساخته و به کار گرفته شد. این
امبولانس گادی دو چرخه بی بود
که به وسیله دو اسب کشیده می شد
و روی گادی یک اطاق نصب
کرده بودند و زخمی های جنگ
را سواران کرده و به شفاخانه
می رسانند.

اولین پلیس زن:
اولین زنی که پلیس شد
در مپتامبو (۱۹۱۲) در لاس -
انجلس آمریکا وارد خدمت گردید.

ارسانی: سید حمید الله نقشبندی
درد تپا هیچ (من) بدون
(تو) وجود ندارد.

امان یگانه (من) است
که هیچ (تو) در زنده گی اثر و -
جود ندارد. آیا این بزرگترین
بدبختی نیست؟ چرا انسانها
همیشه در صدد نواقص دیگران
استند؟ چرا انسانها زهمه اولتر
به کمبود دیگران نظر میکنند؟
ایا هیچ امکان ندارد که مرا بامه
نواقص کسی صادقانه دوست
بدارد؟ ایامن انقدر بی ارزشم
که فکر میکنند؟
بس چرا من شماست
مازده علیه خواهشات دور از حد
دل را نداشته باشم! ایامن
خیلی ناتوانم؟

ارسانی: تویا سینی
برای دختران
هرگاه گردن بلند دارند،
گوشواره دراز بزیبایی تان
می افزاید. و اگر گردن کوتاه دارید
این شوق را نکشید.

ارسانی: عبد الناصر شریفی

یارب

یارب هوسی جز روی آن یار ندارم
در دل امید جزه وصلت و بدارندان
یارب کجیه صبر و الهیز مساز می
و این درد پنهانی مرا آشکار مسازی
یارب مرا از دوری آن یار ترسان
و از بدن آن یار وجودم را ملسران

ستاره همد
غیب المصلهای زیبا و
دلشیز در باره عشق

- ۱- خداوند برای سرکوبی نفرت هیچ سلاحی
بهنتر عشق نداشت. (عربی)
- ۲- جواهرات خاموش بهتر از گفته های هاشقانه
در روی زن اثر میگذارد. (چینی)
- ۳- گریه شدن از لبی که دوست دارم بهتر از
صد بوسه از لبی است که دوست ندارم.
(لبنانی)
- ۴- ارباب کسی شوکه دوست میدارد و بود آن کسی
شوکه عزیزت میشمارد. (ترکی)
- ۵- زنده گی بی عشق مانند سالی است که
تابستان ندارد. (سوئدی)
- ۶- شباهت شراب و عشق این است که هر چه کهنتر
میشوند گوارا تر میشوند. (مکزکی)
- ۷- قلبی که عشق میوزد همیشه شاداب و جوان
است. (ایتالیایی)
- ۸- زن عاشق جرئت انجام هر کاری را پیدا میکند
حتی قتل معشوق. (اسپانیایی)
- ۹- راهی که بخانه معشوقه منتهی میشود، هرگز
خار ندارد. (افغانی)
- ۱۰- مردانی که برای عشق مسافرت میکنند، هزار
فرسنگ در نظرشان یک فرسنگ است. ()
- ۱۱- مادامی که عشق میوزد، مگد اهریچ چیز دیگر
تواضعین کند. (مجارستانی)
- ۱۲- عشق همچون آش است، که اگر خیلی بدان
نزد یک شوی ترا خواهد سوزاند. (جاپانی)

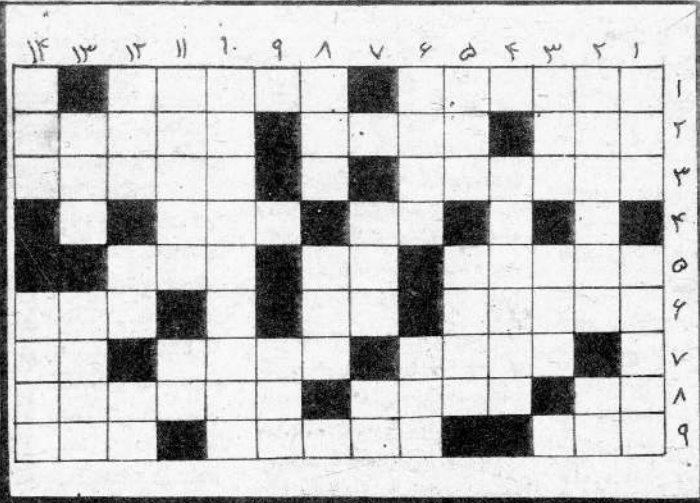
ارسانی: محمد تمیم (محقق)
ترا ای پرستش
ترا می پرستم بخدا باور کن که ترا می پرستم
من این را برایت نغمتم
زیرا که نمیخواهم تو در گرداب زنده گی
بامن سرگردان شوی.
من غرق در بای شدم که بیاحل ندارد
و مرا هم ساحلی نیست
تو میخواهی مرا همراهی کنی
ترا بخدا مرا تنها بگذار
ترا بخدا همراهی مکن
بگذار تنها شنا کنم
بگذار درین موج بیکران تنها شنا کنم
ترا بخدا مرا همراهی مکن
مرا همراهی مکن
ناهیذ نظری توخی



سرزمینها

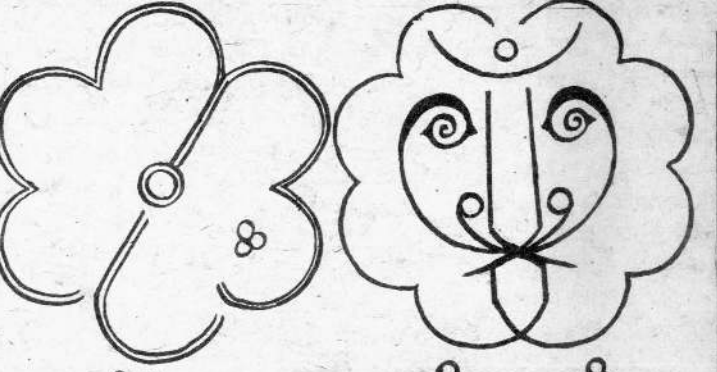
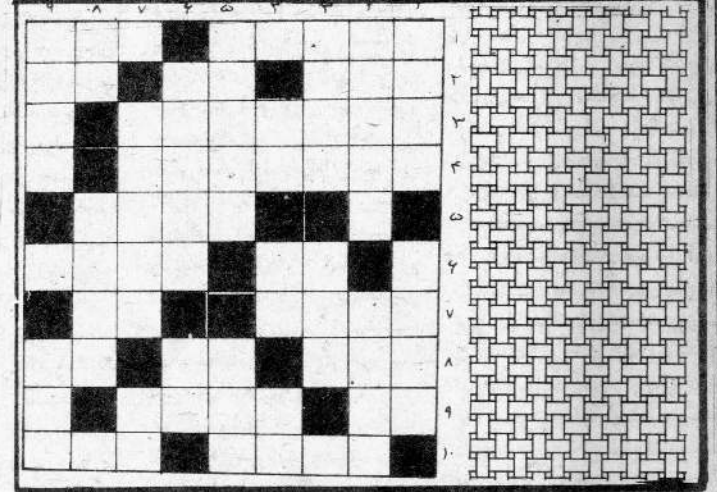
و پرستشها

- عسودی:**
- ۱- فرشته است - شریک زندگی
 - ۲- یکی از انواع کودزراعی - روزی رسان
 - ۳- لهجه - علاقه
 - ۴- معدن بدون حرف آخر - آنچه را بود اثنان پرستش میکنند - ضمیر مخاطب
 - ۵- معاهده ننگینی در زمان امیر عبدالرحمن بدون حرف آخر - وظیفه
 - ۶- بلای کوچک (اصطلاحی) - مرض سل
 - ۷- مرد انگی - بسرخون
 - ۸- بایین زانو - جایی که نیست یک حرف بر است - ضد
 - ۹- انکور - دلاسا
 - ۱۰- جمع دل - از جمله سبزیجات
- نقسی:**
- ۱- تولد - ضد شب
 - ۲- حالا پینتو - بدون (معکوس) کلمه برای جمع
 - ۳- انسانی که یاد ندانهایش خون می مکید
 - ۴- ستاره زن هندی
 - ۵- همنشین انگشتر
 - ۶- بعد از روزیاید - پرکار (اصطلاحی)
 - ۷- مرد انگی - بسرخون
 - ۸- بایین زانو - جایی که نیست یک حرف بر است - ضد
 - ۹- انکور - دلاسا
 - ۱۰- جمع دل - از جمله سبزیجات



جدول فامیلی

- عسودی:**
- ۱- شوهری بی حوا - زن شوهر - دار از او بدش می آید
 - ۲- اکسیجن برای آن ضروریست - نشانه می شود
 - ۳- رنج روزگار - از آن نان میزند
 - ۴- کلمه میکند
 - ۵- کاکاپینو - زن برادر (اصطلاحی)
 - ۶- ازدواج ظالمانه - حسد
 - ۷- از خانه سابقه به خانه نسو میرود - خشک نیست
 - ۸- چوب شکن دارد - پرواز (معکوس)
 - ۹- بزرگی پینتو
 - ۱۰- وظیفه امین
 - ۱۱- مسافه - استفرخ
 - ۱۲- پیمان - یافشاری (معکوس) - ناپدید
 - ۱۳- زن به صورتش ندارد - در زیر بینی مرد موقعیت دارد
 - ۱۴- معکوس آن از وسایل خیاطی - ماس هم می گویند
- نقسی:**
- ۱- مراسم آغاز زناشوهری - ساز - کاری
 - ۲- معکوس آن چالاک (اصطلاحی) - غذای از گوشت - ماحون
 - ۳- کمک کنند - انسان امیصل دارد
 - ۴- عدد بیست - قبول پینتو
 - ۵- باخبری - دروازه پینتو - طرف (معکوس)
 - ۶- مجله زنان - کلمه سوالیه - معکوس آن کوچ و جوی را گویند
 - ۷- لاغر پینتو - جدا می - کلمه ریسط
 - ۸- مادری - سراسیمه گسی - بسیار خوش انگلیسی
 - ۹- یاخوش است ویا - شخصی نیست - از وسایل خیاطی



در این تصویر کلماتی اند که به شکل هنری کار شده اند

خود را آزمایش کنید

- | | | | |
|---|------------|----|---------------|
| ۱ | ناخن دراز | ۷ | چشم سیاه |
| ۲ | ناخن کوچک | ۴ | چشم آبی |
| ۳ | موی سیاه | ۵ | چشم بادامی |
| ۴ | موی بلایی | ۶ | اندام چاق |
| ۵ | موی خرمایی | ۷ | اندام لاغر |
| ۶ | موی سفید | ۸ | اندام متوسط |
| ۷ | قد بلند | ۹ | رنگ جلد گندمی |
| ۸ | قد کوتاه | ۱۰ | رنگ جلد سفید |
| ۹ | قد متوسط | ۱۱ | رنگ جلد سیاه |

قلم و کاغذ را بگیرید و هر قسمی که ناخن، موی، قد و غیره مشخصات شما به آن سر میخورند نمره ای که در هلهای آن داده شده انرا یادداشت نمایید: ناخن چمن

حل کنندگان

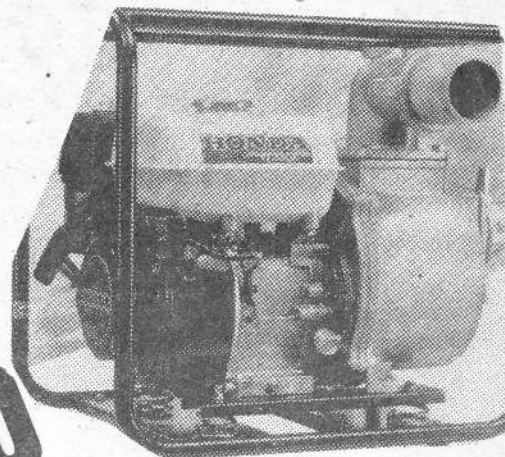
لیلا خرسند، محمد جاوید خرسند، محمد احسان، محمد کبیر، شفیق راضیه یارمند، مسعود احمد، حمید زاده، سید رشید مزیدی، زین زیارمند، محمد هما یونرمزی، شکره آذر، محمد علی ذاهب، حسیناغزال، وحید یوسف زوی، محمد عمرنوری، نظار احمد جاوید، عزیز، یانغیزی، عادل انورمزی، محمد نعم، احمد داووداحمد، پرویز انور، خسرو انور، هوسی انور، پرویز، ستاره برتو، لطف الله عثمانی ورد، فهم افشار، مولیانانصیری، روناحید زاده، میترا، میروح الله، نوریه عطاء، مسعود احمد حمید زاده، زهره جواد، ناهید، لیدا، میر، محمد مصطفی، ناجیه انورمزی، سید احمد شاه، سویتا، نوریه امین، شهناز استین، خالد، مصطفی، آن رخس، ایل مهربی، ملال مهربی، تاج محمد آریافضی، نورجهان، میرزاده، تاج محمد آریافضی، شیوه آریافضی، میریوس، د یانسا، نیلوفر نایل، حمیده هوتکی، مریم حرمت هوتکی، شهناز آتش، مهد، الرزاق حسن یار، زهره جواد، نوریه عطا، میرجنتی، محمد سلیم، اصغر، محمد قاسم، محمد مهدی، سلیمان یار

سید علی محمد

واتر پمپ هوندا



واتر پمپ مصروف اقتصادی



Water Pump

واتر پمپ های هوندا در بین پمپ های ۳ اینچ جاپانی که در فیه
یکهزار لیتر آب میدهد • حرارتورهای تیل خاکی و ترولی جاپانی به
قوه های مختلف جدیداً وارد گردیده • همچنان اموال ذیل از مشهور
ترین کمپنی های ممالک مختلف جهان نیز موجود است •
واتر پمپ های یک اینچ برقی برای منازل آسیاب های ارد مختلف -
النوع، سنگ های آسیاب، غلبیل که در هر آسیاب نصب میشود
وارد رابه سه قسم میدهد، سوجی و سوس میدهد •
برنج باکی های مختلف النوع دبه های مختلف کمپرسور هوا، بمبه
های تیل (اگنی و لاستیکی) برای کشیدن میلایل و تیل از بیلر و انواع
مختلف پوزه جات ماشین های زراعتی و آسیاب ها •
ادرس: تجارخانه احمد شاه حسین هوتکی و برادران حمزه در
جاده میوند - متصل حمام تلهفون ۲۶۱۱۷ کابل

تجارخانه

حسین هوتکی

قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروش جمشید که تازه به فعالیت آغاز نمود به علاوه قر -
طاسیه باب، اخبار هفته، مجله، سپا و وسایر جراید و مجلات را
بدسترس مشتریان گرامی قرار میدهد •
ادرس: مارگیت جوار مکتب ابد الهه - مریم

یمار امین ویدیو کست

یمار امین ویدیو کست
فلم های مورد علاقه ویدیویی شما را عرضه میدارد از جمله
خوشی و سرور شما فلیمبر داری می نماید • لحظه ها بی
تا نیز برای همیشه جاودان می سازد •

آدرس: منزل اول دانشگاه بزرگ فغان
تلفون: ۳۵۷۰۴ و ۲۶۷۷۶

اجناس لوکس، لوازم آرایشی و بسیار مورد نیاز
خانواده ما را عرضه می‌دارد
آدرس: زرغوه میدان



خریداری از شرکت

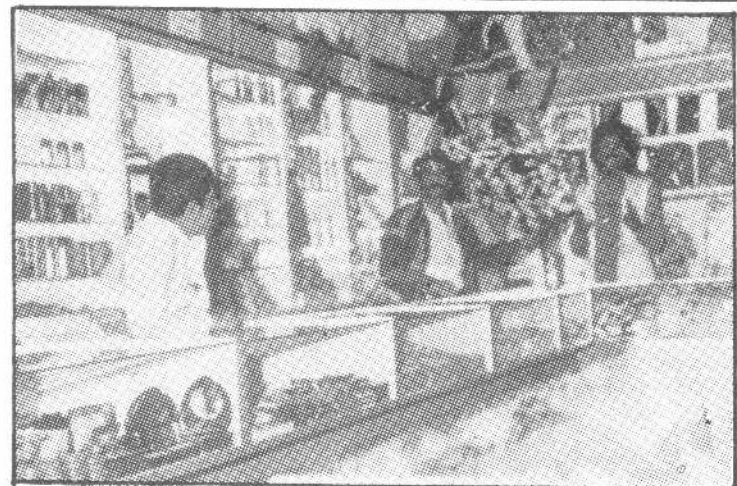
عیدین بست

یعنی اطمینان و صرفه جویی

انواع جنراتور وواتر پمپ های بتولی
و دیگ های صنعتی • روغن • کپوتان مار
و غیره • آلات آریبا اعتبار ترسین
کمیته های جهان • به قیمت عالی
مناسب بطور عمد • هرچون به فروش
میرسد •
آدرس: شرکت عیدین بست حصه
دوم جاده میوند، مقابل حمام جاوه

ویا تجارتخانه حاجی سفیانه عید
منزل دوم سرای خود هزارگل مقابل مسجد خشتی
۱۱۶۶۲

ارزایام تازه ترین
اجناس مورد
نیازتان استقاده
نمایید ارزان و به
مفاد شما



آدرس: شهر نو
مقابل رینبنداری

فروشگاه روشن

صنایع ملی را تقویه نمایید



فروشگاه

بزرگ افغانان

بزرگترین مارکیت فروش بوتک ساخت وطن

۱ هزار افغانی جایزه

فقط با خرید یک جوره بوت

۵ هزار ۲ هزار ۱ هزار

افغانی جایزه نقدی

فقط با خرید یک جوره بوت

بوتهای ساخت وطن با بوتهای خارجی رقابت میکنند
بخرید و امتحان کنید

مشتریان محترم بله های خرید را نگهداری کنید و
در روز قرعه کشی که بعداً اعلان میگردد آترابا خود داشته باشید

بزرگترین فروشگاه همیشه در خدمت شهرمان است
غذای خوب قیمت مناسب

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**